للہ الحمد کہ این نسخہ بی نظیر دیوان شاہی دلپذیر موسوم بہ
در مطبع اسعد الاخبار اکبراباد در سنہ ۱۲۶۸ ہجری طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

مشاطۂ زبان خامہ حجلہ بیان را شاہد ثنائی و بیری می آراید دلت نیاز را
بدیباچۂ توصیف نام نامی خبیری میگشاید کہ قلم قدرتش بیاض گردن
مهوشان را بسواد عنبر سواد کاکل مشکین مطرز بطرۂ طرار خط
چلیپا نموده و رقم صنعتش الواح نواصی جمیع افراد دفتر عناصر را
بیک خط سرنوشت از سرگذشت ازلی و پیش آمد ابدی
در کوزه گنجایش آب دریا فرموده محاسبی کہ منشیان جریده
ایوانش سیاه نویسی لیالی و روزنامچہ ایام ماه منیر و خورشید
گردون نشین کاتبی کہ از ادنی محرران دیوانش در وقائع نگاری

اعمال بندگان کرام کاتبین ❊ نظم ❊ ز فطرت تا نفوس الیمین
رقم ساز مقدر بر جبین ها ❊ نگارد صورتی بر صفحهٔ خاک ❊
که رشک آرند از وی سکان افلاک ❊ و درود نامحدود و تحیات
متواتر الورود تحفهٔ بارگاه والاجاه منشئ احکام قدر ذریعهٔ افتخار
ابو البشر تعالی حسب معالی نسب بهترین قوم عرب امی لقب ختم
المرسلین فخر الاولین و الآخرین احمد مجتبی محمد مصطفی که صفحهٔ ضمیر
اشراق پذیرش از علم لدنی جلوه نمای حسن تزئین وتاست
وجود مسعودش از بدو ایجاد و تکوین مخلع بخلعت نبوة بمصداق قد
کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و اوصیائه الطاهرین و اصحا
المنتجبین ❊ بیت ❊ محمد بصورت عرب آمده ❊ بمعنی نگر عالمی
رب آمده ❊ اما بعد این هیچکاره خاک نشین متبذل زمان و زمین
امیدوار رحمت ارحم الراحمین زین العابدین غفر الله ذنوبه و ستر
عیوبه را باعث تحریر این سطور آنکه چون در ایام شباب در مینو سواد
لکهنو فرحت بنیاد محمود آباد که از مینو سواد بفاصله پانزده کروه مقرر
[illegible] امیران جلیل الشان مصاحب علیخان بهادر [illegible]

مشوّه بوده و این آماده‌وش بطور تفریح از اصرار خان صاحب مرحوم
ممدوح که هم دل پرشور را در آن طرف هم سیر بود اکثر موانس صحبت رنگین
مزاجان گلشن فصاحت بوده اوقات کثیر الخرافات را بتماشای
گلعذاران چمن بوستان و شمشاد قدان لب جو لب بر مینمود و گاهی که بصحبت
سروروانی دو دو فغانی از دل پر درد و سر بفلک میکشید بتأثیر
خیال طوبی قامتان صنوبر خرام بلا قصد موزون میکردید اکثر یاران
غمگسار آن را بطور یادگار بر جوی یار حافظه جا میدادند و بعضی با عنایت
شاخسار قلم از سواد سوسن مداد شگوفهٔ ابیات مذکور در خیابان
صفحه می‌نهادند انچه از گلهای آن ترانه بجیب اذهان هم‌صفیران بود
جدا دادند که بدستور ماند یا صرصر بیخبری از آستین یادها من فراموشی
افشاند مگر منجمله اشعاری که سنبلستان حسن قراطیس شده بود
پاره از آن بعد چندی می‌نظر این هیچدان در آمد مصاریع متفرقه را که
در یک بحر و یک زمین بودند یک جا کرده بترکیب غزل در آورده و بعد
از آن بتکلیف احباب خواه از زاری دل پر اضطراب گاه گاهی
ببسالی و ماهی که نخل آهی از مزرع خاطر بلند شد در حواشی آن

مجموعهٔ مزخرفات بساز و برگ بسطر سپرد چون یاران غمخوار
و دوستان وفا شعار متفق بودند و در عهد یکدیگر در عالم مشافهه مکالمه
میرسید حاجت گزارش حال از پیغام لسان پیک خامه بذرائع مکاتیب
نمیگردید پس بعد که منجنیق چرخ سنگ تفرقه بر شیشهٔ جمعیت یاران
مجتمع در اواسط عهد نواب سعادت علیخان مرحوم انداخت و هریک را
چون بنات النعش از هم متفرق ساخت غبار وجود این نابود بهوای
مشرق بادی گردید و بعد از قیام چندی در عظیم آباد اقتضای آب و دانه
در ضلع اله آباد کشید در ابتدای سنه ۱۲۱۶ فصلی بعهدهٔ تحصیلداری چند
محالات این ضلع در پرگنات بندکی و هنگام وغیره مامور گردید چون
سالهای بسیار بپابندی آن مشغله منقضی شد ترقیم خطوط و رقعات
از ینطرف و زمانی بپاسخ رقایم دوستان ناگزیر گشت در آن
اوقات رقمی که بطور قلم برداشته از خامهٔ عجز ختامه می چکید منشیان
و اهلکاران دفتر تحصیل که حاضر میبودند نمیگذاشتند بحیلهٔ تلفیف آن
مکاتیب را از راقم آثم حاصل کرده نقلش گرفته نگه میداشتند پس از
چندی آن زخارف از نزد آنها انتشار یافت دوستان قدر بجوا

شن میر رحم علی صاحب نایب پرگنه بکدله که بذهن سلیم و طبع حلیم جوهر
سخندانی را گوهر و گوهر نکته دانی را جوهر اند و غیرهم که راه و رسم
رسل و رسائل از آنها مرعی میداشتند همی رقعات نثرایی باده
سرآمد عصر شده اند انجا که این خاکسار را از جمع بودن آن خاشاک
بی اعتبار خبری نبود بجواب شان از بیظرف اعتذار و باز از آن
سمت اصرار پیرفت آن زمان معلوم شد که نقول بعضی مکاتبات
نزد همراهان دفتر تحصیل است چنانچه بقدر موجود پیش طالبان فرستاده
شد بعده که اطفال خیبر به سن تمیز رسیده شوق انشا نمودند اکثری
از آن رقعات بلوح حافظه بر نوشتند و به صندوق سینه گذاشتند
فصلی ۱۲۳۵
چون ورود این هیچمیز پس از ترک عهده متعلقه اکنون در
الهآباد افتاد برادر صاحب عزیز مهربان جمیل الشیم والا دودمان
قالب مروت و مردانگی را جان و جان فتوت و فرزانگی را افزون
میرجان صاحب حفظه الله عن شر النوائب که بادراک غموض
کلام رنگین ذهن رسا و در تفهیم متانت لطایف نکات شیرین
طبع جودت انتما دارند متکلف شدند که با اوقات نوبت

تکتیب مکاتیب باشخاصی میشود که بادهٔ نودولتی آنها را سرمست
نشاء خودنمائی ها ساخته و نفس سرکش لوای خودسری و خود
ستائی در بوادی خواطرشان برافراخته از اعالی دم فوقیت
و از مساوی حوصلهٔ علویت دارند درین صورت الفاظ القاب چنین کسان
در قالب تحریر آورده ضمیمهٔ رقعات سابق باید کرد که حافظ خود
داری راقم و باعث خوشنودی مرقوم الیه گردیده مبتدیان را بکار آید
و چهرهٔ شائقین لطافت سخن را گلگونهٔ فرح بیارآید لهذا اگرچه
سه و پنج آنها ره ذرائی نداشتم لیکن بپاس ایمای برادر صاحب
موصوف حرفی چند درین ضمن نگاشتم و بنای این بیان را بر
پنج افاده قرار دادم و نام این مجموعه را سریع الافاده نهادم ❊

۱
افادهٔ اول در ذکر القاب سلاطین و اکابر دین و پدر و عم و بزرگان و
ترکیب القاب باجتماع الفاظ فراده و الفاظ اداب و ترکیب اداب
با الفاظ مفرد مرد فق القاب و الفاظیکه در اوسط عبارت برای خطاب
النسبت بخود و جانب مکتوب الیه مناسب باشد ❊

۲
افادهٔ دوم در ذکر الفاظ القاب همسران و کسانیکه نوعی از [illegible]

هستی تعلق دارنها که اندک کمتری دارند و اشخاصیکه از درجهٔ
اولین خود ها بموافقت تقدیر امتیازی بهم رسانیده خواهش باشند
حفظ مراتب اند و الفاظ ضمائر که نسبت بمخاطب و خود مستعمل اند
افادهٔ سوم در بیان الفاظ القاب عزیزان و خوردان مطابق
القاب و الفاظ خطابیه طرف خود و طرف ثانی +
افادهٔ چهارم مشتمل بر رقائم این آلودهٔ ذمائم که بسمی احباب
و بزرگان و الاجناب و عزیزان سعادت اکتساب ریختهٔ کلک
زنگار سلک گردیده +
افادهٔ پنجم محتوی بر عرائض که موسومه صاحبان عالیشان انگریز
در بعضی معاملات و در هنگام ضرورت حوالهٔ زبان قلم شکسته رقم
شده هر چند تمامی عرائض بقید تسوید درین مجموعه آوردن
دشوار است که دفتری علیحده برای آن درکار است لکن انموذجی
ازان درین افاده درج گردید +

افاده اول در تصریح الفاظ مفرده القاب سلاطین

قبلهٔ عالم خلیفهٔ بنی آدم قبلهٔ عالم و عالمیان کعبهٔ جهان و جهانیان

جهانبان گیتی ستان ذریعهٔ امن و امان خداوند زمین و
زمان حضرت جهانبانی سحاب فیوض ربانی ظل سبحانی
خلیفة الرحمانی قدر قدرت قضا صولت خدیو زمین و زمان خسرو
کشورستان مالک دوران شهنشاه جهان سلطان
فلک جناب خورشید هلال رکاب مالک رقاب واجب الاداب
سلیمان جاه ملائک سپاه حامی رعایا پناه برایا دادگر عدالت
گستر رعیت پرور فریدون فر دارا سطوت سکندر حشمت
جم مرتبت کیخسرو منزلت مریخ حشم قمر خدم ظل الله
جهان پناه ظلم کاه فلک اقتدار عرش اعتبار تخت نشین
آسمان عظمت و تمکین خراج گیر سلاطین مطاع خواص
سایهٔ رحمت خدا کشورگشا سریر آرای هفت اقلیم زیب
افزای اورنگ و دیهیم ثانی خلیل مظهر ربوبیت رب جلیل
زیب ده تخت و اکلیل پشت پناه شریف و وضیع جهان مطاع
عالم مطیع ++
از آنجا که عرض و التماس در حضور پادشاهان والا دستگاهان

بدون وساطت مقربان درگاه و فیض یابان بارگاه بار نکلیم حریم
بیرون آوردن مرکب گستاخ روشنی گردیدن است لهذا تحریر
عرایض بجناب ملوک عالی مقدار و شهریاران والا تبار منحصر بوسائل
باریابان محافل سعادت منازل مُتَرَوِّج باین طریق است

القاب مرکب سلاطین

بحضور مقدس گنجور باریافتگان آستان ملائک آشیان قبلهٔ
عالم و عالمیان کعبهٔ جهان و جهانیان خداوند زمین و زمان
ذریعهٔ امن و امان حضرت جهانبانی سحاب فیوض ربانی
بسط الله ظله و خلد الله ملکه میرساند

بعرض زمین بوسان عتبهٔ سپهر رتبهٔ قبلهٔ عالم خلیفهٔ بنی آدم جهانبان
گیتی ستان ظل سبحانی خلیفة الرحمانی ادام الله ملکه

بموقف التماس استادگان پایهٔ سریر گردون مصیر ظل الله
جهان پناه افاز الله ظل ظلاله علی مفارق العالمین الی یوم الدین میرساند

بمعرض عرض مقتبسان انوار بساط فیض مناط حضرت سلیمان
جاه ملایک سپاه حامی رعایا پناه برایا دادگر عدالت گستر

رعیت پرور فریدون فر مالک دوران خدیو زمین و زمان دام

ملکه و ظلاله و ضاعف اقباله و اجلاله میرساند ❖

پیشگاه عرش اشتباه مستقبلان سدهٔ علیا و عتبهٔ معلا حضرت

سکندر حشمت دارا سطوت جم مرتبت کیخسرو منزلت مریخ

حشم قمر خدم سلطان فلک جناب واجب الاداب ظل اله

ثریا بارگاه دام سلطنته میرساند ❖

بجناب سعادت اکتساب باریابان محفل کرامت منزل حضرت

قدر قدرت قضا صولت فلک اقتدار عرش اعتبار سایهٔ رحمت

خدا کشورگشا سریر آرای هفت اقلیم زیب افزای اورنگ دیهیم

دام الله برّه و احسانه معروض میدارد

بحضور فیض معمور معتکفان آستان سدره نشان آسمان عظمت

تمکین تخت نشین خراج گیر سلاطین مطاع خواقین نسب پناه

شریف و وضیع جهان مطاع و عالم مطیع ثانی خلیل نمونهٔ ربوبیت

رب جلیل ادام الله افضاله میرساند

همچنین الفاظ مبتدا را فراهم کرده آوردن بدستوریکه در صدر

ترقیم یافت ترکیب القاب است و برای سلاطین در عرضداشتها اکتفا
بالقاب مزید حفظ آداب است حاجت بآداب علیحده نیست مگر برای
مخصوص ترین بندگان مانند شهزادگان و وزرا البته جائز است

کلمات خطاب جانب پادشاهان

از پیشگاه جهانبانی از حضور لازم النور عالی اولیای دولت قاهره بندگان
والا موکب جهان کشا عساکر فیروزی اثر جیوش ظفر خروش
عساکر نصرت مآثر رایات فتح سمات رایات عالیات رایات
ظفر آیات سرادق جاه و جلال خیام فیروزی فرجام مهبط
انوار فیض مطرح تجلیات + همچنین کلمات سزاوار خطاب
شاهان در مواقع خود ها است یعنی ارشاد یکه از پیشگاه جهانبانی
شرف نفاذ یافته بود یا از حضور لازم النور حکم قضا شیم جاری
یا فلان چیز مرحمت شده بود و توجه اولیای دولت قاهره تا کی
سمت لاهور خواهد شد یا عزم بندگان والا در چندی جانب لشکر ال
توجه موکب جهان کشا خواه جیوش بحر خروش خواه رایات فتح
سمات خواه عساکر نصرت مآثر طرف حیدرآباد باستیصال سلطان

انجا عنقریب مقرر است و جزیرهٔ لندن که مضرب خیام فیروزی فرجام گردید و جزائر روسیه مخیم سرادق جاه و جلال بفلان تاریخ شد و بروز قلعه کلکته از نزول دائره دولت مهبط انوار فیض یا بفلان روز مستقر الخلافت اکبرآباد بفر قدوم همایون مطرح تجلیات یا رشک فردوس برین خواهد شد و دو هزار و الیها ستکره و کوله که حاصل باغ نونهال پادشاهی شده بود بجنس در پیشگاه عالم پناهی ابلاغ داشته غرض در هر مقام قسمیکه قرینه اقتضا نماید اشاره بخطاب نمودن بلاغت تحریر است و همچنین خط بسیار الفاظ مبنی بر اشارات خطاب است مگر بنابر اختصار عبارت و استفاده خلاصه مطلب بر اینقدر اکتفا رفت که طبائع سلیمه و اذهان مستقیمه بعد دریافت قاعده منضبط مستنبط این قسم الفاظ شدن می تواند ❊

کلمات خطاب نسبت کاتب

خانه زاد عقیدت نهاد فدویت بنیاد جان نثار نمک خوار مطیع فرمان محکوم حکم قضا جریان فدوی درگاه خاکبوس بارگاه

گردون خرگاه عبودیت کیش اطاعت اندیش سر فروش

ارادت کوش نمک پرورده غلام کمترین ذرهٔ خاک نشین

الفاظ خطوط بادشاہی

فرمان قضا جریان فرمان واجب الاذعان یرلیغ قضا تبلیغ

شقهٔ خاص فیض اختصاص شقهٔ کرامت مرقعه طغرای غرا

انشاء قدر منشا

الفاظ خطوط کاتب

عرضداشت عرائض معروضه

الفاظ دعائیه بادشاہی

آفتاب دولت و کامرانی از مطلع ظفر و کشورستانی ساطع باد

نیر حشمت و بهروزی از مشرق سطوت و فیروزی لامع باد

خورشید عظمت و اجلال از مشرقستان دولت و اقبال

درخشان باد۔ نیر سپهر عالم آرائی از افق صولت و کشورکشائی

تابان باد۔ سکهٔ فرمانروائی چهار دانگ عالم بنام والا و طنطنه

کوس جهانگیری آویزهٔ گوش عالم بالا باد۔ رایت گیتی کشای

ناف زمین واز قاف زیر نگین باد + عنقای حکمرانی اقصای جهان
در دوام تسخیر و سکهٔ سلطنت و حکم روائی زمین و زمان بنام نامی
رواج پذیر باد + ازین قبیل الفاظ مناسب خاتمهٔ عرائض نمودن
سزاوار است

القاب معه آداب برای شاهزادگان و وزرا

بحضور باریافتگان انجمن کرامت موتمن حضرت خدیو آفاق ظل
ظلیل خلاق خلیفهٔ سبحان جلیل زیب ده تخت و اکلیل عالم افروز
ظلم گداز و عدو سوز دام ملکه زمین ادب را بلب اعتقاد بوسیده
دعا شیوهٔ انقیاد بدوش جان کشیده بعرض میرساند +
بطور بالا زیر القاب کلمات آداب ایزاد نماید اکنون بنابر اختصار
فقط چند کلمات آداب بعنوان مختلفه حواله زبان خامه میشود +

آداب شاهزادگان وغیره

جبین نیاز را بسجدات عبودیت نور آگین ساخته و فرق
تفاخر را بسجود عتبهٔ عرش رتبه بفلک الافلاک برافراخته بعرض میرساند

نقوش عقیدت و جان سپاری بر لوح دل نگاشته و تارک افتخار
بهمین سجود آستان ملایک آشیان بچرخ برین برافراشته معروض میدارد
باستلام سدهٔ سپهر احترام سر اعتبار را بفرق فرقدان رسانیده
و گردن جان را وابستهٔ کمند اطاعت و انقیاد گردانیده بعرض میرساند
جادهٔ رسوخ و فرمان برداری را بپای جان پیموده و خاک آستان
سدره نشان را کحل الجواهر چشم اعتقاد نموده التماس دارد

القاب شاهزادگان

بعز عرض عالی گوهر درج مملکت و بختیاری اختر برج خلافت و تاجداری
قبلهٔ امانی و آمال چراغ مشکوی سلطنت لازوال ادام الله اقباله میرساند
بعالیجناب مصباح صباح تمکنت و والاجاهی رونق کاشانهٔ
سلطنت و جهان پناهی آسمان حشمت و تمکین افسر فرق سلاطین
مدظله التماس دارد * بجناب خلافت انتساب نوبادهٔ گلشن
کام بخشی و فیض رسانی گل بهار گلزار عظمت و جهانبانی
سرو جویبار تمکنت و اقبال ثمر مرطوب نخل شوکت و اجلال
دام دولته عرض ساخته * بشرف التماس دوحهٔ حدیقهٔ خاقانی

شمع بزم فیض بخشی و کامرانی چمن آرای انتظام اقالیم
رونق بخشای لیاقت تاج و دیهیم مشرفست

سامع فیض مجامع جوهر معدن خسروی و ملکداری دُر دریای
فتوت و شهریاری شایان شان فرمانروائی و رعیت پروری
رونق ایوان ظلم زدائی و دادگستری دام دولته میرساند

خطاب رقائم شاهزادگان

شقهٔ خاص مرحمت اختصاص پروانهٔ کرامت نشانه و الا نامهٔ افتخار
آمود شرف نامهٔ عزت افزا

الفاظ خطوط شاهزادگان چون الفاظ وصول نامهای پادشاهان
و فرامین پادشاهی چندان مباینت ندارد لهذا درهمین مقام باختصار کلام
حسن ارقام پذیرفت یعنی منشور کرامت گنجور کالوحی من السماء نزول اجلال
و حلول اقبال فرموده شرف نزول ارزانی داشت عز ورود فرموده
بجلائل ورود تارک افتخار بذروهٔ فلک الافلاک سود از ایراد تفصیل
بنیاد فرق فرقدیت بفرق فرقدان رسانید بعز ورود سرفراز
گردانید بشرف وصول ممتاز و سربلند ساخت غرض باقی الفاظ رسید مکاتیب پادشاهی باید دانست

کلمات دعائیہ شاہزادگان

نجم ابہت و حکمرانی زائد النور باد + کوکب دولت و اقبال فروزان باد

شمع عظمت و اجلال فروغ بخش کاشانہ خسروی باد + ہمای

ہمایونی بدام و دور فلک بکام باد + ظل مکرمت مستدام و ایام شوکت و

دولت بکام باد +

و باقی الفاظ خطاب کاتب و دیگر الفاظ مثل سلاطین است

الفاظ القاب پدر و دیگر بزرگان ذوی الکرام کہ ہم مرتبہ مثل خال و

اعمام اند واضح باد کہ درجۂ والای چنین اشخاص خصوص والدین را

ہیچکس نمیرسد کہ رتبہ اینہا تحت مرتبہ خالق ارض و سما و ذوات

مقدس انبیا و ائمہ ہدا علیہم التحیۃ والثنا فوق مرتبہ دیگر جمیع مخلوقات

دنیا و ما فیہاست ہر قدر کہ در حفظ اداب اینہا بوفور اعتقاد و انقیاد

کوشیدہ شود سزاوار است کہ نیکنامی دنیوی و نجات اخروی

درضمن آن مضمر و از اطاعت ایشان شجرۂ امید کونین باثمار

فواد دارین مثمر و فرمان برداری جناب اینہا موجب خوشنودی

رب عباد و خلوص عقیدت و محبت از اینہا باعث حصول مرادکہ مصداق

ان ایہ صدق سیاق است ✤ وبالوالدین احسانا اما یبلغن
عندک الکبر احدہما او کلاہما فلا تقل لہما اف ولا تنہرہما وقل لہما
قولا کریما ✤ الغرض درجۂ والای ایشان از بادشاہان افضلست
مگر در القاب بادشاہان الفاظ سلطنت وخلافت حسب حال
شان لازم است ودرسیاق القاب ایشان سوای امر شہریاری
وتاجداری جمیع کلمات اداب شایان است وچون بعد ترقیم مدارج
سلطنت وجہانبانی درعالم اعتقاد بہتر از کعبہ کہ مسجود ارباب
اسلام است ولفظ قبلہ کہ محل اداب خاص وعام است نیست لہذا
در القاب وخطاب ذوات مقدس ایشان لازم است اگرچہ لفظ
قبلہ اہم مدارج تعلق القاب است لیکن چون بنای تحریر حفظ مراتب
منحصر بر رواج است وفی زماننا لفظ فقط قبلہ اکثر متعارفست در القاب
ہمسران معزز نیز ترویج یافتہ مثل قبلۂ من یا قبلۂ برادران یا
قبلہ مخلصان خواہ ہستمندان بزبان قلم اکثری رفتہ است ونسبت سابق
رواج تحریر بسیار تحریف یافتہ کہ اکثر الفاظ بیشتر برای والدین رائج
تحریر وتسطیر بوده وحالا درۂ حال آن الفاظ متعلق بالقاب ہمسر است

اہل بعضی الفاظ بدوستان کم رتبه مروج گشته مثل لفظ مشفق که بیشتر
در تالیفات ومنشآت علامه فهّام ابو الفضل مبارک همراهی والدین
بجلوهٔ ترقیم درآمده واکنون برای همسران رواج گرفته الحال
تحریر لفظ مشفق یا شفیق به پدر وعم سوی ادب است مگر چون از قبله و
کعبه گزیر نیست لهذا به لفظ قبله چند الفاظ دیگر امیزند وبدان وسیله
تفاوتی در القاب همسران وعم وپدر بر انگیزند مانند قبله کونین
یا دارین وقبله وکعبه صورت ومعنی وقبله دین وکعبه ارباب یقین وقبله
بر حق وکعبهٔ مطلق وقبله وکعبهٔ دو جهان وقبلهٔ جان وکعبهٔ ایمان
ومرشد ارباب ایقان وپیر ومرشد بر حق وقبلهٔ حاجات وکعبهٔ مرادات
غرض چنین کلمات دو سه الفاظ را مرکب کرده باید نوشت وظاهر
شود که از جمله وفور حسن اداب کشیده مد عرائض شیر القاب است واین
در عرائض چنین بزرگان لازمهٔ خلوص اداب است ودر دیگر مراتب
خطابیه سیاق تحریر همان که درباره بادشاهان گذشت والقاب
مادر وعمه وخواهر حقیقی مادر وکسانیکه رتبهٔ آنها مانند پدر وعم است
مگر جاییکه علامت تانیث باید صراحت بعلامت مذکوره نمایند مانند آنکه

بجای قبلهٔ و کعبهٔ دوجہان بایراد کی ہای تانیث و دوجہانیہ مدظلہا یا بجای لفظ مرشد مرشده و از پی دام ظلہا العالیہ لازم است و در اداب رعایت الفاظ اداب پدری شایان مانند الفاظ کورنش و تسلیمات و عقیدت و فدویت و غلامی و بندگی و سر افگندگی و عجز و انکسار و استانہ بوسی و استلام عتبہ طاہره و تقبیل استان ملایک پاسبان و گزارش حال نمودن بذریعۂ پرستاران اولی یعنی بعرض پرستاران عالیہ میرساند یا بموقف عرض کنیزان عصمت نشان گزارش وارد یا بعرض التماس پاسبانان سرادق عصمت و طہارت میرساند یا بحضور تقدس معمور محافظان حریم حرم تعظیم میرساند یا بحضور عفت ظہور معروض میدارد و جہت مزید صراحت دو یک اداب قلمی می شود

اداب مادر و عمّہ وغیره

زمین ارادت بلب ادب بوسیده بعرض پرستاران حضور تقدس میرساند اداب غلامی تبقد یم رسانیده ملتمس حضور کنیزان جناب عالیہ است لوازم کورنش بایین غلامان پاک اعتقاد مودی ساختہ بالتماس

حال عقیدت اشتمال می پردازد* گلدستهٔ تسلیمات را طرهٔ دستار عقیدت ساخته معروض میدارد*

کلهای عبودیت و تسلیم را افسر فرق سعادت انگاشته بگزارش ماجرای فدویت انتما مکلف اوقات حسنه خدمه عالیه است و در اظهار تمنای ملاقات چنین کسان بجای لفظ ملاقات به لفظ قدمبوس و پابوس و شرف ملازمت و آرزوی خاک بوسی قدوم میمنت لزوم و استحصال دولت حضوری و استسعاد شرف اشتراک محفل کرامت منزل یا عفت منزل و تمنای اقتباس انوار جمال باکمال و آرزوی دریافت سعادت مشاهدهٔ جمال عفت و طهارت اشتمال و خاک قدم را توتیای چشم اطاعت و نیاز نمودن و غبار قدوم برکت و عصمت لزوم را کحل الجواهر دیدهٔ رمد رسیده هجران کشیده کردن مستحسن است و واضح باد که در لفظ فارسی آمیزش علامت عربی در همان کلمه نقص فصاحت است مانند آنکه در لفظ جهان علامت تانیث های تانیث آوردن و جهان را جهانیه نوشتن زیرا چه جهان لفظ فارسی است و ها علامت تانیث در زبان عربی

لیکن اگر لفظ هم عربی باشد علامت آوردن مضایقه ندارد چنانکه
در ملک ملکه و در مرشد مرشده و در عالم عالمه و در فاضل فاضله
مگر بمحاورهٔ حال در القاب بزرگان قوم اناث گاهی بزبان قلم
فصحای کهنه مشق جاری شده که بجای قبله و کعبهٔ دو جهان دو جهان پناه
نوشته اند بنابران بتصور غَلَطُ العَام فصیح جایز داشته شد لیکن
افصح همان که در چنین الفاظ احتیاط بعمل آید و برای تفرق تانیث
از تذکیر او خال علامت در محل دعا کافی است تا وقتی که در کلمهٔ عربیه
گنجایش یابد چنانکه در مرشده و بجای مدظله مدظلها و بمقام دام
ظله العالی دام ظلها العالیه و بمنزله زاد مجده زاد مجدها و بجناب اکابر
دین مانند مجتهدین و مروج شیعیان چار بالش شرع متین
و مومنین متقین از طرف پیروان و مقلدان رعایت آداب بدرجهٔ
مناسب و تلامذه را نسبت باساتذه همچنین حفظ مراتب خوشنماست
و اگر در القاب اکابر دین لفظ مقتدای ارباب یقین یا پیشوای
اصحاب ایقان یا قبلهٔ قبله پرستان یا مروج قوانین دین مبین
یا محی مراسم احکام شرع متین یا مروج رواج ملت آئین ایزاد

نموده شود سزاوار است ❊

الفاظ القاب مفرد بزرگان متوسط

که مراتب بزرگانه داشته باشند یا اغیار که بصفات بزرگی متصف باشند مانند عالیمرتبت والامنزلت عالی تبار فخر بخش کهتران خاکسار جلیل المفاخر مخدوم و معظم مکرم و مفخم ذو المجد والکرم ذو المجد والاعتلا عطوفت نشان سمو المکان مصدر عنایت و مخزن نوازش مکرمت و عنایت فرمای بیکران و بحر مواج جود و احسان و ملجای مستمندان یا برادران و پشت پناه خوردان و تکیه گاه نیازکیشان و تفضل فرمای عقیدتمندان یا کمترینان و افتخار افزای خاک نشینان ❊ و نسبت دادن چنین کسان بفتوت و فرزانگی و مروت و مردانگی و فضل و کمال و عظمت و جلال در القاب با متزاج بعضی کلمات شرایف و قدر دان و قدر افزا و در سر فرق نیازمندان و تاج تارک عقیدت گزینان چنانکه در القاب مرکب انشاء الله تعالی مذکور شود سلاله و زبده و قدوه و نقاوه و اسوه و نخبه با لحاق کلمات مناسب حال بلکه اکثر قبله بندگان هم در بعضی مقام برای بزرگ متوسط کامل الاختیار نوشته شود و مضائقه نیست

که اکثر در القاب همسران معزز لفظ قبله در فرزیه امتیاز مروج است

القاب مرکب بزرگان متوسط و اغیار

میر صاحب جلیل المفاخر عالی شان والا مناقب سمو المکان زاد مجده

برادر صاحب مخدوم و معظم افسر فرق نیازمندان ارادت توام دام فیضکم

عمو صاحب قبله بندگان تاج تارک کمترینان مد عنایته

خان صاحب ذوی المجد والاعتلا نوازش و تفضل فرمای افتخار افزای خاک

نشینان بی سر و پا ملجای مستمندان عقیدت انتما زاد حشمته

شیخ صاحب والا تبار عالی مقدار شرف بخش کهتران خاکسار کریم الشیم

عالی همم زاد شوکته

مرزا صاحب عنقای اوج گیرای سمای فتوت و فرزانگی همای بال کشای

سدرة المنتهای مروت و مردانگی فخر المفاخرین ملاذ المعتقدین [illegible]

خان صاحب لا زال دودمان عظمت و جلال نقاوه خاندان حشمت و اقبال

قافله سالار ارباب حشمت و تمکین فارس مضمار اصحاب شوکت زمان و زمین

ابقاکم الله تعالی دهر الدهور و مضی الشهور من کل الآفات و الشرور

بسادات عبادت پیشه و صفا اندیشه

سلالهٔ دودمان مصطفوی نقاوهٔ خاندان مرتضوی عمدهٔ سادات کرام زبدهٔ مفتخران عظام اعلی الله درجاته الی یوم القیام +

قدوهٔ ارباب فضل و شرف یادگار بزرگان ماسلف نخبة الانجاب مفخر الانساب معظم الالقاب لازم الاداب دام عطافکم

اسوة الزاهدین عمدة العابدین عارف اسرار یقین واقف رموز متقین واجب التعظیم لازم التکریم بسط الله ظله علی مفارق المعتقدین

الفاظ فرادهٔ آداب

نیاز و عقیدت و ارادتمندی و عجز و انکسار و خاکساری و ارادت و رسوخ و خلوص و انقیاد و اطاعت و محکومی و رضاجوئی و ادراک دولت مواصلت وافی الافادت و استسعاد شرف حضوری و استحصال نعمت وصال سعادت اشتمال و دریافت صحبت اکسیر خاصیت +

اداب مرکب بزرگان متوسط

بعد گزارش لوازم عجز و انکسار که طریقهٔ ارادتمندان خاکسار است و استدراک شرف مواصلت کثیر الافادت مهر بن ضمیر عطوفت تخمیر میگرداند پس از تقدیم مراسم نیازمندی که وسیلهٔ حصول بهره مندی سعادت است

و آرزوی حصول زیارت جمال باکمال گزارش گرمدعاست *
تیمم مراتب خاکساری سازندیه بختیاری انگاشته و آرزوی حصال
نعمت وصال تفاخر اشتمال را بر وجدان ضمیر منیر گذاشته عریضه
ستر الخلوص عقیدت بآئین نیازکیشان منقاد موتی ساخته و تمنای
دولت حضوری بضرورت ابراز مدعا باختصار بپرداخته ملتمس است
بعرض آداب نیاز و استحصال نعمای صحبت وافی البرکت مباهی بوده
یا التماس مطلب بپردازد * باید فهمید که بهمین طریق آداب بداشت
این هیچمدان بابتدای حمد الهی است اگر آغاز آداب بسپاس رب
الارباب جلوه نمایش یابد هم موجب برکات و نیز باعث حصول مرادات
و روای حاجات است و زیاده تر لطف آنکه در حفظ مراتب جمیع انواع
چه برای بزرگان چه همسران و چه خوردان و کهتران گنجایش دارد
که اگر تسطیر عریضه برای بزرگ است بعد ادای سپاس و اهت بهمت
چند کلمهٔ پاس بزرگی از اعتقاد و انقیاد در ذیل آن گزارش
کرده شود و اگر برای همسر یا کهتر است موافق مرتبهٔ آنها از سلام و دعا
اشتیاق و تمنای بر زبان قلم رود و اگر آغاز نامه بنام کسی است که در اهتمام

مراتب همراهانه کشان او و ترجیح ایشان بر نفس راقم اشتیاق
پیما اجرای لوازم بهویت ناگوار مزاج کاتب و ارقام مراتب فروتر از آن
اشتیاق بر نفس [بیتابی؟] لازم است و درین صورت در عنوان صحیفه اکتفای
صحیفه بر توحید و تحمید جناب قدوس مطلق نموده تو باید مدارج دیگر قلم انداز از
توان کرد که بر سیاق نامه هم عیار معیار رواج باشد و از طرفین احدی را
شکایت یکدیگر نماند چنانکه ان شاء الله تعالی هر یک هم ازین آداب
بمقام خود آید و لطافت تقریر و تحریر آنست که در عنوان صحیفه از ابتدای
آداب چه در تمهید تحمید باری و چه غیر از آن الفاظ بطور براعت استهلال
باید آورد که مکتوب الیه در بادی النظر سررشته از سرگذشت حال خلاصه
مقصود و مطلب کاتب آگهی یابد یعنی کاتب مکتوب در کدام حالت است و خواهش
استدعای کدام مطلب دارد و معنی براعت استهلال همین است که مطلبی که
در دل متکلم باشد از احسن اسلوب تحریر آرد که شمه از آن قبل از اظهار
مطلب خاص مفهوم سامع گردد چنانچه بعضی در افاده چهارم از [خلاصه؟]
بعضی رقعات واضح و لائح شود و درینجا علی سبیل الاجمال از آداب مراتب
بطور یعنی نمونه از خرواری بسلک تسوید کشیده شد

اداب خطوط معه سپاس

عنوان صحیفه بیان را به طغرای سپاس ایزد بیهمال تزئین داده
و جبین عجز آگین را بر خط فرمان لازم الاذعانش نهاده بعد تقدیم
مراسم تعظیم و تکریم التماس دارد ✤

پس از تحمید منجی حقیقی که سفینهٔ متزلزل تلاطم دیدگان طوفان اضطرار
بیکدم بر ساحل نجات رساند و بقعر فرو رفتگان محیط ناکامی را
از کام نهنگ بلا بیک ساعت وارهاند لوازم عجز داهتمال را بآئین
مطیعان عقیدت خصال ادا ساخته بعرض مدعای لازم الالتماس
پرداخته تمهید این بیان استدلال بر آن دارد که راقم رقیمه در سفر
دریا بوده پس از صعوبت تلاطم بساحل سلامت رسیده ✤

بعد تسبیح رحیمی که اگر صیاد فلک صید نیم جانی را در قفس بیکسی و بال
شکسته اعانت بغایت او تعالی شانه رشتهٔ انجاح مطلبش را
بمقراض توسل شهسواری بسته که ان مبتلای دام جفا از شکنجهٔ بلا
رسته غازهٔ خاکساری را وسیلهٔ آرایش چهرهٔ ارادت کردانیده
گزارش دارد تبیین این کلام مستدل بر آن است که راقم خط گرفتار

مصیبتی بود شکر امداد مرقوم الیه مسطور دارد +

پس از ثنای بی انتهای حضرت باری عز اسمه که مومنین را در غم آقای کونین سعادت سرمدی بخشیده و دلهای ستم رسیده را نظر بر مصائب جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بدار الامان صبر کشیده ادای لوازم سرافکندگی را بهمین شیوهٔ پرستندگی بند انگاشته عرض رسای خدمت کثیر الموهبت میشود خلاصه این اداب دلیل آنست برانیکه مبتلای بلا در عشرهٔ محرم مرقوم ساخته +

بعد توحید یگانه که بتاثیر توحیدش خاطر آشفته بکنج بیکسی مانوس و دل گسسته بر تضییع اوقات گذشته دست فرسود افسوس و پس از تتمیم شرایط اطاعت بندگان سعید النفوس و تمنای یغمای قدم بوس که بجور چرخ لب ادب از ان مایوس ملتمس پیشگاه حضور رافت معمور است

نسبت خطابیه مکتوب الیه

جناب و حضور مکرمت گنجور و خدمت اشرف و ملازمان و ذات عطامی و جناب مستطاب و خادمان و بندگان و خدمه و خدام ذوی الکرام و غیرهم

برین قسم نسبتهای خطابیه برای چنین بزرگان مناسب است

نسبت خطابیه جانب کاتب

یعنی راقم نیازمند و مستمند و نحیف و ضعیف و فقیر و حقیر و احقر و افقر و خادم بی ریا و بندۂ فدویت انتما و راقم آثم و عاصی و خاصی و عاجز و مشت خاک و غبار ناتوان و کمترین و نیاز آگین و ارادت آئین و عقیدت گزین ◆

الفاظ خطاب خطوط بزرگان

عنایت صحیفه و نوازشنامه و نامۂ نامی و صحیفۂ عظامی و تفقدنامه و شرفنامه و عطوفت نامۂ رافت طراز تفضل مراسله عاطفت آمود مرحمت مکاتبه هوش افزا

الفاظ خطاب خطوط راقم

نیازنامه و انکسارنامه و عجز مکاتبه و عریضه عرضه نمیقۂ ضراعت رقیمة العجز

القاب امرایان و آقایان

اگرچه بوسعت بیان نوشتن خوب است لیکن بزمانه حال چون مختصر پسندی

مطبوع طبائع خاص و عام است لهذا بتسطیر چند کلمات تخفیف نمود چنانکه
مروج است ❊

بعز عرض جناب عالی متعالی خداوند نعمت فیض رسان امیدگاه متوسلان
دام اقباله میرساند ❊

بعرض عالی نواب صاحب عالیمناصب فیاض زمان بخت پناه درماندگان واهب
احسان زاد حشمته میرساند ❊

بعرض والای میر صاحب عالی منزلت والاجاه ملاذ ملازمان بیدستگاهان
دام دولته میرساند ❊

بعرض خانصاحب عالیشان فیض رسان غور فرمای بیکسان ادام الله ظله و اقباله
و اختتام عرائض برا ینقدر کافی است زیاده حد ادب ندید و اجب بود
بعرض رسانید و واجب دانسته بعرض رسانید واجب بود عرض نموده
زیاده چه عرض نماید ❊ و اگر خواهد کلمات دعائیه افزود نماید چنانکه در عرایض
اسمی شاهزادگان گذشت مگر از کلمهٔ دعای سلطنت حفظ نماید
که آن گستاخی است بلکه باینطور نوشتن مناسب است ❊

کلمات دعائیه امرا و آقا

آفتاب دولت واقبال تابان باد + خورشید صولت واجلال از مکمن
دولت واقبال درخشان باد + مهر منیر سطوت افروزی از مطلع
جلالت وبهروزی ساطع ولامع باد + آفتاب معدلت وذره پروری
از خاور حکومت وعدل گستری لمعان باد + آفتاب ثروت واحتشام
الی یوم القیام فروزان و دلهای اعدای بد انجام از تاب آن سوزان باد +

افادهٔ دوم در ذکر القاب همسران وغیره ومتعارفان سابق که از مرتبهٔ سابق عروج نموده پاس ولحاظ از دوستان قدیم جویند

آغاز القاب نامهای بادشاهان که باخودها تحریر فرمایند

عنوان صحیفهٔ بیان بنام نامی مالک الملکی که طلسم جهان وجهانیان ساخته وپرداختهٔ اوست ودر وسعت کدهٔ کون ومکان کوس لمن الملک نواختهٔ او مثنوی نامه که آراسته چون جان بود + حمد خدا زینت عنوان بود + نسخه که حکم خرد آرایدش + فاتحه از نام خدا بایدش + سر به بندگیش خاک کن + لوح دل از نقش غلط پاک کن + فاتحهٔ فکرت وختم سخن + نام خدایست بر وختم کن + اما بعد سمند سبک خرام خامهٔ مودت شمامه را در جلوه گاه نظر خلت اثر معدن جوهر

مروت و ولا مخزن گوهر صفوت و صفا آب و رنگ گلستان مؤانست
و مردانگی بزم افروز ایوان فتوت و فرزانگی زیب اورنگ خلافت و شهریاری
افسر فرق سلطنت و تاجداری بحر زخار کام بخشی خلائق فائق حقائق
حاجت روائی علائق یگانهٔ زمان ملاذ مخلصان خلد الله مملکته بتحریر توضیح عاجز
دیباچه حروف و سخن سزاوار حمد و ثنای ملک العلامی است که لوح جبین
سلاطین والا تبار و خواقین عالیمقدار بخاک سجود حضرت کبریائیش
نور آگین و رشتهٔ انتظام ممالک برعایت حال رعایا و حمایت کار برایا
که از کثرت تار و پود است باعانت توفیقش حبل المتین مثنوی

سرفرازان گردن فراز + بدرگاه او بر زمین نیاز + کسی را که بیند
ریاست گزین + عنایت کند تاج و تخت و نگین + کسی را که داند فیروز
بخت + نه تاجش بجا دارد و هم نه تخت + به پیش نگارندهٔ کائنات
تذلل بود بهترین صفات + خوشا حال آن بندهٔ سرفراز + که چون بلبل
ز افتادگی امتیاز + اکنون گلهای سلام گلزار اسلام را دسته بند پیام
اتحاد انجام ساخته حمائل گردن شاهد رعنای نظر اخلاص مظهر
جویبار مؤانست و یکتائی گل بهشت بهار گلستان مؤلفت و حفظ

استنائی نسیم محبت افزا بهارستان یکرنگی و وداد شمیم نکهت ...
چمنستان خلت و اتحاد و چمن پیرای جهانداری و حکمرانی انجمن آرای
کامکاری و جهانبانی نخل فیض بار خیابان محبت کامل ثمر آبدار نهال
یکتا دلیهای الفت شوامل یگانهٔ زمان و زمانیان ملاذ مخلصان و محبان
حضرت الله تعالی فی دار الامان و بسط بساط امنه فی الزمان میسازد

نسبت های خطابیه بادشاهان

ایالت پناه سلطنت دستگاه حافظ مراسم اتحاد و پاسدار لوازم و داد
امین بدائع و دائع الهی مهبط فیوض ربانی مشمول عواطف یزدانی
سرو دولت انجمن خسروی و دادگستری و خنده بهار چمن مکنت و مهتری

نسبت های خطاب جانب خود

نیازمند درگاه کبریا دستمند حضرت ملک العلام خیر خواه خلق الله
اخلاص مند بی ریا

القاب وزراء و امراء و اهل خدمات

قدوهٔ وزرای سمو المکان زبدهٔ امرای عظیم الشان معارج معالی
ثروت و اقتدار ناهج مناهج مکنت و اعتبار مدار المهام درگاه بادشاهی

همسایهٔ سایهٔ الطاف الهی ملاذ مخلصان وفاکیش ملجای محبان صداقت اندیش القاکم الله بعظمته ✤

عاقد معاقد تمکین وزارت صاعد مصاعد شکوه امارت فرازندهٔ لوای والاجاهی مورد عطوفت ظل الهی جلیس مجلس موانست ورخلاص انیس خلوت کدهٔ موالفت واختصاص شمع افروز بزم وفا و تمکین بهره اندوز دولت دنیا و دین حصل الله اماله وضاعف اجلاله

القاب ارباب شرع مانند قاضی و مفتی

مروج احکام شرع مبین محی مراسم ملت و آئین مربع نشین چار بالش دیانت مسند آرای بارگاه امانت فتوای مسئلهٔ خلوص محبت حکم ناطق استفتای خصوص الفت افاض الله فیض کلامه فی قلوب المسلمین الی یوم الدین ✤

رافع اعلام اصول ایمان دافع ظلام جهل و عصیان رواج دهندهٔ اوامر شریعت غرا باعث احیای مسائل طریقت کبرا چراغ افروز کاشانهٔ اسلام شمع اندوز کارخانهٔ ملت حضرت خیر الانام علیه و علی آله التحیة والسلام زاد الله اکرامه

القاب علما و فضلا

جامع فضائل محاسن و کمال مصدر جلائل اعمال و افعال کاشف دقائق العلوم واقف حقائق نامعلوم شارع نحو امضی تلطف و اشفاق عالم مدارج تعطف و اخلاق سلمہ اللہ الخلاق

دراک علوم اصول کشاف کنہیات معقول و منقول مجمع خصائل حمیدہ منبع شمائل پسندیدہ حاشیہ نویس نسخہ یکجہتی و الطاف صاحب تدریس کتاب یگانگی و اعطاف زاد اللہ احترامہ

القاب اصحاب فقر و توکّل

خضر سبیل ہدایت و خدادانی رہبر شاہراہ معرفت یزدانی فرزیندۂ ردای تصوف و فروزندۂ چراغ تعرف سالک تسلیم و رضا ناسک مناسک اطاعت حکم قضا کاشف رموز تفرید واقف اسرار توحید موحّد خداشناس مشتغل پاس انفاس زاد عرفانہ

سیّاح بوادی تجرّد و عرفان سبّاح بحار تفرد و معرفت ایزد سبحان اوج گرامی رتبہ لاہوتی باریاب درجۂ ملکوتی آگاہ کوائف نہانخانۂ بطون موضح سرائف راز مکنون مطلع الہامات غیبی مطرح فیوض تجلیات

الاری بیدار دل عارف کامل مراقب زانوی توکل شاغل صبر و تحمل
قانع باحکام تقدیر قامع بنیاد خدع و تزویر اعظمه الله تعظیمه

القاب ارباب زهد و تقاوت

سجاده نشین صومعه زهد و ریاضت عزلت گزین خانقاه تعبد و
افاضت رهرو جادهٔ تقوی و ورع پیرو اوامر شرع زلال چشمه طهارت
و پاک دامنی سبحه گردان مصلای عبادت و نفس شکنی مشید ارکان
دین قویم موید قیام صراط مستقیم ایده الله تعالی بنصره
تسبیح خوان تقدیس و تهلیل مقبول حضرت رب جلیل منقاد مطاوعت
رضای خدا خوش اعتقاد متابعت ائمه هدا علیهم الصلوة و الثنا خازن
کنوز صلاحیت و سداد امین رموز مواهب خداداد معروف یاو خالق
جهان صابر القلب و شاکر اللسان وفقک الله تعالی بحسن توفیقه

القاب منشیان فصیح و فصیحان بلیغ التوضیح

بسم الله وثیقه املای بلاغت دیباچه صحیفه انشاء فصاحت طوطی شکر ریز
شکرستان طلاقت تقریر عندلیب چهچه انگیز گلستان طاقت تحریر قوت
ناطقه سخن آفرینی دقیقه یاب تیز فهمی حقیقت بینی افصح الفصحا ابلغ البلغا

احسن الله کلامه

فاتحهٔ کتاب علمیت و اسعد او نقطهٔ انتخاب مجموعهٔ قابلیت خداداد و ذریعهٔ اعتبار طبع فهیم و سیلهٔ افتخار ذهن سلیم رونق بخش متانت بیان فروغ افزای براقت لسان علامی فهامی رواج دهنده سکه ملک الکلامی زین الله بیانه بحلیة المتانت و الفصاحت و حرسه عن النقص و القباحت

بطبقهٔ شعرا

مطلع دیوان سخنوری مقطع کلام فصاحت گستری قافیه سنج تصنیفات صنائع عجیبه بانی مبانی تالیفات بدائع غریبه همردیف کلیم باعجاز کلام مسخر قلوب بتقریر سحر نظام یکتای جهان ملک الشعرا زمان طول الله لسانه باحسن البیان

شاه بیت غزل پرورش بیانی مصرعهٔ برجستهٔ ابیات شیرین زبانی بلبل خوش لهجه گلشن کلام موزون تذرو خوش خرام ساحت تلاش مضمون بحر مواج لطافت زبانی سلک جذلالی مضامین آبدار رشتهٔ امواج معانی قفل کشای دلهای بسته بکلید زبان کلفت زدای خواطر مکدر بمصقله بیان بانی مبانی رعایت تناسب فصیحانه مخترع روابط تلازمه

شاعرانه انشائک الدنیا تا بمقال

اطبّا

قاعدهٔ منتخب قانون شفا نسخهٔ مجرب مجموعه مهر و وفا نبض شناس
شخص خلوص و وفاق مزاجدان عناصر خصوص اتفاق مسیحا نفس جان ملب
ادرکان مرض الموة درد دوری لقمان صفت دل تفتگان حرارت سام
مهجوری یاقوتی دلهای ناتوان و زار مفرح رحمت افزای جان بیقرار
سلمکم الله تعالی بلقائکم و اوصلنی الی لقائکم

دوای درد بیدلان شفای بیماران مرض هجران عیسی دم فرو شکان
سکنهٔ حیرت انتظار طبیب حاذق بیم جانان وحشت کدهٔ اضطرار
صندل صداع انتظار حیرت زدگان ابتلای اشتیاق لخلخهٔ دماغ آشفته اوقات
جگر سوختگان سودای فراق تریاق شورابه بیتابان اهل حسرت مفارقت
نوشداروی خونابه کشان ساغر زخمهای مساعدت حصل الله تعالی امالک
دضور عیونک بنور جمالک

نمرهٔ سپاه پیشه صوبه دار و رساله دار وغیره

شهبازان اوج شجاعت و دلیری شاهین تیزبال شیر مردی و شیری بیشه

شجاعت رعد شکاری نهنگ بحر صلابت و هژبر شعاری که باز عرصه
عدو مالی و مردانگی شهسوار جرگاه جوانمردی و فرزانگی سیف مسلول
بازوی فتح و فیروزی رمح مصقول سرپنجه ظفر و خصم سوزی کمند انداز
گردن غرور شیران جگر شکاف سینهٔ پرکینه دلیران شجاع دوران
هژبر غران صاف کن صفوف نبرد آرایان روز مصاف عقده‌کشای مهمات
نبرد به ناخن صمصام خاراشگاف نصره الله فی المصاف

ضرغام بیستان نیزه بازی اژدر هیبت کوهستان تیراندازی بارقه
قتال صاعقه دشمن گدازی ساحت جدال صف شکن تیغستان
دشت وغا هول افکن دلهای مجاهدان جنگ آزما زلزله انداز طبقات زمین
تا سینهٔ سمک معرکه آرای تقابل با ترک فلک مبارز رموز کارزار
دلاور نام آور روز نبرد و یکه تهمتن توان و رستم دل افراسیاب صولت
ضرون منزل اعانه الله بعونه

القاب بنام همراهان قدیمی امتیاز

ملاح سفینهٔ اخلاق و اشفاق ناخدای جهاز عطوفت و وفاق هوای گرداب
کاربرآری و چاره سازی با دستیاری مخلص نوازی

ساحل نجات طوفان دیدگان تلاطم بلاتحفۂ سلامت تباهی زدگان تموج

بیج وعنا بادبان کشتی نوح لنگر سفائن تموج ستقانا اللہ زلال وصاله

قفل خاتم دانش ونیش گوهر ابدار جواهرخانۂ آفرینش رفیع المنزلت

منیع المکان سمو المرتبت الطاف نشان مخدوم خادم نواز معدن

عواطف بے اندازدام عنایته

منتظم سامان اخوت ومواسات منتظم مهام شفقت ومولات فی المجد

والاشان چشمۂ جود وحسان قدردان نیاز مندان امیدگاه

مخلصان زاد الله شرفه در عطافه

ممهد مهاد عاطفت وبرافت خلاصۂ خاندان رافت شفیق بالتحقیق مقتدای

شاهراه تدقیق قطب دائرہ جلالت خورشید فلک بسالت معظم مفخم مکرم

جلیل الحشم معین خیر اندیشان قدر افزای نیازکیشان احسن الله اخلاقه

جامع شرایف تفقد وکرم واضع لطایف تلطف وهمم عمیم الاخلاق کریم

الاشفاق مشفق مهربان کرمفرمای مخلصان سلمه الله تعالی + واضح باد

که چنین الفاظ برای مهرانکه پایه تعظیم دارند موضوع اند مانند نوازش

کرم وتفقد وعنایت وتلطف وعاطفت وعطوفت وعواطف وعطافت

ولطف و الطاف و ملاطفت و شفقت و اشفاق و امتنان و احسان

هرگاه مظروف کلمات ظرفیه یا فعل یا فاعل در القاب مشخصه یا بطور دیگر مربوط کرده

شوند مثال مظهر نوازش و امتنان و معدن عنایت و احسان و مخزن عطوفت و

کرم و مخزن و مظهر و معدن الفاظ ظرفیه اند که نوازش و عنایت و عطوفت

مظروف الفاظ مذکوره شده اند یا فعل یا فاعل چنین کلمات بشمار جمع

جامع فضائل حمیده و مستجمع شرائف پسندیده و جامع اشفاق و عطوفت

مفعول بمنزلهٔ فعل و فاعل اند و باین طور دیگر این الفاظ مربوط شوند مانند عنوان

شان و شفقت فرما و تفقد مظهر و عنایت گستر و مخلص پرور و ...

ملجای مخلصان و ملاذ محبان و مخدوم نیازکیشان و قدر افزای خیراندیشان

و قدردان خیرطلبان یا خیرسگالان و معظم و مکرم و مفخم و مولای و آقای

ایشان الفاظ القاب بوی عظمت و تقوم الیه میدهند و درین کلمات هم بعضی الفاظ

بر بعضی ترجیح دارند اگرچه در معنی مساوی المرتبه اند لیکن حسب رواج

لفظ یکی بر دیگری تفوق دارد مانند لفظ عنایت و نوازش بر عطوفت

و تلطف و الطاف وغیره و مخدوم و معظم و قدر افزای و قدردان و ملجا

بر لفظ مشفق و الطاف نشان وغیرها مانند ... و در کلام که هر دو کلمه متحد المعنی اند

لیکن تسلیم بر سلام امتیاز دارد که آن برای بزرگان عالیه رتبه اگرچه بدر وعم باشد تحسین ترشیح بذیرفته واین بر اهمسران بلکه تا خردان رواج یافته که اکثر سلام مسنون بکهتران نوشته میشود مگر درین مجموعه القاب برای ادراک تناسب درجات وابسته ذهن راقم است که بتنبه هر یک او خود خوب میداند

اکنون الفاظ آداب چنین کسان مرقوم میشود

الفاظ آداب همسران واجب التکریم

نیاز و عجز وخاکساری وسلام نیاز مشحون وسلام مسنون و استدراک صحبت کثیر الموهبت وتمنای تشرف مواصلت وآرزوی حصول دولت وصال وتمنای مواصلت وافی الافادت با دوافی التقویت واستحصال نعمت اتصال ودریافت ابتهاج حضوری

آداب مرکب برا همسران مذکورهٔ بالا

بعد گزارش مراسم نیاز وتمنای استحصال دولت مواصلت افادت ابیاز مکشوف ضمیر فیض تخمیر میگرداند بعد اظهار عجز وانکسار که لازمه مخلصان خاکسار است واستدراک نعمت وصال تقویت اشتمال که از رو لیش جوش زن دل بیقرار است وجامع المتفرقین با حسن آئین میدارد

مسرور خاطر ملطف مظاهر میدارد

آداب صحیفه حمد رب الارباب بمهربان دیگر

بعد ادای سپاس منعمی که از رشحه سحاب عطایش عالمی شیرین کام و از جود عامش
جهانی بانواع نعم مورد انعام است بادای تحفه سلام سنت الاسلام
محفل آرای یگانگی و همرازگی گردیده زبان بیان لذت گیر دعا میسازد
بحلیه ثنای شاهد اصلی کوشش کردن عروس بیان آراسته و خلوتگه
دل نیاز منزل را از یاد ماسوی الله پیراسته میانجی خامه را موضح پیغام
صداقت انجام و مظهر مرام لازم الارقام مینماید

پس از انسلاک لآلی آبدار ثنای ایزد به همان رشته تحریر و انعقاد
گوهر جلیل المقدار ستایش واهب العطایا در سلک تسطیر و بعد از زدودن
تنویر دیده حسرت تصویر از فروغ جمال دل پذیر آن قمر نظیر در مکنون
مطالب مطلوب را بر کف اظهار میرساند

ستایش کریمی مالک الملک واقعی بر طاقت زبان متکلم طاق و در ادای
سپاس قادر قوی نقش بیداری بر صفحه نطق بشری شاق
پس از انجام مراسم سلام نیاز انضمام در استفاده موصلت فوق الارقام

لب اظهار بگزارش مدعا میگشاید

حمد خداوندی که همین توفیقش چشم نمناک عشاق جناب سید الشهدا علیه
التحیة و الثنا چون کشتی نوح در زورق نجات است مستغرقین دریای
شکر عزای مظلوم دشت کربلا بساحل امن امان از طوفان بلا خیز
آغاث ولیس از دعوات مداومات و اشتیاق ملاقات واضح خاطر باد

عنوان صحیفه بیان را بطغرای سپاس ایزد بیهمال تزئین داده جبین
عجز آگین را بر خط فرمان لازم الاذعان نهاده بعد تقدیم لوازم عقیدت و تسلیم عرضه میدارد

بعد تمدیح و تحمید منجی حقیقی که سفینه متزلزل متلاطم دریکان طوفان اضطرار را
بکیم بساحل نجات رساند و بعد فرو رفتن محیط ناکامی را از کام
نهنگ بلا بیکساعت دارها ند لوازم تسلیم و تعظیم تقدیم رسانده بعرض میرساند

بعد حمد خالقی که صبر را مونس بیکسی ساخته و حالت بیکسی را بعز یادرسی نواخت
دو دعای صحت و جمعیت الغرض که این دل باخته بوظایف صبح و مسا پرداخته
در نسیج باد

لآلی ستایش حضرت ذو الجلال و الاکرام را بتار رشته کشیده و بهای عمر و
جمعیت آن جواهر زواهر معادن سعادت را لیل و نهار مستدعی

گرچه زبان خامه را سلک بند رشتهٔ مدعا نمیاند
صوم سکوت زاهد خشک استخوان خامه را بر خوان نعمت شکران انبرد
سبحان افطار کنانیده ادعیه صحت و جمعیت آن عمده عزیز را
بوفور اشتیاق دیدار فرحت آثار وظیفه لیل و نهار گردانیده خلاصه نگار مدعا ملتمس
بعد تحمید حضرت باری عز اسمه که مومنین را بنعم آقای کونین سعادت سرمدی
بخشیده و دلهای ستم رسیده را بنظر بر مصائب ابا عبد الله الحسین علیه
السلام بدار الامان صبر کشیده و بس از تقدیم لوازم اطاعت و فرمان برداری
ملتمس است

بعد تقدیم لوازم ستایش حضرت منعم حقیقی که گاهی مترصدان اعانت
بشری را بنعمت والای مصائب نواخته و گهی بلاکشان کوی ناکامی را
مورد خلعت رسای مصابرت ساخته ع خلق را با تو چنان
بد خو کنند تا ترا ناچار با آن سو کنند ٭ و بس از اهدای سلام مسنون
بوضوح ضمیر عاطفت مشحون معروض میگرداند

نخل تمنای دل سراپا انفعال از شکوفهٔ نشو و نما بی خیال وصال
آن عدیم المثال از جلوه بهاری تماشاگاه نظر ساخته و دستان

اشتیاق مالایطاق را که چون شبهای انتظار عشاق پایانی ندارد
بضرورت ابراز مدعا باختصار پرداخته بعد سلام مسنون گذارش گر مدعا سپارد
عنوان صحیفه بنام نامی جوادی که سر راهی از پا افتادگان مغاک بیکسی را
بوابستگی دامن توسل شهسواران عرصهٔ فتوت بر اوج عزت برافراخته
و کام بی سر و پایان وحشت کده منهل بیکسی را دیده و دیده جستجو
کشیده بتوفیق توکل از امداد غیب لب اماس ساخته از وفور افضالش کام
تهیدستان دار المحن عنا از نعم دنیا و ما فیها سیر و گاهی از نمین نوالش
معدن طلا در خاکستر اکسیر اما بعد خاک آستان سپهر بنیان را گلگون
چهرهٔ ارادت و خاکساری گردانیده لوازم عقیدت و انقیاد را با
بندگان منقاد بتقدیم رسانیده بعرض میرساند
فرهاد تمنای دل متحمل الم تماشای شیرین خیالی مشاهد الطاف
لطف سامی انگاشته خسرو شوق با فوق ... سرگرم جستجوی محبوبهٔ
شیرین شمائل یاد اعطاف گرامی بنده شمه نتیجه اشتیاق ابد ... را
در بیستون مدعا بکوه کنی تعمیر منازل خلاصه مطلب میراند
بعد تحمید محمودی که اگر گشتگان وادی ناکامی در مشقت صعوبات ...

ممتاز نموده قبل از وقوع مصائب دوری سبیل مصابرت بدست فرموده

گرو شیئی لشنیده است صفیر از قفس ما + چون شمع بلب سوخته آید نفس ما

واضح خاطر عزیز باد

شکفتار زبان عندلیب خامه بنغمه حمد و ثنای صانعی عذب البیان است که نسیم
افضالش فریعه ابتسام غنچه خواطر افسرده گان سموم یاس و باران
سحاب نوالش وسیله نضارت سبزه خشکیده مزرع ناکامی
هراس است جل جلاله و عم نواله اما بعد بدیه ادعیه صحت و کامرانی
و افزونی عمر و جمعیت بسعادت دنیا و دین را جلوه آرای نگاه محبت انتما
ی نفس نفیس آن سعید و سعیدان رشید نموده مدعا میگراید +

ستایش بی انتها و نیایش لاتحصی شایان شان رحیمی که ذره
بیمقدار را که خاک نشین حضیض ابتذال است دست مرحمتش بسمی
نجوم شهید گردون نشین داده و خار بی اعتبار را که بدهن ابای
روزگار موجب ملال است یمن مکرمتش بنای وجودش زیر پای گل نهاده
که نه آفتاب تابان را از ذره پروری چاره و نه خرام گل خندان را از خار
سرفار گذاره اما بعد خاک عجز و اعتقاد را غازه چهره ارادت گلگونه

گلدستهٔ اطاعت و انقیاد را طرهٔ دستار سعادت ساخته بعرض میرساند

بعد تحمید قادر لایزالی که کشتی متزلزل مصیبت زدگان گرداب اضطراب
بلا را بلنگر صبر مستحکم و پایدار گردانیده و جان باختگان تلاطم رنج و غم را
از طوفان موج خیز آشوب بکنار نجات رسانیده دل هواخواه منزل را
مستغرق قلزم یاد و عطاف کریمانه و جان ناتوان را غواص قعر خیال
الطاف قدیمانه ساخته گوهر حسن مطلب را بشکل لوح خاطر دریا مقاطر
میکردانند

بعد حمد منجی حقیقی که یوسف درمن افتادگان عالم کثرت را در آب زر ان تجرد
پاک و منجر ان لذت تفرد را از موج توفیق کثرت ذکر وحدانیت خویش
فرخناک فرموده از یم گوهر سلام که خوشگوار تر زین چشمه نوش
اسلام است وضوی ارادت باحرام طاعت خلوص هواخواه نموده
نزاید کلک خشک استخوان ابزلال خلاصهٔ مدعا رطب اللسان میسازد

بعد تحمید سمیعی که گوش منتظر را از فیض سحاب رحمت بلای سروش
اعتدال عنصر لطیف معمور و دیدهٔ نگران را بسرمهٔ سواد رقوم مکتوب
تشفی اسلوب پر نور ساخته هدیهٔ سلام مسنون را زیب محفل مکرمت منزل

گردانیده و حکایت پرشکایت محرومی دولت حضور بالضرورت ابراز مدعا
باختصار پرداخته پیرس ضمیر صافی تحریر میگرداند

طوطی قوت بیان را نغمهٔ شکر معبود برحق شکر ریزی و بلبل ناطقه زبان را
از ترانهٔ ثنای مسجود مطلق بچهچهه انگیزی رسانیده کلمهای سلام مقرون را
بر رشته بندی رشتهٔ نیاز طرهٔ دستار خصوص مودت و اخلاص گردانیده شده
طائر خوش لهجهٔ قلم را صفیر سنج مدعا میگرداند

بعد تقدیس و توحید یگانه که بهمین تاثیر تحریر پیش خاطر آشفته با کلیح بیکسی مانوس
و به تضییع اوقات گذشته دل گشته و سینه فرسوده افسوس و پس از تبلیغ
لوازم تکریم بندگان سعید النفوس و ثنای افادهٔ معانقه و دستبوس
که از جور چرخ تفرقه انداز آغوش آرزوی از آن مایوس است ملتمس
سوانح حال کلفت اشتمال است

الفاظ خطابیهٔ مکتوب الیه یعنی همسران ذی رتبه

جناب و جناب عظامی و جناب گرامی و ذات سامی و ذات مجمع الحسنات
و ذات مستجمع الصفات و وجود مسعود و خدمت کثیر المحبت و وافی البرکت
و موفور الفتوت و حضور اتحاد ماثور شفقت گنجور و خاطر عاطر و نقد مطاع

و لطف نامه پیشگاه عاطفت انتباه و ملطفه دستگاه و ضمیر منیر ربط
تخمیر و تفقد نامه خیر ترشح بجلوه نظیر و خیال آینه مثال و محفل خلوت منزل و بزم
سرورنشست در انجمن ورود و موسم اتحاد پیوستن و مطالعه لامع و ملاحظه
و عنصر لطیف و طبع رسا و ذهن ذکاوت مشفق دوران کرمفرما دوران
مقصد عطوفت دوران شفیق و غیره هر لفظیکه بمضمون آن امثال کنند
و بلاد مخلصان و ملجای محبان لیکن از ضمیر اعلائی ضمائر مبهم که مستدعی هم
ذات مکتوب الیه باشد افصح است و تحریر کاتب شرط است که بهر خطاب
که مواقع مناسب باشد و ربط عبارت پیوند و مربوط سازد مثل اگر
نوید صحت ذات بابرکات مستدعی یا از ذات جامع الحسنات توقع
بسیار دارد وجود مسعود را ملجای خود میپندارد و فلان چیز که از پیشگاه
مرحمت انتباه یا پیشگاه مکرمت لطف شده بود و در فلان مقدمه که ایمای
جناب گردیده و یک قطعه نیازنامه ابلاغ خدمت والی الکبرت یا ابلاغ جناب
عظامی پارسال جناب داشته معرفت ملاحظه و مستفید مطالعه گشته باشد
و منظور شفقت اثر گذشته باشد و فلان عزیز معرفت حضور عطوفت
گنجور می شود و مورد نظر عطوفت مظهر باشد و فلان معامله بهر حین ضمیر مهربانی الطاف

تخمیر گشته باشد وخاطر عاطر قرین جمعیت باد وازمدتی بخبر ده اعتدال
مزاج وهاج ساطع افروز نشده واز صحت عنصر لطیف مطمئن
فرمایند ودران مقدمه طبع رسا وذهن ذکا خود مصلح جلوهٔ
استحسان است واز سرورش رونق افزای ملازمان یا ملاذ
مخلصان در لکهنو پیرهن پیرهن برخود بالید وبموجب فرمودهٔ
ان مشفق یا شفیق یاآن مخدوم اینطور بعمل آمد درین مقام فقط
لفظ ارشاد وایما هم کافی است که حسب الارشاد یا حسب ایمای گرامی یا
حسب اشاره لطف بشاره چنین بعمل آمد وفلان رقیمه انکسار
بافتتاح انامل مودت شمایل بهره اندوز شده باشد وانچه منابع اصابع
اتحاد تابع مترشح شده وانکه از رشحهٔ قلم فصاحت رقم چکیده وآنکه تراو
خامه بلاغت شمامه بود وبه بنان متانت بنیان عز انکشاف یافته باشد
القصه بدین قراین ترتیب ضمایر باید کرد

الفاظ خطابیه سمت کاتب

نیازمند ومستمند ومخلص صمیمی ومحب صمیم القلب وهواخواه وخیرخواه
وخیرطلب وترقی سگال وفقیر ونحیف وضعیف وخاکسار وگوشه گزین

وہیچمیرز و خاک نشین و راقم اثم و داعی بالخیر و داعی اثم و بندۂ خادم
بے ریا و خادم محبت و نیاز آگین و اخلاص آئین و مشتاق و آرزومند
و متمنی مواصلت و نہر آشام فراق و محنت کش اشتیاق و ہیچکارہ و عنان کش
و حسرت زدہ محرومی و مہجور و معذور و رستہ منتق انتظار و مترصد الطاف
و مترقب اعطاف ازین قبیل لباب خطاب است بہر خطابیکہ موقع باشد
جانب خود نسبت دادہ شود

خطاب مکتوبات طرفثانی

یعنی مکتوب الیہ کہ مہر وی امتیاز باشد

سفا و صفہ رافت معا و صفہ و ملاطفہ شفقت آمود و معاطفہ تعطف طراز و نامہ
نامی و صحیفہ عظامی و کتابت عطوفت کمایت و منفیہ اشفیہ و بطاف صحیفہ
وبرین قسم ہر لفظیکہ از تعظیم بالای لفظ صحیفہ افزایند چون مکرمت صحیفہ
و عاطفت صحیفہ و رقیمہ کریمہ و شفقت صحیفہ وغیرہ و نامہ واجب التعظیم و
کتابت لازم التکریم

خطاب خطوط کاتب

نیازنامہ و نامہ نیاز و انکسار نامہ و رقیمہ عجز ضمیمہ و رقیمہ نیاز و عریضہ خادم

و کلمات مخلصانه

کلمات خاتمه خطوط همسران بی امتیاز

زیاده نیاز است و بس زیاده برین مصدع اوقات حسنه نگشت زیاده ازین
مکلف تکلیف مطالعه لامعه نگردید مدارج شفقت و رأفت مستدام بحال
نیازمندان قدیم و مخلصان صمیم باد * مراتب عطوفت و الطاف نسبت
بحال مستمندان مهجور روز افزون باد * ایام صحت و کامرانی بحکم این دعا قرین باد

القاب فرزاده‌ها صحابیکه مرتبهٔ همسری ندارند مگر بمساعدت زمانه امتیاز یافته
که حفظ مراتب شان ناگزیر است

یگانهٔ زمان و یکتای جهان و یگانهٔ آفاق و مصدر محبت و وفاق ادیب یکتا گلزار
الفت و دلالت نسیم بهارستان صداقت و صفا و مظهر اخلاق نمایان و جان تمنا
و تمنای جان و مظهر مودت و وداد و حافظ مراسم اتحاد و کرم گستر مهربان و
پاسدار مراسم الفت مخلصان و غمگسار مهجوران مهجور و وسیلهٔ تسکین دلهای
رنجور حمیده الشمائل سعید الخصائل و مسخر قلوب و مطلوب العین و عین
المطلوب و مخزن فضل و کرم و معدن خلق و حلم و برادر همچو کمان مشفق
مهربان هم مضایقه ندارد و مکرر در الفاظ نوازش و عاطفت و عنایت و غیره

چنانکه در صفت همدان لازم الکریم گذشت البته محل توقف است

القاب مرکب کسان ذوی امتیاز که رتبه همسری بنده‌ای ملک مساعدت زمانه فی الجمله امتیاز و رتبه دارند

انیس خلوتکده موانست و وداد جلیس مجالس موالفت و اتحاد مخزن
گنجینهٔ خلت و مرافقت معدن جوهر محبت و موافقت شان یکجهتی را
شایان دگوهر یکتا دلی را جوهر نمایان سلمه ربه

جامع علم و هنر حمیده خصائل فرخنده سیر صبح صادق شبستان احباب
مهجور بار مواخی دوستان نزدیک و دور ضابط ضوابط صفوت و صفا
رابط روابط مروت و وفا تماشاگاه نگاه شوق جلوه مقصود تمنا مافوق
زلال قدح اهلیت و آدمیت چشمه نوش علمیت و قابلیت زرحبت رسان
خواطر ملول نتیجه حصول مامول زبدة الاعیان عمدة الاقران شریف
الحسب لطیف النسب نمودار شایان مصدر لطف بی پایان زاد محبته

جامع قوانین موالات واضع براهین مواسات فهرست مجموعه یگانگی
گوشواره دفتر فرزانگی یگانه عالم یکتایی مونس گوشه گزینان وحشت کده
تنهایی مهر قوافل محبت و اخلاص رونق محافل مودت و اختصاص زاد الله الفته

انقد گنجینه فضل و کمال عیار محاسن خصال منبع زلال آگاهی مجمع اوصاف
نامتناهی حبیب دلهای ناشکیب طبیب دردمندان حسرت نصیب دوست
یک رنگ مصدر دانش و فرهنگ سلمه الله تعالی

اداب ایچنین اشخاص

بعد اداے سپاس معنی حقیقی که اگر دست بهم دستان از خارف دنیوی خالی
است همین توفیقش بدعای خلود صحت و حصول کامیابی دوستان مملوست رضمیر
خاطر مودت ماثر باد

سزاوار تهلیل سبوحی است که تا حال قوت سامعه را گوش بر سر وش
صحت و کامرانی دوستان موافق داشته و یاد محبت و خصوصیت های یاران
مرافق در حالت وحشت تنهایی تنگناری در پهلوی دل افسرده گذاشته
مدام حصول دولت وصال آن عدیم المثال خواهش جان ناتوان و تصور
دلبند بران نقش بی نظیر مرقع کائنات پیوسته بمشاهده تصور دیدهٔ
نگران تعالی شانه شاهد معنی را جلوه گر منصه شهود سازد اما بعد
مبرهن ضمیر الفت تذخیر می نماید
بعد صورت کشی سپاس صانعی که از بوقلمونی قلم صنعتش بزرد می مع یا حقه

غم آباد عشرت نامرادی کلگونه چهره نمای عارض اعتبار است و جگر گیری
جفاهای بی مهر عقد انسان بگسستگی زمانه ناهموار و کج ادائی فلک غدار مانند سیوفی
رهای روزگار جفاکیش نیابت نامرادی توکل از نشانهٔ توفیق وصل مقدم فصل بهار
شمول خاطر دوستی مظاهر باد

بعد اتحاف سلام مسنون و تمنای مکنون که خلاصه مطلوب محبت آمیز است مشهود
خاطر اتحاد مشحون میدارد

تشریح تمنای مواصلت وافی البیان محبت را افزون از حوصله تحریر و تشریح است
شمارنت فرحت مشارکت را بیرون از طاقت تقریر انگاشته مضمون آنکه بیت
گر همه عمر نویسیم صفت مشتاقی + باشد از شوق تو صد گونه حکایت باقی
بی وادی دیگر گذشته با بیان خلاصه مدعای هجر پردازد

الفاظ خطابیه بمکتوب الیه مذکور

ذات شریف سامی و آن محبت اساس از مصدر وداد آن نقطه انتخاب لجه الیت مجموعه خوبی

الفاظ خطابیه نسبت بخود

راقم آثم و داعی بالخیر مخلص الکن و الفقیر آمین خیر طلب مهجور صورت
مخلص صمیم یا قدیم و گوشه نشین فقیر و بنده

الفاظ خطابیه رقائم

صحیفهٔ شریفه صورت صحیفه اتحاد صحیفهٔ و الطاف مکاتبه سامی نامه اتحاد نامه
رسالهٔ محبت مقاله رقیمه مودت ضمیمه کتابت فرحت آمود صحیفه الفت ولا که شوق
مو الفت اسلوب نگارش نامه عنبرین شمامه مشکین خامه مهر نگار نامه حیرت طراز

خطاب مکاتیب نسبت بخود

رقیمة الشوق و رقیمة الاخلاص و اخلاص مکاتبه اشتیاق نامه دفتر تمناه
صفحه آرزو و مراسله اشتیاق معامله

الفاظ خاتمه خطوط

زیاده ابرام نرفت زیاده ازین مکلف نگشت ایام مرام بکام باد و زمانه
یار و بخت مددگار باد سیر دور انفشا صهبای مرام بکام باد ساغر دور صهبا
مودت مشام آرزوی جانبین معطر باد دماغ محبت بنثار یکرنگی
معطر و دیدهٔ بصیرت از جام بادهٔ یکجهتی مخمور باد زیاده جز تصدیع چه
و زیاده مبالغه نرفت زیاده والسلام والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته والسلام
علی من اتبع الهدی والسلام علی الاکرام نخل تمنای بثمرهٔ حصول مامول
بارور باد گلزار آرزو به نسیم فضل ایزدی سرسبزی و شادابی گلهای مراد

تماشاگاه دوستان هواخواه باد

افاده سوم در ذکر القاب خردان و ملازمان و رفیقان و اشخاص کم رتبه و القاب نامه‌ها از طرف بادشاهان بشاهزادگان بشاهزادگان

غرهٔ باصرهٔ بصیرت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ حشمت و اجلال چراغ شبستان سلطنت و جهانبانی فروغ شمع خلافت و کامرانی حفظه الله تعالی

دو حهٔ حدیقهٔ سلطنت عظمی نوبادهٔ باغ مملکت کبری چشم چراغ دودمان ظل الهی نام و نشان خاندان بادشاهی نور الابصار و نور العین جهانبانی عظمت و جلال سعید الکونین حمید الخصال طال الله عمره

الفاظ مفرد القاب فرزندان و عزیزان

نور چشم نور الابصار نور العین قرة العین نور دیده نور البصر لخت جگر سرمایهٔ حیات مستعار مایهٔ حیات سرمایهٔ زندگی مایهٔ فرخندگی مایهٔ جان درست روح روان آسایش جان ناتوان و قماع بقاع تجارت عالم امکان و محاصل عالم وجود و بضاعت عمر این نابود مقصود العین مقصود المقصود لخت دل پارهٔ جگر مردمک دیده مرهم ریش دل بخون طپیده

برخوردار سعادت اطوار سعادت نشان اقبال آثار اقبال نشان حمیدالخصال

القاب مرکب فرزندان و عزیزان

نور البصر جمیل الخصال آسایش جان پر ملال سرمایه سعادت و اقبال جان من

خسته حال طال الله عمره و زید قدره

لخت دل افسرده انیس خاطر پژمرده ایمن آفت رسیدگان مهجور سعادت رو

ریشان مهجور نور چشم عزیزاز جان سعادت و اقبال نشان طال الله عمره و زاد علمه

جان این ریش جگر غلطیده تکلو پاره الماس غمخوار من آواره سر اسکاه

سنبل یاس محمود العاقبت و مسعود الناس برخوردار سعادت اساس رونق

جان من ناتوان سرور خاطر پریشان طال عمره

نور نظر سرمایه تسکین خاطر مضطر لخت دل و اعدار آرام جان بیقرار عزیز

از جان راحت روح و روان حفظ الله عن آفات الزمان

سعید کونین رشید دارین نور العین عین المطلوب و مطلوب العین لخت جگر

صد پاره غمگسار این خانمان آواره برخوردار سعید الاطوار و ذریعه تسلی

خاطر کثیر الاضطرار عمرک طویل و عدوک ذلیل

و اگر بغیر ازان انات نوشته در محل دعا ضمنا منبت کافی است چنانکه در القاب

بزرگان اناث مذکور شد که بجای لفظ حفظه الله حفظها الله و بمقام طال عمره طال عمرها و مدید عصمتها هاه اگر برای دو کسان از قوم اناث نوشتن منظور باشد لفظ هن که ضمیر جمع است داخل کنند مانند حفظهن الله تعالی و طال عمرهن و برای ذکور ضمیر جمع لفظ هم است مانند حفظهم الله و طال الله اعمارهم و همچنین در اوسط عبارت برای دو کسان مذکر و مونث ضمیر تثنیه هما و برای جمع که سه کس یا زیاده ازان باشند برای ذکور هم و برای اناث هن مقرر است چنانچه برای واحد مذکر سومی الیه و برای تثنیه مذکر سومی الیهما و مشار الیهما و برای جمع مذکر سومی الیهم و مشار الیهم و برای مونث واحد سومی الیها و مشار الیها و برای تثنیه مونث سومی الیهما و مشار الیهما و برای جمع مونث سومی الیهن و مشار الیهن و همچنین معز الیه و معظم الیه و مفخر الیه و مفخر الیهما و معظم الیهما و معز الیهن و معظم الیهن بر قاعده مرقوم الصدر برای بزرگان مذکور است و اگر کسی خواسته باشد در القاب عزیزان قوم اناث بهای هوز که بجای تای تانیث است خطاب کند که بجای عزیز عزیزه و معظم و افر تمیز و افر تمیزه بنگارد اما آنچه برای دختران و عزیزان قوم اناث لفظ نور چشمی متعارف محاوره عوام است غلط محض است گویا ای

تحتانی در هیچ محاوره عرب و عجم بعلامت تانیث نیامده مگر برای ضمیر
متکلم در عربی مستعمل است درین صورت آوردن یاء تحتانی در لفظ برخوردار
نور چشم و برخوردار کلمات فارسی اند که در کلمه اشتراک ضمایر زبان
عرب بنقص فصاحت است چنانکه بیشتر در لفظ دوجهان دوجهانیه گشت
در کلمه عربی ضمیر عربی بقصد استفاده متکلم آوردن مضایقه ندارد که بجای
نور چشمی قرة العیونی نویسند که مرادف المعنی چنانکه مشفقی و مخدومی
بنویسند و چون مشفق و مخدوم و مکرم الفاظ عربی است آوردن یاء
استفاده ضمیر متکلم قباحت نیست بر خلاف لفظ مهربان که بلحاظ فارسی
است داخل کردن یاء متکلم در آخر این لفظ یعنی مهربان را مهربانی نو
باستفادهٔ ضمیر متکلم جایی دیده نشد لیکن جابجا عوام بتعلیم مراد القاب
دختران غیر از لفظ نور چشمی نفهمند و از لفظ نور چشم نسبت بدختر
تخصیص سازند برای حفظ زبان طعن ابنای سنت راقم این راه غلط
پیمودن قباحتی ندارد نه اینکه چنین غلطی فاحش را صحیح دانسته شعار تحریر و تسطیر

آداب مکتب فرزندان و عزیزان

بعد تحمید محمود که اکثر تشنگان وادی ناکامی را بمشقت صعوبات دنیوی

همنا زنموده قبل از وقوع مصائب در سبیل مصابرت هدایت فرموده بنی
گوش شنید است صفیر از نفس ما چون شمع بلب سوخته اید نفس ما
چراغ عمر و جمعیت آن چشم و چراغ کاشانه دل را بفانوس دست
دعا محروس داشته زبانه زبان قلم را شمع محفل مدعا میازد

مثقا رزبان عندلیب خامه نغمه ثنای صانعی عذب البیان است که نسیم افضالش
در معبد ابتسام غنچه خاطر افسردگان سموم یاس و باران سحاب نوالش
وسیله نضارت سبزه خشکیده مزرع ناکامی و هراس جل جلاله وعم
نواله اما بعد بدیه ادعیه صحت و کامرانی را جلوه آرای نگاه سعادت انتباه
انفر سعید و حمید رشید نموده واضح خاطر سعادت مآثر میگرداند

لالی سپاس حضرت ذی الجلال والاکرام را بتار نفس سوخته کشیده وازدیاد
فروغ عمر و جمعیت آن جواهر زواهر معدن سعادت را لیل و نهار مستدعی
گردیده گوهر بیان زبان خامه را سلک بند رشته مدعا می نماید

بعد حمد قادر یکه فروغ کامله اش کلبه کشتگان شب هجران را چراغ افروز بشارات
و سروش عنایش هوش باختگان حیرتگاه نامرادی را مژده رسان
لا تقنطوا من رحمة الله است دعای حیات جاوید آن ابا عندال و کامرانی وظیفه لیل و نهار

انگاشته وحصول سرور دیدار فرخنده آثار را بهترین تمنای دل سراپا انتظار
پنداشته بتحریر مطلب ضروری می پردازد

پس از سپاس منعم حقیقی که صنعت بالغه اش شهد شکر را به ترشی امتزاج
داده چاشنی بخش مذاق تلخ کامان زهر مصیبت فرمود و لذت گیران آن مفرح یکتا
را از انعام شربت مقوی فضل وعنایت خویش بهره‌مند ساز مستعین شکیبی و هدایت نمود
دعای ترقیات دارین آن سعید کونین بر اصول فرخنده موصلت یا قوی جان ناتوان
ساخته در تصحیح خاطر عزیز میگرداند

آداب برادر خورد

بعد توصیف ایزد بیچون و اتحاف سلام مسنون ودعای ترقیات روز افزون
در استلقای جمال فرخنده مشحون که از حیز تسطیر و تقریر بیرون است بوضوح ضمیر
اخوت ومحبت ازمون مقرون باد بعد تقدیس و تهلیل قادر توانا و اهدای
سلام سنت جناب سید انبیا علیه وعلی آله التحیة والثنا وادعیه وافیه بهبود دنیا
وعقبی و اشتیاق ملاقات بهجت انتما که چون تیغ ایام مهاجرت لا تعد ولا تحصی است
ودافع المتفرقین با سریع زمان سر آرد و شهود ضمیر مواخات تخمیر میدارد

الفاظ خطابیه بمکتوب الیه مذکور

ان مایه جان وان سعادت نشان وآن اقبال آثار وآن نور الابصار وآن

برادر صاحب وان عزیز وغیره با خطابهای القاب بهر مرتبه که سزاوار باشد

بضمیر این مخاطب سازند وشما وایشان وخطاب بصیغه مذکر حاضر باد را یای

تحتانی ودال در افعال ماضی چون شنید ودید بکسره مخفف چنانکه تا حال جواب خط نوشتید

ودر فلان مقدمه چه کردید یا چه نمودید وخطابات مبهم که در ان ضمیر فاعل را مستعد

دانند چون مطالعه عزیز ومطالعه مبارکه در آمده باشد یعنی مطالعه عزیز شما در آمده باشد

وشما درینجا بقدر بست وخلاصت نمط مکتوب رحمت اسلوب ورقیمه الفت ضمیمه

شما رنگ وصول ریخت وپیغام محبت انجام معرفت فلان گوش رس این ناتوان

گردید یعنی پیغام عزیز زبانی فلان کس مفهوم شد که شما وان عزیز که ضمیر مکتوب الیه ات

مقدر حاصل میکنند چنانچه بیان این ضمایر در الفاظ خطابه بسلاطین وبزرگان

ودیگر دوستان وهمسران در افادهٔ اول ودوم بتصریح پیوست

الفاظ خطاب کاتب ایچنان کسان

راقم وراقم آثم وداعی وداعی الخیر وجویای خیریت وازینجانب وازینطرف

وسیم متکلم چنانکه پیش ازین بآن نور چشم فهمانیده بودم ودر فلان مقدمه اطلاع

کرده ام ودیگر چنین شنیده ام از پیشتر میگفتم ودرین معامله از عقب خواهم نوشت

و مستعاقب اطلاع داده خواهد شد و می خواهم که چنین کنم و بار ها لشما نوشته ام
و مشتاق دیدار و دیده دیدار طلب مهجور و مجبور و معذور در رضا جو و پندار
و در محل کسی نعش خاک نشین و گوشه نشین و مشت خاک نوشتن منظور
ندارد و متوکل علی الله و محکوم مشیت و اسیر پنجه تقدیر و فانی و نابود و آزاده
و وحشی وش و بلاکش و مطیع حکم قضا غرض بچنین الفاظ هم در مواقع مناسبه
بجود توان داد

خطاب خطوط عزیزان

سرنامه فرحت نامه مکاتبه زینت طراز رقیمه بهجت افزا رساله خیریت
آمود رساله الفت مقاله بابشر مقاله خط فرحت نمط مکتوب نشاط اسلوب
رقیمه ابتهاج ضمیمه الفت صحیفه

الفاظ خاتمه خطوط

زیاده عمر باد عمر و جمعیت در ترقی باد زیاده والدعا زیاده چه نویسد دولت
دارین نصیب باد اعانت غیبی نصیب و فیوض لاریبی قریب باد علم و کمال
بازدیاد و حشمت و اقبال روزی باد شمع زندگانی و کامرانی محروس فانوس
دست دعای خلائق باد

القاب خوانین و سلاطین ممتاز از جناب اقدس اعلی

رکن السلطنة القاهره عضد الدولة الباهره سطیع شوارق عمده لطف جهانبانی سطیع بوارق فیوض خسروانی حاضر باش مجلس خاص منزل شناس اداب عقیدت و اخلاص مشار المملکة الخاقانیه مقرب الحضرت السلطانیه ایالت پناه بسالت دستگاه واجب العنایت و الاحسان لازم الرعایت و الامتنان منظور انظار مراحم خسروی بوده لعافیت باشند

رکن رکین سلطنت العالیه میمن الدولة البهیه مشیر صاحب تدبیر قیام مملکت و فرمانروائی منتظم انتظام امور خلافت و کشورکشائی رسوده خانه زادان جانفشان عمده امرای عظیم الشان وافر الاعتماد و کامل الاعتقاد مشمول عنایات خاقانی و مورد تفقدات سلطانی باریاب قرب بساط فیض اختصاص فدوی خاص الخاص مشمول تفضلات حضرت ظل سبحانی بوده محفوظ باشند

بخشی الممالک و سرداران فوج

زور بازوی شاهنشاهی قوت سرپنجه ظل الهی مهبط انوار فیض الطاف جهانبانی لقا ده بیش قدمان معرکه کشورستانی مهین معتمدان میدان شهامت و دلیری ممتحن امتحان معارک شیر مردی و شیری شجاعت شعار جلادت آثار محروس

بسر حمایت یزدانی مورد اعانت حضرت قهرمانی باشند

و برای دیگر متوسلان بارگاه حسب مناصب اینها بالقاب مناسب و مختصر پردازد
چنانچه عهده داران قضا و افتا را شریعت پناه و فضیلت دستگاه و برای
منصب داران دیگر از فوج که مانند رساله داران وغیره باشند تهور و جلادت
نشان تجلد و شجاعت توامان محفوظ باشند و اگر از صنف دیگر مانند ایلچی
وغیره باشند بر طبق عهده شان باید نوشت چون نقاوه رسالت پیشگان
فصیح اللسان یا سفیر متانت بلیغ البیان همچنین بر وفق مراتب جهت دیگران
و برای دیگر اعزه نسبت بمتوسلان و ملازمان و چاکران و مطلبیان هر قسم
با رباب ذی امتیاز رفعت منزلت وعوالیمرتبت گرامیقدر محبت نشان
بسیار مهربان دوستان بعافیت باشند شجاعت شعار تهور آثار عزیز القدر
سرا با اختصاص گرامی منش دانی الاختصاص بعافیت باشند رفعت و والا نعمت
نشان اعتقاد دوستان محبت و اخلاص توامان حاضر و غائب یکسان بحفظ
الهی باشند + متوسطے که نهایت ممتاز باشند الفت و اتحاد نشان مشفق
مهربان غمگسار مخلصان یا دوستان سلمه ربه در صبح باد + در القاب رعایت
حیثیت هر یک لازم است اگر کسی از رفقا سپاه پیشه باشد بالفاظ شجاعت

شعار و مشهور آثار در صورت سید بودنش به سیادت و جلادت نشان بالتحلید
و مشهور توامان و شهامت و سیادت آثار باید آورد و اگر از ارباب علم و فضل
باشد بکلمات فضیلت و دستگاه و علمیت پناه و اگر از ارباب دیگر فنون باشد
قابلیت و دستگاه و فصیح اللسان و بلیغ البیان و قابلیت بنیاد و سراپا استعداد
منشیش باید داد و اگر امیری با عهده باشد امانت پناه و دیانت دستگاه
نوشتن لازم و اگر از میانها تعلقی نداشته و خصوصیت رفاقت به تعزز نوشته باشد
بقید قومیت او ملقب باید ساخت و برای قوم شیوخ مشیخت پناه و برای
قوم دیگر شرافت پناه و نجابت دستگاه باید نگاشت + و ملازمان که رتبه
کمتر دارند عزت آثار محبت شعار یا اخلاص آثار وافی الاعتبار الفت بنیاد
محل اعتماد محفوظ باشند عزیز القدر اخلاصمند صداقت نهاد دیانت بنیاد
رحمت رسان دل کارگزار بی‌بدل محفوظ بوده معلوم نمایند +

ملازمان کم رو و عهده دار کارخانجات مانند خانسامان وغیره

معتمد الخدمت خالص الارادت فلان عهده دار بدانند + قدیم الخدمت رضاجو
حمیده العادت دیانت خو معلوم نمایند

وکسانیکه این رتبه هم ندارند نام آنها بقید عهده نوشتن کافی است مثل اینکه
فلان عهده دار بوده اند یا بفلان کس عرضه دارد واضح باد یا اعلام آنکه

القاب کسانیکه بتوسل ارباب نشاط امتیاز دارند

وکاشف رازهای خاطر آنها منظور باشد مانند برادر و پدر و تعلیم دهنده ارباب رقص
و سماع و ترانه طرب انگیز عندلیب گلزار ظرافت نغمه دلاویز مرغ چمنستان
لطافت نشاء جام صهبای سرور خوشخوئی نقل محفل بذله سنجی لطیفه گوئی

احسن الله حالک و ابقه عند وثنا سمعا لک

خوش آهنگ ارغنون دلنوازی مضراب فرخاک قانون طرب سازی وسیله
سرور خاطرهای افسرده حیله انفراح قلوب پژمرده رونق ده مجلس
نشاط زیب افزای محفل انبساط مفرح دلگشای دماغ جان یاقوتی فرحت
افزای روح روان نکته سنج لطافت سخن رمز شناس ظرائف رنگین انجمن
پهلونشین نونهالان گل اندام همپای شمشاد قامتان تذرو خرام هم
دوش بدوشن شیرین دهنان شکر فروش لذت گزک انجمن سرمستان
باده خوری می نوش مطبوع طبائع خاص و عام باشند

برای مربع نشینان چار بالش حسن و ادا از جانب جاده نوردان مهر و وفا در شکر التفات ترحم

نوگل همیشه بهار ریاض خوبی سرو چمان چمنستان محبوبی سرو جویبار مهر
و وفا تذرو خوش رفتار ناز و ادا شمع بزم منتظران مشتاق صبح صادق
شبستان آرزوی آفاق راحت‌انگیز روح روان جان تمنا و تمنای
جان نرگس چشم غنچه دهان سیب ذقن موی میان سنبل مو یاسمن بو
رضا جو وفا خو سوید آئین محبت و دلداری مخترع قوانین دلکشی و غمگساری

احسن الله حاله — **مغروران جلوهٔ ناز بشکوهٔ استغنا**

طاوس طناز گلزار ادا و ناز سرو سرفراز گلشن آمال ارباب نیاز طوف
خرام گلستان دلبری و نوخیزی علم افراز میدان فتنه‌انگیزی شعله‌افروز
آتش رشک مهر بجلوه سحرگاه خرمن سوز تجلی ماه ببرق نگاه اسیرساز
گردن جان دل باختگان بکمند گیسو سینه شکاف خسته جگران بخنجر ابرو
مدنگاه حسرت بسمل ناوک جفای فراق نتیجه آرزوی دل خون‌شدگان نشئه بوح
شمشیر اشتیاق بزش دم تیغ تغافل آب پیکان تجاهل صیاد دل شکار
دل آزار ستم شعار قاتل سفاک خونخوار بی باک غارتگر متاع جان

بچه‌پری نامه‌ها توان آشفته‌مو بر خاطرش چو روحی فداک در صبح باد که
برای ملازمان و متوسلان و رفیقان و اشخاص خفیف المراتب حاجت
بتحریر آداب نیست بلکه به دلبران سیم اندام و مهوشان گلفام در حالت
وابستگی دل بر عجز و نیاز بلکه با اشتغال اشتیاق و تمهید درد فراق
قلمی رود گنجایش دارد خواه مطوّل به آداب مروّج باشد یا بکلمات اشتیاق
دیگر بها جران احتیاطاً دو یک آداب بحفظ سیاق نامه تفویض زبان
خامه می‌شود

اداب نامه گلعذارانیکه بجهت جانفزائی ایشان نوشته میاید

بعد تشریح جگر تفتگی دل دیوانه که ناله شرربارش بتره فلک را کباب
سازد و تصریح شعله خیزی فغان عاشقانه که شعله دم گرمش صبر را
با آتش اندوه دل را در کانون سینه میگدازد در استدراک اجلاس
خلوت کده خاص در استحصال دولت مواصلت فرحت اختصاص و
استلقای رخسار فروزان و ابتهاج طبعهای دل سوزان و
آرزوی جان نثار بیابهر کرشمه دلربا و تمنای گلگونه کشی چهره نیاز
بحنای آن کف پا بیت در مصرع سر خود چه پروازی تو علیم

آفاق مرا ببیند و من روی تو بینم * از خون دل سود از ده دررنگ
مداد و خامهٔ فی‌عشرت بنیاد خلاصه نویس ماجرای شب دیجور جدائی
و وحشت کدهٔ تنهائی است

افادهٔ چهارم متضمن بر رقعات که بنام بزرگان و دوستان تحریر یافته

رقعهٔ اول

مولوی صاحب شفیق معظم سراپا اخلاق و الطاف و کرم زید اشفاقه
بعد اهدای سلام و تحیه که خوشترین تحفه هاست و به حضرت خیر البریه صلی الله
علیه و آله است ساعد شاهد حال راحلی بند زیور مدعا میسازد ظاهر
میدارد بدریافت رسید که شیخ غلام سبحان مختار سرکار نواب بنگش بهادر
فرخ آباد همین مختارکاری ان سرکار میمنت پایدار ترقی بعهدهٔ
وکالت شده عدالت نموده سرانجام عهدهٔ مذکور را برای شخص سالی
دیگر ابای جنس مفوض بر رای جهان آرای اهالیان ان سرکار و ذریعه توسل
خویش را بر آرزو یاد مدارج آینده و سمیه بازوی اعتبار است که بالفعل آن
عهدهٔ خالی تا آخر تعلق پذیری عهدهٔ مذکور با کسی نگزیر خواهد بود چون

مرزا صاحب یکی از دوستان راقم که نقش دولتخواهی و خیر سگالی آقای
نعمت را سرنوشت لوح جبین دانسته دیانت شعار و در متانت
رای و تیز فهمی و خبرگیری معتقدات مرجوعه نهایت مستعد و هوشیار
بوضوح میباشند توسط آن سرکار خواهان عهدهٔ مزبور بسفارش و
تدبیر این آزاده های وادی بیخبری‌ها مستمند آمد انجام که بعد
روابط قدیمانه بزرگان راقم در آن دودمان عالیشان عدم
ملاقات مشافه ظاهری حجب راه و رسم رسائل است مگر سعی ملا
نادر مسجد و باب مسجد چون دست کریم بانجاح مطالب بندگان خدا
مفتوح لهذا گزارش حال مرزا صاحب را مسجد الباب مفتوح یعنی تا کوی
فتوت نیوش سامی رسانیده متوجه الطاف است که سند عهده
مزبور بنام مرزا صاحب مزبور بحسن توجه گرامی لطف گردد که ظهور آن
موجب مرادرسی مرزا صاحب و سبب شکوری مخلص بی ریا گردد

بیت اگر کاریک حسن سامان شود ز دریای لطفت چه نقصان شود

زیاده والسلام سحر بخت و یکتا دلی در جوش و دست توجهی از
افاده رسانی خلائق ... کوشش ...

رقعهٔ دوم

سیادت صاحب جلیل الحشم سمو المکان یادگار مروت و فتوت آگهی نامهٔ
آن والا مصدر اخلاق نمایان زبدهٔ اشفاق تمنای فروغ شأن به سوا وصلت
کثیر المباحث را که شوند در حجاب اسرار کل امر مرهون باوقاتها مستور
و دل مشتاق را جلوهٔ تأثیر تحریک جذبهٔ صادق انتظار مضمون آنکه
بیت جذبهٔ شوق اگر اثر دارد   از دل یار دولت خبر دارد   سطور مختصر
بر اوراق سفینهٔ جامع المتفرقین گذاشته بخلاصهٔ مطلبی که بمضمون منزل
المکتوب نصف الملاقات شده می‌پردازد از مدت دراز اتفاق
قیام این مستهام الی الله در امکنهٔ اطراف امام باره حاجی حسن صاحب
مرحوم از چندی اکثر مکانات اقامت دلبستگان باستغنای مالکان
از بی مرمتی از جا بجا محل خوف گردیده و نیز از ورود اکثر بزرگان عزیزان
وطن قلت وسعتش نوبت بضیق النفس رسانیده لهذا اخلاء مکانات
مذکور ناگزیر دانسته بهمرسانی مکان دیگر بطور کرایه مرکوز است بعد التلاش
بدریافت رسید که اکثر امکنهٔ وسیع و ضیع از خرید سامی درین شهر است
از آنجمله مکانی که از اهلکاران بخرید گرامی در آمده گنجایش پذیر الحقه و تبعه

وقریب شرز جوار امام باڑه است اگر بمین مروت و اجازت ذات
مستغنی الصفات بطریق کرایه که وجه مقرره است با استطاعت
با مسافران بمقتضای آنکه ع عزیزان مسافر بجان پرورند
نه بمقتضای استغنای عالی و دستگاهی خویش یا حسب لطافت
مکان مذکور بل بمروت و اخلاصی که سجیه رضیه ذوی الاخلاق
سلف باشد برای مخلص بی ریا قرار دهند عین الطاف است
که انشاء الله تعالی وجهی که با قرار و اقبال طرفین مقرر خواهد شد
بلا عذر بگماشتگان کوٹهی عظمت خواهد رسید درین باب ارقام
دوار و شعار را منتظر انگاشته بجواب رقیمه اتحاد منبط و مسرور
فرمایند زیاده دور فلک حسب المرام بر درنگار فرخنده آثار دوایم
التدویر باد

رقعهٔ سوم

مهاراج صاحب والا حشم سمو المکان نقاوهٔ دودمان
عظمت و شان دام عطافه بعد تمنای اقتباس انوار حضوری
که مزیل کلفت شب دیجور مهجوری است مرفوع ضمیر خورشید تنویر

میکرداند اشعه شوارق مصادقت و صفا اعنی نگارش نامه تجلی افزا

نسیم بشرمژده طوی دل جوی اختر برج شهامت و اجلال

صاحبزاده بلند اقبال راجه مهاراج سنگه بهادر زید اشفاقه بتاریخ

هفدهم ماه اپریل ۱۸۵۵ء و تقریب تاریخ تهنیت دایره دولت بسمت

بیست و سوم فروری سنه صدور بشارت وافی البشارت

باشتراک نیازمند معه اشرفی قبول شقه صدور یافته

خاطر را بفروغ نیر تفقدات شفیقانه پرنور و نهال آرزوی قلبی را

ردیف شجر طور ساخت اگرچه دل نیازمنزل مشمول این

تقریب دلفریب ناشکیب بوده است لیکن چون تعهد انتظام

دفتر انگریزی من کل الوجوه وابسته ذات مخلص بوده اهمال

تکرارها ... یکسال وبرهمی انتساق دفتر موجب الزام نیاز

اشتمال است خصوصاً درین هنگام که صاحب والا جاه جناب صاحب

بهادر دام حشمته متوجه سفر دوره و نیاز گذار مصروف تعمیل احکام

مقصد دوره و ترسیل کواغذ مطلوبه است مهلت قلیل هم محال است لهذا

از رحضار انجمن فرحت ... بمجبوری مستعذر بوده عذر انابت

مترصد اجابت است او تعالی جلوه افزان این ماه منیر اوج سعادت را
با مشتری برج شرافت وافادت مبارک ومسعود گردانیده زیر
سایه رافت عالی به فروغ نتایج کواکب سعیده که عبارت از
اولاد سعاد است فضای امانی وآمال را نورآگین داراد بنجم از بهجت
وکامرانی زاید النور باد برب العباد

رقعهٔ چهارم باحباب عالیمرتبه در تعلیم

بجناب تفاخر انتساب ناهج مناهج دین متین عارج معارج علم و یقین
قوت ناطقه سخن آفرینی رمز شناس تیزفهمی و دقیقه بینی بیننده
جاده رضا وتسلیم مخدوم خادم قدیم زید مجده بعد ادای حمد علیمی که
بمصلحه تعلیمش زنگ جهالت از آینه دلها زدوده وعقول سلیمه را
بتسلیمش علم تمیز قبایح ومحاسن افزوده وقتی فتح ظاهری که فیض
اعانتش چون عجز نفوس منکسره بحسن سعی مقرون وتکامی حسن
صورت مانند عبادت ریائی ارباب خودستائی بهزاران قبح و
فساد مشحون بدیه سلام مسنون را جلوه آرای نظر کارست اثر
ساخته مبرهن ضمیر منیر میگرداند از تبرم نور چشم سعادت نشان

سید اکبر علیخان شکوه ملازمان در بعض سیاق تحریر این هیچمدان
مستفاد شده با وجود از خود رنجیدها که دماغ تالیف و استعداد انشا هم
نداشت وندارد دل شوریده را بر ورد دن بنجیر چه در باد دوره عرضه چند سبک
شنوید می کشد که فقیر از روز ورود دار المحن این ویرانه مبتلای صعوبات
زمانه بنوعی مانده که اکثر اوقات خبر از دست و پای خود نداشته وقتی که بحکم
امداد از شبهای دیگ که یاری است نه غمگساری که بدرد شنوی
دل شتاب و اصلاح حال پر اضطراب متوجه گردد فرد کیست یارب
تا از وی رسم اصلاح کار خود کنیم مصلحت بینی که دل نام است خود دیوانه است
بپرورش سودائیان رو بصحرا آورده یک یک پاس زیر اشجار بیابان
مشغول زاری بر حال زار خود مانده چیزی را که ذریعه تسکین دل نوعی یافت
یاد شفقت غمخوار که سر دفتران ملازمان جناب اند بوده است که هرگاه از کشمکش
فکر تنگ آمدم خود را بشبستان خیال در واشنایان خود کشیده چاره بیکار
از مضمون حیال با کمال نشان جستم و از شکنجه تنادیش جانگاه بدین حیله
رستم و در آن حال هنگام خطاب بجانب جناب در هجران و فرقت
لاکر حرفی از زبان قلم هم برآید بنام نامی مشکل نامه

گردید کسیکه اسم لطیف ملازمان ورد زبان داشته باشد اگر در عالم
محویت بر زبان خامه اش هم در سیاق نامه نسیان خون قصد
مجنون که از نام لیلی مرتسم صفحه خاک گردیده بود گذشته باشد
اصحاب فطنت و ذکا ترحم بر واماندگی او کرده خطایش را بذیل عفو
می پوشند و باستمالت و دلنوازی میکوشند نه اینکه بجورده گیری
سکی بر جراحت باشند و به وجه با وصف بی قصوری ها از ایجاد طبعی
امر مروج را خلاف دستور ظاهر کرده در صدد آزارش باشند چه در
ادعیه ماثوره و دیباچه بسم الله است و عند الاستدعای انجاح مطلب را
بجناب باری عز اسمه عرض مدعا میسازند اول نام مقدس بر زبان
جاری میکردند که خداوندا برای من بکس چنین کن و چنان فرما هرگاه
در بارگاه مقدس او تعالی شانه ابتدا با اسم پاکش باشد در اعلام نام
عباد چه قصور بود در تحریر تاریخ ایوم در اواخر سطور هرگاه که در عرایض
حاکمان و آقایان تحریر تاریخ فی زماننا مروج و مشتهر است تحریر
آن در خطوط موسومه جناب کدام قصور از آنجا که دستورات تحریر در هر
ادوار و هر زمان منقلب میشود و مدار فصاحت و بلاغت منحصر بر ترتیب

داشت است چنانچه در زمان سابقه القاب پدر با الفاظ مشفق مهربان
بوده است که در منشآت ابو الفضل علامی در القاب پدر و عم بخط
ترقیم در آمده و حسب رواج حال اینچنین الفاظ نسبت به پدر و عم سوء ادب
و متعلق به همسران در القاب است در صورت حکم بر مروج زمانه
و عادت سکنای آن ملک است که در زمانه پیشین خود به بلاد دیگر خلاف
آن بوده باشد کسیکه وارد آنجا و با ورست از رواج و عادت اقالیم
سر و کار رند است نه حسب رواج قیام گاه خویش عمل نموده و علمای بلد
اگر به پیرو اختراع شخصی واحد گو وحید عصر باشد لغت ملزم شدن
نمی تواند خصوصاً در حالیکه وحید موصوف از اختراع طبعی اکابرش نکرده
باشد یا از غرض شخص شیوع یافته پسندیده بلغا بلکه مستعمل فصحا نبوده
باشد لیکن چون از بی دستگاهی خود را لیق ترقیم نیاز نامجات
برای همچو طباع دقیقه رس نفس نفیس صبح نفس نمیدانم
لهذا انکسار نامه نیاز را مختوم بختم خامه راه و رسم تحریر نموده آینده
دست از تحریر کشیدم و مترصد تکلیف قلم فرسائی ملازمان هم در تحریر
و تقریر نوازش صحایف منشیم و تکلیف نیاز که بخدمت بندگان دارم

باینهمه قرائن ملمت معترف بر خطای سابق بوده تسلی خاطر نگران را
که جویای اخبار اخیار خواهد بود بر تحریر عزیزان و دوستان آنجا اکتفا
کردم که از ارقام عزیزان نوید صحت و اعتدال عنصر لطیف مطمئن و مسرت
افزون گردیده ساجد درگاه صمدیت خواهم بود و اگر جناب را توجهی
بحالم خواهد شد همینقدر برای ملازمان کافی است بشرط زندگی اگر
اقتضای آب و دانه بقیام یک شهر خواهد گردید و حصول دولت ملازمت
بعالم شتافته نادرشکیه کدام ادای این ناهم بر خاطر نازک گرانی نخواهد کرد
کافی خواهد شد در رسم تحریر که ناگوار است ضرور نیست که بعمل آید و
حال کلفت اشتغال این بامیال حوادث که تشریح تفصیلش را فرصت
بسیار در دفتری درکار است و بخدمت کسی برای سمع خراشی ننوشته‌ام
بلکه اسباب امور گنجایش پذیر تحریر و تقریر نبوده تعلق از سعادتمند دارد دیگر
از مکاتیب عزیزان اندکی از بسیار و یکی از هزار نوشته‌ام که بگزارش
انها اگر توجه خاطر عاطر باستدراک خواهد بود بعرض خواهد رسید زیاده
نیاز است و بس بنده‌ام تا زنده‌ام

رقعه پنجم

منتسب ارباب دین و کعبه اصحاب یقین سلاله دودمان جناب سید المرسلین
نقاوه ائمه خاندان حضرت امام المتقین ادام الله ظلهم علی مفارق المعتقدین
فرق عقیدت دعا ناصیه جبهه سائی خاک آستان ملائک پاسبان
بعرض میرساند و دل عجز منزل را بحلیه خلوص ارادت در نقابه
حاشیه بوستان بساط مکرمت مناط مجلی گردانیده بعد وقف عرض
فیض بایان محفل کرامت منزل میرساند عرصه قریب هشت ماه است
که مال مبلغ نهصد روپیه از زر عین المال خود بمعرفت آغا سید مهدی اصفهانی
بخدمت سید حسین صاحب در بغداد جهت نذر آل رسول صلی الله
علیه و آله و سلم برای پیشکش خدام والی ارسال داشته زر نقد سکه
منافع که با بلاغ آغا سید حسین صاحب بشرف نظر کیمیا اثر خواهند شد
بعد رسیدن زر نقد کور در پیشگاه حضور کرامت گنجور بفرصد عنایت
فرمائی رسیدش برای طمانینت دل عقیدت گنجور رسید و هم برای
خرید کدام مکان در کاظمین علیه السلام برای خود بنام محمد اعظم
را حواله زبانی آغا سید مهدی کرده بود امیدوار عاجز نوازیها است
که کجی را از پیش خدمتان خدام ذوی الاحترام اجازت تشریف نقاوه یابم

که بقدر لب از اوقات این شکسته پر خریده اطلاع از آن آغا سید
حسن صاحب در بغداد نماید که آقای موصوف قیمت بشخصه ملازمان
والا با مالک مکان ابلاغ دارند در حضر سرا با مفتخر از حلقه
بگوشان درگاه فلک اشتباه محسوب شده گاهی با صفای نوید
اعتدال مزاج تقدس امتزاج بذریعه والانامجات ذخیره اندوز مخرد
مباهات شده باشد زیاده حد ادب

رقعه ششم

حسب فرمایش آغا سید محمد نجفی برای بزرگی از بزرگان بصره بالک تحریر درآمد
قدوه سادات عظام اسوه علمای کرام ذوی المجد والاحترام آغا صاحب
قبله مقام زاد مجده عن الملک العلام بعد گزارش مراسم
عجز و انکسار که طریقه خاکساریها است ملتمس بنگاه حضور فیض
گنجور است مبلغ یکصد و پنجاه روپیه سالانه را که برای خدمت
گذاری ملازمان جناب وعده کرده بودم امسال بسبب هجوم افکار و
کثرت زیر باری اسفار نصفی از آن که مبلغ هفتاد و پنج روپیه
باشد بدست سید حبیب صاحب برادر سید بهادر [illegible]

ابلاغ خدمت داشته شد و عنقریب که از سفر فرخ آباد مراجعت کرده
بکلکته رسیده بشرط حیات باستقرار میرسد و در آنجا بدفعه انشاء الله تعالی
نقشه سالگذشته در رساله سال حال یکجا ابلاغ خدمت ملازمان
بالضرور خواهد شد آنها می بینند که در رسیدن زر کامل ساله سال ماضیه
منقضی شد خلاف وعده را شرمساری و در حفظ الفاظ عهد برای بنده
کمر همت باستوار بست خاطر عاطر جمع باد برای تفحص ورثه حاجی سید
سلیم مرحوم و حاجی سید مجتبی مغفور عرض خدمت کرده بودم که جناب
استکشاف آن فرموده اطلاع آن بمخلص ضعیف خواهند فرمود یقین که
فراموش خاطر اشرف باشد مترقب از عاطفت آنست که اگر از خاندان
امارت بنیان آن مغفرت پناهان معلوم حضور شود مفصل از نام و
نشان اصحاب باقی مانده آن دودهٔ علیا اطلاع فرموده این مبتذل
روزگار را سرمایه اندوز افتخار سازند و در باب دادن اجناس
امانت پورشه آغا سید صاحب نواسه سید جعفر ساکن محله ابدال
که از محلات مشهد است متصل مکان آغا ابوالفتح پیش نماز که بنده
است در عالم مسافرت گزارش رفته بود که امانتی از جناب آغا سید احمد صاحب

مرحوم دارم وازخدای عزوجل امیدوارم که در جیات مستعار خود بورثه
جناب مغفرت مآب سپارم وخود را ازین بارگران برآرم غالب که
بندگان جناب باعزه ان مغفور که دوخواهران مسماة مریم ومسماة
آمنه ازاعزه قوم ان مبرور اند اگهی بخشند ازانجا که این امر اهم مقصود
از مقاصد دیگر است درین باب سعی بلیغ فرموده بآنها باز نمایند که اکثر
از آنها در کربلای معلی بحضور آقای مومنین سیدنا ومولانا جناب
آغا سید محمد مجتهد حاضر شده دعوی وراثت خود را نسبت بجناب
آغا سید مرحوم ثبوت رسانیده اجازت نامه جناب ممدوح مدظله را
بنام قاضی در باب تفویض جنس اثاث برای خودها ارسال دارند
ونیز در باب فروخت خواه قرسیل بجنس دو عدد انگشتر بهار را که بقیمت
قریب یکهزار وهشت صد روپیه درین نواح می ارزد اجازت ناطقی
ارقام فرمایند که مطابق آن پرداخته آید درین باره باین التماس
اینها هیچکاره لازمه همت والا نهمت آنجناب است زیاده والسلام ونعم الکلام

رقعه هفتم

حسب فرمایش آغا علی اکبر صاحب شیرازی بعد مشتی تحریر یافت

قدردانی ارباب صدق و صفا زبدهٔ اصحاب مجد و علا شفیق خاکساران

بی سر و پا یاد فرمای خاک نشینان کنج انزوا زاد در قلم عاطفت

صحیفه مکرمت لطیفه که سواد هر حرف لطف مسطورش کحل الجواهر دیدهٔ

رمد انتظار کشیده و بیاض بین السطورش نمک صلاحت باش جراحت

دل محزون غلطیده بود از صمیمیت ورود مسعودش لب روش نوید

صحت و اعتدال عنصر لطیف گرامی سواد دست رحمانیت افزود اگرچه

از شفقه حالیم نسبت بملازمان جناب صریح است که ملازمان هنوز در روی

از فراق معمورهٔ فتحپور و غلغله فضل و کمال ملازمان جناب سبحان الجاد اصناف

در اکناف مشهور و در این صحرای که از عمرانات دور و بانواع وحشت

معمور است سخت عجیب کوه اندوه و جهان جهان حسرت و

ستوه قیام این مهجور مجبور است کسوت خاکساری و بیکسی ها بگوشه

گزینان وادی تنهائی و بیخبران عالم خودی و خود آرائی خوشنما نه جرای

دارالفطرتان عالی نژاد که بمقام شهر تماشاگه جمهور و سرانجام مناسب

و زیبا لیکن با وجود آنکه از ارباب شهر بالکل سر و کاری از اغراض دنیا

و دین ندارم و عالم مجبوری خویشتن را اجبار ظلمه را که اگر بحجر کشند و

سلف چنان بود که اگر در معرکه جنگ کدام اسلحه حریفی بصدمه ضرب
بیگانه شکسته میشد حریف مقابل از تواضع سلاح خود اعانت
میکرد و کسی نگوید که فلان مسلح بود و شمشیر دیگری را که در
هنگامه گیر و دار شکست پس شخص بی سلاح مجبور را بستن و
کشتن لطفی نداشت بنا بران بلند نامان عرصه شهامت محاربه
با شخص بی سلاح ننگ و عار میدانستند چه جای اینکه در عالم
بی اطلاعی هر کسی با چهار سیمرغ قاف تهور رنجش و اکسیر
افتخار بر جبین مس وجود تجلید امیختن مگر غالبا اینهم از صنایع
نخجه جو ایزدان بوده باشد که تا حال در کتم عدم مخفی و محتجب
بود اکنون از حسن سعی والا دستگاهان موصوف جوهر صمصام
تجلید از زنگ خفا جلوه شهود یافت و گلهای کلمات که از غنچه
هوش همی بزدلان سر بر آورده مشام جان حضار را معطر
گردانید اعم از انکه لحاظ عصمت خانه بعض شرفا مثل جناب
میرزا [illegible] صاحب و میرزا محمد صاحب وغیره که مسکن خواتین عصمت
آیین و گوش آنها نا آشنای چنین کلام فصیحانه بوده است

ملحوظ باشد حفظ اداب امام باره هم که از سنه اولیت عزاخانه جناب
امام علیه السلام شمرده میشود باقی تنها چو هر اجمالی جلوه غالبیش با وقت
که تعزیت خانه امام مظلوم برای سوختن محل گریه و بکا بخلوص مخصوص
و ملک از است اگر گریه نباشد بصورت محزون خود را وانمودن نیز لیقه
افتخار است و اگر این هم نباشد جنبش لب و زبان بصلوة و سلام لازم
الی الرسم آن سلام خیری بخشش فاش که بروز یافت یکی از معتقدات
جدید بعضا لوح یت شایع بوده باشد که تا جهلا از آن خبری نداشته باشیم
و آنچه از نا تجربه کاری از بعضی نوخیزان عالم شباب رسیده که کس
شنافت سالک است این هم موجب تعجب شد که تجربان هکا هد و عادا
نا تجربه کاری قلمی فرمودند زیرا که دو شقوق در باره غصه صورت است
بعضی گویند که چیر غصه در اصل سبار فهم است که بر کم زور در اوقات
قابو می آید و جرحی سراسیر زبان است که در غلیان غضب بر یک و بد
مستقبل خیال نمی ماند و مبادا زان بیکار شب بار ینه داو جبر دهد
امر داوند زیرا که معامله اول روز را که جای اعاز فساد همان
زبان است و استیلای شخص غضب در عالم شباب و عدم مقابل

مثلیه سکنت خود در قاضی کنج مستقر بود غلبه هیجان مقتضی بود
که هر وقت سجاده اش تاختن و هوسش از سرش تاختن بعمل آید
کرده اینکه موسم شباب غضب هرگاه قریب شیب رسید یعنی
چهار پاس سپاه تخت اولین بگذرد و از زمان مستمند پناه آورده
خانه خود را بجنبت نوازش نواختن کار متجربان جنگ آزماست
اگر غلیان غضب مستولی بود چرا در عین وقت بر سر وقتش
نرسیدند و این خانه بقول شما صاحبان اول خانه شما و بعد
پاسدار خانه شما بود پس دشمنی هم اگر بخانه خود آید چشم
پوششی از قصورش منظور باید دوم به هیچ دیگر تملک این خانه
منظور باهم بارها خانه شما صاحبان است که از اولاد امجاد صاحب
و فرزندان جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بوده اند مگر تجربه
کاری صاحبان به شق اولین چنان شد که هیجان طوفان متلاطم
اوایل شورش غضب را باشد چهار پاس در تنور سینه سجال
است دلبند تا خفت مکان دیگری نگهداشتند که مبادا این از راه
مرحوم باباغ پیل دمان حرارتی بهم رسانده وال است والا وقت

اول چرا تحمل فرمودند این دور اندیشی بر طبق تجربه کاری ذوالـ
وحشت ثانی را که در وقت غلبه غضب چنان تنک دمه باقی نمی ماند
ازراهم بمصداق الجرأت خیر من الجبن بانجام رسانیدند که وقت
تشریف آوری ایام تازه خیالی انشا آداب عزاخانه تحفظ اجابی هم
باقی نماند تا به مسکرات دیگر چه رسد لیس با اینهمه از موده کاری
متجربان رانا تجربه کار نوشتن از علم انصاف بعید است در مراتب
ذات خاص متوجه امتناع ارتکاب از مرتکبان وقت دوپهر دوقت
آخر تحویل پیرایه صداقت یافت که اگر از بته دل مرتکز خاطر خطر اجتناب
بود وقت رستخیز از پهلوی راقم خود هم برخاسته بر خلاف نعره
امتناع شریک زدوضرب با ارباب عبادت شدند لیس چنین بلند
نامی که در میدان فرزانگی از صاحبان ظهور آمد یادگار تماشائیان
البته خواهد ماند فقیر را که خاک نشین کنج عزلت بوده خود را انگاشتگی
بی اعتبار هم نمی شمارد در امور اولی العزمی ذوی الاجتهاد با شکوه
شکایت اهالی صلاح و فساد چه کار بلکه با دراک غوامض فنون
شتر پشکی رنهور پشکی که نابلد آن کوچه بوده ام زبان حال سیا

از تعالی تا بین عذری که خوشتر از گناه باشد سلامت دارد فرد
عذر خواهی کنم بعد از قتل عذر خوشتر ز گناهش بخرید
و این چراغ سحر از چندی زیاده از سابق سینه ریش و بیحضور
از خود بیش است که تمیز بخشش و امیزش هم ندارد فرد آنم ز جور لیش
رفته که دارم زهمجلیس نه شکوه جفا سپاس عنایتی ها
خاطر شریف از جانب این ناتوان توانای طمانینت دارند د
بدستور مخلص صمیم بنده ارند و کمینه مه جواهر لعل از کوایف الیف
که واقع شد تا وقت شام اطلاعی نداشتم که چه شد و چها شد
و کجا شد و که شد مگر جانب اوائل شب وقت ملاقات باهمدگر آنچه دیدیم و شنیدیم خطا و
ثواب را بدیده حق بین اولی الابصار گذاشتم که خود تمیز افتراق انهم ندارم این از خود رفته
بوقوعه اضمحلال دماغ پاره سرای و قلم شکسته حوصله تسطیر داستان آرایی نداشت مگر با مقابل
انهای سامی جواب نامه نامی قلم اند از خلاف عادت نتوانست نمود فقط
توفیق سعادت و بشارت چراغ راه مقصود باد

رقعه نهم ۹

بنام مولوی نور الله صاحب تحصیلدار و مفتی امیر الله خان صاحب صدر الصدور بریلی
که برادران حقیقی بوده اند فرد این طالب افسرده که از کوی تو

و ور بیت   القلب علی بابک لیلاً و نهاراً ملخص صاحب مخدوم نیاز مندان
مولوی صاحب شفیق برادران زاد مجدہما بعد تحمید محمود یکه فروغ
هدایتش برای متردّدان ظلمت کاه ناکامی چراغ افروز بیضا مراه
و یمن عنایتش جیب متوحشان دشت کده سلسله انجامی صد ابنا
لاتقنطوا من رحمة الله است هدیه خلوص نیاز را پیشکش محفل عطوفت منزل
ساخته ملتمس مدعا است مفاد ضمیر تعقاد طراز معه نقل محضر دست
وحشت خفان شمع بزم وصول شده کلبهٔ تاریک دل مضمحل را رشک
وادی ایمن ساخت کما ینبغی باستلفای این نادیدنی از دو فور شفقت
مشفقانه حسن ترقیم پذیرفته بود هر نوبت از تمنای قلبی این
مشتاق که بر مرات صفای قمر نظائر جلوهٔ ظهور نموده در ینجا هم
این هیچکاره بعد تقدیم فرائض شرعی از یاد اعطاف ملازمان
فراغی نمی یابد   فرد   ذوق الطاف نوازشگاش نمی یابد دلم
باد بر لطف نواکنون سبب صد الم است * جامع المتفرقین
از اعانت سر پنجه قدرت کامله بار نقاع حجب مهجوری دیده
ارزو مندم را باقتباس انوار فیض حضوری منور ساز و بذل

مدارج عاطفت سامی که عند الملاقات صاحب قایم مقام کلکتر بیاد
درباره این هیچکاره بچنین تذکره از زبان گوهرفشان مترشح
شد عکس حقیقت عالم در رافت و شفقت جناب والا اخلاف جوهر
فطرت راقم اثم سعید وقعه مصرعه مشهوره است ع برعکس
نهند نام زنگی کافور بهر کیف او تعالی بایں نوازش کریمانه سلامت
داراد اگرچه از روز ورود اینجا بکثرت روبکاری بعضی با قیدار آن
نادهند تاحال نقص بست از نکرده لیکن با امتثال امر شریف طلبی جمعیت خاطر
نموده است بعد آمدنش آنچه در پی کار خواهد آمد بسبیل التماس
خواهد کشید زیاده مراتب عفو و لطف قدیمانه گاه بیگاه مرعی باد

رقعه دهم

بنام عمده بیگم صاحبه یکی از سکنه لکهنو مصدر محبت و اختصاص
عزیزه وافره تمیزه سراپا اختصاص عمده بیگم صاحبه حفظها الله تعالی
بعد سلام مسنون واضح باد چرا که فلک با این ناتوان کدام کینه
دیرینه برآورده که از مدت دو سال از کشاکش عظیم مبتلا داشته است
گاهی اضطرار از کسل طبایع عزیزان در سکینه گهی ملالت تردد فکر

برادران و اعیان از حوادث گردون موجب کاهش جان و کدورت بدین
ازین تکدرات نفسی رست نشده که سنوح سانحه حسرت افزا یعنی انتقال
برخوردار میر تراب علی هوش ربای دل مضمحل شد و نوا ترا بخبر ناتمام اثر دل و
جگر را پاک سوخت دریغ بر نوجوانی ان مرحوم که از باغ جهان ثمره زندگانی
حاصل نکرده بصرصر باد خزان اجل از پا درامدند فرد دریغا که شاخ
گل نوشگفته فرو ریخت از تند باد خزانی + القصه ازین غصه جگر خون و دیده
صورت جیحون است مگر چون در امور قضا و قدر بنی نوع بشر را غیر از اصطبار
گزیری نیست ناچار سنگ صبر بر سینه داشته مکلف اوقات العزیزه ام
که اگرچه این داغ تا دم زندگی به شدنی نیست لیکن شاد و ناشاد بمقتضای
ان الله مع الصابرین دست تفکر بدامن مصابرت زده روح آن سرو
را بفاتحه یاد و شاد فرمایند او تعالی ان مهربان را سلامت دارا و
زیاده والسلام

رقعه یازدهم

بنام امیر مرزا خلف میر محمد امین سررشته دار خورشید ذره نواز
آسمان فتوت و حفظ اشتاهی ممکنا تبجح بلکسی و تنهائی

جناب امیر میرزا صاحب سلمه الواهب بعد تقدیس و تحمید جوادیکه
ذره بمقدار را نسبتی بآفتاب تابان داده و بنای جلوه خرام
گل را بر سر خاری نهاده از فیضان جودش معدن طلا و خاکستر
اکسیر و زر همین توکلش خاکساران دار المحن عنا از نعم دنیا و ما فیها
سپر و لیس از اهدای سلام مسنون خلاصه نگار مکنون بطون ارباب
ارباب قافله بیکسان کلبه افتادم نهفت فرخ ابا و از موضع رمیا
نظر بر سر شقدادم برد و وصله چند از ملبوسات سرمائی برای فقیر
فرستادند که بسیاری از آن فضول است که بمصرف هم نمیرسد مانند
رومال شال یا لباده بانات وغیره که در حالت امکاری شایان این
توده خاکساری هم نیست و لیس اوقات کلفت سمات بیک گلیم
یا گول پارینه مستور شیای فضول را معه دیگر اسباب مرسله بهدست
شیخ جها و ابلاغ خدمت اشرف ساخته که هرچه از آن پسند خاطر
عاطر گردد در خل توشکخانه سرکار ساخته فرق این مشت خاک را
بسپهر بریں برافراخته شود و چون نظر بر خلوص نیاز خود در فور
الطاف ملازمان پای تکلف در میان نیست و نیز بر فرط نوازش

شفیقانه جناب نازان است بقصد منظوری پیشکش خدام ذوی الاکرام
کرده ام چشم دارم که بیچه وعوتم راسجنای اجابت رنگین ساخته
خاطر خونین جگران نگهدارند و دل پرابله را بنوک نشتر رد نیازارند
که در صورت تامل جناب سخن دل پر داغ از افزایش این داغ تازه سرو
چراغان خواهد شد و والله که برای بنده چندان حاجت نیست
فرد حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان آنچه ما در کار داریم
اکثری درکار نیست ما زیاده بجز ترتیب نظر رانت برای مقبولی دعوت
چه گذارش رود

رقعهٔ دوازدهم

بنام سبحان علیخان وزیر اعظم دار السلطنت لکهنو خان صاحب والا مناقب
فتوت نشان مخدوم نیازکیشان ملجای مخلصان زاد حشمته
اعجوزه عجز و نیاز را بقالب عروس ناز جلوه داده و نقاب شاهد
غرور خاکساری خویش را ابر روی فتوت و نازبرداری ملازمان کشاده
حرفی چند که خالی از ریب تکلف است بعرض التماس میکشد عرصه زیاده
از دو سال است که فقیر از وبال پابندی سرشته متعارفه بمین تعطل

فارغ البال است وخصوصیات نگارشهای فیمابین از بذل مدایح رفت
جناب بنسبت به تخفیف وتخصیص ارادت ونیاز این بی سروپا نسبت
بجناب ظاهر درینصورت اگر مراتب ازاده پایی این وحشت زده
بنظر حقیقت موجب انفراغ خاطر فاتر مستور بود اولین پرسش از
طرف شفیقان قدیم لازم واگر بنظر ظاهر بالعکس آن بچشم صورت
جلوه می نمود حال پرسی گوشه گزینان از ارسال عنایت صحایف
استمالت امور متحتم بود نه اینکه نیاز مکاتبات از بیطرف مستدف
ملاحظه هم کرده ونخواهند شنید بجز دعای ازدیاد سواد جمعیت مومنین و
محسنین رواداری تکلیف مطلبی هستند نه حصول جواب هم محروم باشند
اگرچه عذر بندگان عظامی بقلت فرصت از هجوم کار سرکار مستغنی
الاظهار لیکن در تقدیم سپاس علو مناصب که روز بروز در ترقی باد
مستمندان قدیم در تضییع اوقات ساعتی بقلم فرسایی پاسخ
مکاتیب سزاوار   فرد   چو رسی بطور همت ارنی بگو وبگذر
که نیرزد این تمنا بجواب لن ترانی ٭ درعریضهٔ سابق استدعای
طلب کرایه مکانات لکهنو که بارشاد گرامی وابسته جهرگیری حافظ

عبداللہ نامی جنوری است شده بود که از عرصه ۳ سال اطلاع از
وجه کرایه مکانات مذکور و جمع و خرج درست ضروری اماکن مزبور در معرض کم
ارش نیست و نیز بعض اخراجات لکهنو مثل اعانت بعضی متعلقان جناب
میر صاحب و غیره بکعبه حضرت میر محمد امجد صاحب مرحوم و دیگر و بابت مکان
در این توسل این خاندان متعلق بکرایه مکانهای آنجا بود از عرصه دراز
بابت باجیری نرسیده و هر یک در پنجا مستدعی لهذا بحضور برادر صاحب
قبله جناب میر فتح علیخان صاحب هم بنابر استدراک این حال نوشته شد
که جناب ممدوح نیز بخدمت گزارش فرموده باشند که از تحریر جناب
معزی الیه التماس مراتب مذکور بعالی خدمت مترشح بود چنانچه هر دو
دستخطی جناب برادر صاحب نیز ملفوف عریضه است و باز تا حال
حساب مذکور نامعلوم و باشندگان لکهنو از وجه معینه محروم اند
بنابران الحال گزارش است که چون نور چشم سعادت نشان میر
قاسم علیخان صاحب حفظه الله تعالی بغرض رفتن در لکهنو میروند و بجهت
عقد قیام دارند در [illegible] اشتغال کرمانه است که از حافظ عبدالله صاحب
تاکید فرموده شود که حافظ صاحب موصوف جمع و خرج حساب وجه کرایه

مکانات کهنه سید حسین خان مرحوم و حویلیهای واقع بالای چاه
لشکر والی تولد درست کرده میشود زیرا که بعد وضع فهرست مکانات سه ساله
[illegible]ضع شده باشد حواله نور چشم مذکور فرموده میشود که معرفت نور چشم مذکور
ایشان انجا بخوبی رسید و مخلص بجواب نیاز نامه مطمئن و سپاسی گردد
زیاده نیاز است و بس

رقعه سیزدهم

صاحب والاجاه رفیع الشان سمو المکان الطاف فرمای گوشه نشینان
[illegible] بعد گذارش لوازم تمنای دولت مواصلت کثیر المنفعت
خلاصه مدعا را بموقف التماس میکشد بدریافت کسل مزاج مبارک
از عارضه ورم چشم و دندان و درد پای تعلق خاطر تا حدیکه دست داد مقتضی
آن بود که عیادتاً خود حاضر خدمت شده بمشاهده رای العین دل
سرد را تسکین دهم لیکن باستماع اینمعنی که ملازمان جناب بسبب
ضعف تشریف فرمای اجلاس گاه بیرون کمتر میشوند در کثرت آمد
رفت اندرون و بیرون تصدیعه واقع میشود لهذا النظر بر هیچ جناب
گرامی مقصور مانده بجای عیادت انشاء الله تعالی باداء [illegible]

حاضر خواهد شد قریب نوزده بیگه اراضی مسمی سیارام که حسب
ایمای آن والاجاه پته های آن از طرف کارنده دیهه بنام ش شده بود
منجمله آن مواضع هشت نه بیگه زمین کارگزاران سرکار شاید
در شمول اراضیات کاشت تنبل پیمایش کرده گرفته اند سیارام مذکور
با وصف ظهور پته از اینجهت به تبدل شده حال بپیمایش شدن
قطعات پته ها از سید قلندر علی بیان کرد سید قلندر علی
بسیر قریانعلی وغیره کاربرداران سرکار عظامی که شده شاید
بعالیخدمت هم التماس کرده باشند لیکن تا حال انجاح مطلبش نشد
اکنون بارش هم شروع شد واز ابتدای معامله از این طرف
امری خلاف رضای سامی بعمل نیامده واین پته هم حسب الارشاد
جناب از طرف کارنده شده بود ومقدمه هشت نه بیگه چندان
سنگین نیست لهذا مستکفی ... اوقات انجناب است که اجازت تامه
درباب عدم تعرض زمین سیارام بنام کارندگان متعینه انجا لطف
شود که موصی الیه مشغول تردد زراعت خود شده مصروف
ادعای دولت ... دکاندار ... از ... محفوظ ...

رقعهٔ چهاردهم

مهر محب شفیق مهربان مخلصان سلّمه الله تعالی بعد اهدای سلام سنت
مسنونهٔ حضرت خیر الانام علیه و آله التحیة و السلام و تمنای مواصلت فوق
الارقام که افزون از حوصلهٔ بیان السنهٔ اقلام است در گزارش مطلب
اقدام میسازد صحیفهٔ عطوفت آمود در هنگامیکه جلوهٔ جمال فرحت
اشتمال در مرآت خیال فروغ نمایش داشت لمعهٔ وصول افکنده
بمصداق الکتوب نصف الملاقات انیس دل مضمحل گردید ایزد تعالی
آن جامع قوانین محبت و ولا را باین و رسی حال گوشه نشینان
کامران مقاصد مضمره سازد بنده بضرورت طرف موضع رمیا
روز پنجشنبه رفته بود در روز یکشنبه وارد قیامگاه گردید سبب استفسار از
عزم اله آباد اینست که در بنولا خط مختار عظیم آباد متضمن اصرار طلب
راقم بحضور صاحبان عالیشان بورد ممالک اوسط آمده بود
و در همان عرصه اتفاق رفتن سمت موضع رسوده شد حال بسفر
مشرق فرموده باشند و الا در صورت عزم اله آباد و عظیم آباد ممکن
نبود که بدون اطلاع سامی خادمت عزم بظهور می آمد زیاده چه نگارم

ابد ایام بہرہ مندی در تنزاید باد

رقعہ پانزدہم

بنام میر عرب صاحب کہ یکی از دوستان مصنف اند منشی صاحب
کرم گستر الطاف نشان مصدر اخلاق نمایان سلمہ اللہ تعالیٰ
بعد سلام مسنون و تمنای مکنون کہ از حصر تحریر افزون است
واضح ضمیر مودت تخمیر میکرداند ظاہر اند دریافت کمسر رشتن شہیجت فقرہ
کامیابی سامی بعہدہ منشی گری کچہری کلکٹری ضلع شاہجہان پور
موجب مسرت و ابتہاج دوستان مہجور گردید او تعالیٰ زیادہ از این
بتر قیات روز افزون رسانیدہ کار روائے جہان و جہانیان دارد
ع چنانست دل ہمی خواہد ہمی خواہم چنان باشی ٭ از چندے بزرگ
صاحب قبلہ و کعبہ جناب سید حسن رضا خان صاحب مد ظلہم تحصیلداری
پرگنہ پنوایہ تشریف فرمای آن ضلع اند و بسبب ورود تازہ راہ و رسم
اتحاد از اہلکاران آنجا کم داشتند الحال کہ بحسن اتفاق قیام
آن کرم فرما در آن ضلع افتادہ یقین است کہ نظر باتحاد فیما بین روز افزون
مورث با جناب ممدوح مربوط شدہ باشد و اگر عدم علم جناب

برادر صاحب و قبلہ از حال ودادو راقم کہ بخدمت سامی الفضائل داز
بسبب قیام بہر کہ دنادہ است کی آن کہ سفر ماحال قیام برادر صاحب
قبلہ ممدوح ورا انقطاع حائل رو رابطہ رسل و رسائل باشد ابید ون
لازمہ خلوص مواسہای قلبی انست کہ تحریک یگانگت و موافقت
بذرائع مکاتبات ہمہ یکہ بظہور آمدہ روز بروز نشاء الفت وو بالا شدہ باشد
زیادہ ابرام نرفت والسلام علیکم و علی المشتاق لدیکم

رقعہ شانزدہم

بنام مرزا کلب حسین خان صاحب ڈپٹی کلکٹر اٹاوہ — جواہر زواہر معدن
شفقت و اخلاق گوہر اصداف بحار مروت و اشفاق عمگسار ملاکان
ستم نصیب حبیب دردمندان بی طبیب جلیل المفاخر جمیل الخصائل
جامع فواضل فضل و کمال ذی عسلو المراتب مرزا کلب حسین صاحب
سلمہ الواہب بعد تحمید و تقدیس واجب الوجود وبکہ مشت خاک
وجود مستغرقان لجہ فراموشی رہ ہوای یاد ارباب وداد کامیاب
ساحل مراد ساختہ ورحیق توفیق تفقد احباب را در ساغر
تمنای از خود رفتگان زادہ بہ حصول انداخته بعد چہرہ آرای شاہد

سلام مسنون طرهٔ طرار حریف خاطر پریشان است و [illegible]
مقصود اینکه با وصف ابلاغ انکسار نامه صحب عزیز دلی سعادت منزلی
میر محب علی صاحب از جبان افاضت بنیان رقم جوابیکه متضمن عواید
آگاهی باشد بر ورق لطف نگشیده مذاق تمنای زلال مقاصد
از رشحات قلم مرحمت رشیم نچشیده در کمال لب تشنگی سراپا
انتظار بسیج خبر وصول شده زورق خاطر را از گرداب اضطراب
بساحل طمانینت آورد قطرات عذر مسطور جواب رقیمة الاخلاص که
چکیده اصابع اتحاد صنایع بود آب و تاب جوهر الفت این سپاس
گزار افزود فرد زهر شکایتم بلب شکر نشود کر لب
آشنا کنی خندهٔ عذرخواه را * او تعالی ذات مستغنی الصفات را با
بادوفای فرو رفتگان قعر بیکسی و تنهائی ناخدای سفائن ارباب
احتیاج بسلامت ذات کثیرالبرکات دارد و مکتوب موسومه
امیر علی معطوف خط خود روانه کرده شد در مرسله ثانی که از وی
بنام نامی بود معرفت برادرم میر خالص صاحب پیش ازین ارسال
خدمت شده مد نظر افتاده مطالعه شده باشد اینده [illegible]

مترصد باد و آور بهار صحت زیاده والسلام

رقعهٔ هفتادوسوم

برادر صاحب کرم گستر مهربان مهجوران سلمه الله تعالی تمنای
معانقه جسمانی را که پرتو معانقه روحانی است لا تحصی انگاشته
و خیال خلوص مؤانست قلبی را که از نقوش ثابته الواح ازلیه است در
امعان نظر جلوه آرا داشته خلاصه نگار مدعا است صافی صحیفه صفوت لطیفه
که از سوسن سواد غنچه هر حرفش شمیم ریاحین محبت ساطع و از [illegible]
بیاض بین السطور هر لفظش تجلی اشعه شمع ظهور مودت لامع بود در
خوشترین اوقات مطاوی عنایت مکاتبه جناب همشیره صاحبه مد ظلها
سرمه چشم وصول گردید نور افزای عبهر دیده و سرور بخشای
دل اشتیاق [illegible] شد بیت خط عنبرین رقم کسی که تسلی
دل و دیده شد ٭ بجمال سرمه سواد او به بیاض دیده کشیده شد
درباره استلقای این هیچکاره بمذاکره نور چشم سعادت نشان
سید قاسم علیخان حفظه الله عن شرور الدوران که تحسین بیان
زبان زد خامهٔ دو زبان شده بود عکسی است از آرزوی دل مضمحل

که بر مرآت ضمیر صافی تخمیر جلوه بنمود رقم نیز با صفای طنطنهٔ محامد ذات
جمیلهٔ سامی و غلغلهٔ مکارم اخلاق جزیلهٔ گرامی انجناب مشتاق است
که حوصلهٔ زبان قلم در تشریح آن بر فراخور طاقت طاق جامع المتفرقین
جلباب فراق را از میان برداشته شام ناکامی مهاجرت را بصباح
صباح مواصلت مبدل سازد سجادهٔ مجده و اله الامجاد زیاده ابرام فرمت
والسلام علیکم و قلبی المشتاق لدیکم

رقعهٔ بیست و سوم

بخدمت جناب منشی میر رشید علیخان صاحب سررشته دار بورڈ ریونیو
بجناب مستطاب حضرت منشی صاحب قبله و کعبه دام ظله تقدیم قواعد
تسلیم را از بعد فوائد جسیم انگاشته ملتمس بارگاه عاکفان بزم
جلالت است دربارهٔ بزرگی که سابق برین بنهال مطالب ضروری
الالتماس را بشاخ و برگ تفصیل داده بود اکنون بذریعهٔ انکسار نامه
بهره اندوز محفل فتوت منزل میشود از انجاکه مضمون مسبوق الذکر
بسبب گزارش ماسبق از اعاده مستغنی است و هم زبان بیان
حامل عریضه خود مترجم حال خویش خواهد شد لهذا مشوید این دو کلمه

فقط برای کفالت ملازمت شان بجناب والا اتفاق افتاد امیدوار
است که معزی الیه عند الاقتباس انوار جمال با کمال مطرح فروغ انظار
عاطفت شود و ظهور آن باعث شکوری این هیچکاره گردد بیت
امیدی چنان باشدم زان جناب که گردد فرو مانده کامیاب زیاده حد ادب

رقعه نوزدهم

بنام میر رحم علی صاحب نائب پرگنه یکدله میر صاحب مشفق مهربان
مخلصان سلمه الله تعالی لالی سپاس منعم حقیقی را آویزه گوش
دل مصابرت کوش ساخته و یاد ما سوی الله را چون فراموشکاری در
استغنا فراموش از دل پرداخته مضمون آنکه فرد همچون سپند
بتی نوای مختصر سپند در ناله تمام کنم مدعای دل طول و اشتیاق
را به گونه بیانی سر میدهد که در انقراض ایام مهاجر نهار گرچه
فلک جفا کار چشم صورت را از جمال جهان آرای احباب عمگسار
مهجور نموده لیکن دیده بصیرت نظر حقیقت بین در سرا پرده
خیال بر رخ شفیقان وفا شعار گشوده مبادا که یاران قدیم مخلصان
صمیم را از نظر اعتبار افگنند که از راه سهو یاد هم نکرده اند با آنکه

استطاعت حال پرسی بندہ رائع ملازمان از کثرت خدم و وفور حشم
داشتند بہر کیف سگالشی کہ در پیش است از جہت خویش است
نہ از بیگانہ و خویش حال مقدمہ اینکہ بتاریخ بستم جمادی الثانی
قرار بود مقدمہ ختم شدہ طلبی میر فضل الدین حسین صاحب از بورڈ
بنا بر تصدیق وجہ مختاری و طلبی میر خانصاحب از الہ آباد برای ادای
شہادت صحت شقہ کہ موضع سلطانپور گھوس جایداد مختصانہ
میر فضل الدین احمد صاحب مختار محمد باقر علیخانصاحب شدہ بود بعد
حاضر آمدن این صاحبان و گرفتہ شدن اظہار ایشان نوبت تجویز
خواہد رسید شاید صاحب مجسٹریٹ بہادر بعد تحقیق تجویز این
مقدمہ را بپاس استدعای صاحبان بورڈ حوالہ محکمہ اصحاب دورہ فرمایند
اگرچہ در مقدمہ جانم مثبت لیکن باحتمال درخواست صاحب کلکٹر بہادر
استدعای صاحبان بورڈ احتمال نقض بمحکمہ دائرہ سائر است و جہت
کہ در ہمین جا تجویز فرمایند آنچہ بعد از این بروی کار خواہد آمد بشرط
فرصت اطلاع کردہ خواہد شد نور چشم سعادت نشان میر عالم
علیخانصاحب سررشتہ داری دیہی کلکٹر ضلع کانپور مقرر شدہ اند

بالفعل مشاہرہ پنجاہ روپیہ است مکرا نیدہ را ترقب ترقی است

روز دوم رجب المرجب بہ سبیل ڈاک تیغ در موضع رہوہ

بغیب خانہ خواہند آورد شاید دو یک روزہ قیام کنند برای اطلاع

گزارش رفت مصیبتی کہ تازہ باعث انتشار حواس خمسہ و سبب

اشتعال نائرۂ ہموم در خاطر مغموم شد آنکہ میر صاحب قبلہ میر

حسین علیخانصاحب مرحوم برادر حقیقی میر محمد علیخانصاحب بہادر

بتاریخ بستم جمادی الثانی رحلت از جہان فانی نمودہ داغ مفارقت

را برای دل مہجوران چراغ مزار ساختند تعالی شانہ جناب

ممدوح مغفور را بنور رحمت خود بیامرزد زیادہ چہ تصدیعہ دہد

رقعہ بستم

میر صاحب مشفق مہربان مخلصان سلمہ اللہ تعالی غلبہ صفرای حرارت

شب مفارقت را شربت تاریخ یاد الطاف شریف کہ چاشنی

بخش ذائقہ کام و دہان محبت خالص است تسکین دادہ گزارش گر

مدعاست ڈالیہای سنگترہ و کولہ کہ از ثمرات اشجار باغچہ

متصلہ دولتخانہ جناب قبلہ و کعبہ دوجہان حضرت میر محمد علیخانصاحب بہادر

که بسبب مسوده این فصل و صفر اشکن حرارت مهاجرت بجاشنی
رسید وصال است در جلوه گاه عنایت جناب ممدوح بابن و بیرانه انشین
مرحمت شده بود برای عزیزان موجوده تقسیم آن بظهور آمده
و از معتوم وارث خویش نظر بر بیوالفت قلبی حصه برادرانه بجلد بست
سامی اتحاف کرده شد بنظر اجابت اثر رسیده خوشنمائی
تماشای نگاه مروت انتباه و باعث تلذذ مذاق لذت موانست
آگاه خواهد گردید زیاده والسلام

رقعه بیست و یکم

زبده ارباب شرائف علیا اسوه اصحاب مجد و اعلا شمع افروز
محافل تقدس و احترام پیشوای نوافل تقدیس و احتشام سلاله
دودمان مصطفوی نقاوه خاندان مرتضوی قبله قبله پرستان
یاد فرمای دوردستان زاد مجده و دام ظله غبار جولان گاه
رهروان حضرت اعلائیت سرمه دیده نگران انگاشته و جلال
اعطاف ملازمان والائیت را یاقوتی جان ناتوان پنداشته گزارشگر
مراسلت مرحمت نامه کرامت آمود که خنش بیدات الفاظش

بعلو رفعت و شان و شوکت نمایان چون علمهای کاویانی فریدون
و دوایر حروف متانت موصوفش در کمال خوبی و خوش اسلوبی
مانند خم قرارگاه آمال ذریعهٔ بنیاد افلاطون سواد فقراتش برای
سکندر خشتان اقالیم فراست و ذکا دلیل بسر چشمهٔ حیوان و
بیاض بین اسطورش بلب تشنگان زلال فهم رسا منهر بیت
ز سلسبیل روضهٔ رضوان در عین واد بد چشم تمنا کالوحی من السماء
بجلایل نزول ذریعه فضائل این سراپا رذایل گشته بیت قاصد
آمد نوشته آمد وحی آمد فرشته آمد * اگر هر سر مویم زبان
سپاس عواطف یاد آوری ملازمان گردد از عهدهٔ اتمش برآمدن
از مرتبت محال دارد قوت مصورهٔ شکل شکر و جهان آن مصدر امتنان
را بر صفحهٔ خاطر قصد ارتسام سازد صورت گرفتنش از جمله اشکال
بیت اگر هر موی من گردد زبانی ز تو رانم بهر یک داستانی
نیارم گوهر شکر تو سفتن سر موئی ز احسان تو گفتن * تعالی شانه
آن منبع فیوض سرمدی را باین عاجز نوازی خوش خرام و صحتگاه
صحت و اعتدال داشته مرتبع فیض جابر بالشر شرایف حمیده

دوساده افروز خصائل پسندیده را از رب العباد

رقعۀ بیست و دوم ۲۲

عیسی دم جان بلب آمدگان مرض الموت مهجوری تماشاگاه
نگاه باز پسین بسمل خنجر دوری غمگسار بلاکشان مصیبت کده
مهجوری مخدوم خدمه مبتلایان محبس معذوری زاد مجده بعد تجدید [illegible]
مصائب کشیده درد فراق بدالذت چشیده یاداوری شفقتهای
غمگسار گردانیده در خون طپیده حسرت اشتیاق را از انشان
خنجر تسلیم چشانیده تر زبان گردیده بعد گذارش سلام مسنون انشا
عرضه سپید مشنو رعو لطف گنجور بپاسخ عقیدت مراسله این زنده
درگور را از فرحت وصول دیده و دل را بنور سرور بنکور ساخت سبحان الله
وحشت گوشه تنهائی طرفه حالتی بهم رسانیده که گاهی مقصود توجه
باطن فیض مواطن آن مقتدای دودمان طریق عرفان سرخوش
نشاء تقویت میسازد و گهی بخیال تعلق خاطر نزاکت مآثر دوستان
گزاز اطراف عدیده در گرو رنج و تشتت از مدت دراز است جبرا
همچومن هیچکاره حاکمان آواره از کمال غیرت رنگ از رو می بازد

بیت بی تو زبسکه کرده ام گریه و خنده کار خود گریه به بخت خود
کنم خنده به روزگار خود ❊ از آنجا که این سرمشق کشمکش شکنجهٔ
بلا از کثرت کشاکش جفای زمانه بیوفا خو کرده جور بیداد ترک فلک خونریز
دست و پیش شمشیر تیز این ستمگر فتنه انگیز سعدی را از پای گریز
بر گرفته اوقات خوش میگذارد و رنجی که از درد جدا رفت جناب
شفقت مآب ندارد لهذا مکلف اوقات جامع الحسنات ملازمان
که زیاده تر غبار ملال را با صفای حال بر اختلال این شکسته بال که با فواه
عامه گوشزد رسید جناب شود بر دامن دل اشراق منزل راه ندادهٔ
از عندلیب گل شده بهشت بری و از مهجور جگر خون گشته به صلاح
خبر می‌شکلی وه خاطر عاطر باشند تدابیر کلکته که بذریعه برادر صاحب
قبله شده بود اثری نبخشید اکنون فقط فکر گذرانیدن سوال
مسطور الا در صاحب بهادر باقی است اثر بخش حقیقی تاثیری دران کرامت
فرماید بعضی مضطربان موضع [illegible] که بامید [illegible] راقم آثم در عشرهٔ محرم
الحرام باحتمال ملاقات وارد اله آباد شده بودند از عدم منظوری
کلار ... محروم از مشاهدهٔ ظاهری مراجعت بقیام گاه

کردند باقی حال زبانی سید امیر علی واضح رای عالی خواهد شد
زیاده چه گزارش رود

رقعه بیست و سوم

بنام حسین علیخان خلف امین الدوله نائب رئیس فرخ آباد
خانصاحب والاشان منیع المکان سلامت بعد تادیه حمد و
ثنای منعمی که گوشه نشین حصیر تکیه گاه توکلش مستغنی
از تکلفات مصنوعی بوده بو نفع آزادوستی فارغبال و بادفروشان
نخوت و کبر از نتیجه سموم جبار پیش بعد وقوع گوشمال مبتلای
طوق لعن و نکال مثنوی ز شیطان بود نخوت و سرکشی
خدا را ازین شیوه نبود خوشی به پیش نگارندهٔ کائنات
تذلل بود بهترین صفات خوشا حال آن بندهٔ سرفراز
که جوید ز افتادگی امتیاز + حرفی چند از قلم زبان بزبان
قلم می آرد که غرض کلی از ایجاد عرض وجوهر وابداع روح و پیکر
شناخت سبب از جزو کل ودریافت صانع خار و گل است
هر که ادراک این دقیقه نماید از عهدهٔ فهم انسانیت برآید

ظاهر است که هر که شناخت خود نکرده جادهٔ عرفان چه سان تواند
سلوک شاهراه وجدان چگونه تواند نمود درین مسلک روشن
تقرب طریق الی الله است وبرین دعوی عقل شاهد و فحوای من عرف
نفسه فقد عرف ربه گواه بنابران لازم است که هر کس خود را
شناخته باشد و کسیکه خود را شناخته لامحاله از پایه خود اندازه
برداشته و پلهٔ خویش سنجیده و در کار خود شمار گرفته و بر حساب خود
وارسیده فهم قدر و مقدار خود کماینبغی نموده باشد پس پای مساوات
از گلیم کوتاه دراز نکشد و طبل زیاده سری بر بام سبکی بزرگی و ناحفاظی
نزند و با وجود عدم بصارت خویشتن را بچشم دیگران دیدن دیده
خفاش هر دم بر تو آفتاب نگریستن و با دست و بنان بریده انگشت بر
مرتبهٔ والا نهادن عالی نسب گذاشتن و خود را امیر کبیر شمرده داشتن
بفتوای خرد انصاف گزین مستلزم شناختن خود است که خدا ناشناسی
با خدا انکار است لازم دارد باری از همه بتصدیع زبان خامه و خراش
عارض یا سبب تضییع اوقات است که دو قطعه مکاتبات مرسله سامی
بنام خاکسار گمنام وصول نمود القابه که از فرط غرور نسبت بخاکی نشین مجهول

از تراکم سحاب قلم تراوش پذیر رقم شده بود چون باران
بی محل در موسم گذشته بهار غبار اندود دیدهٔ حقیقت گردید صریر
عندلیب خامهٔ اخلاص خیز مستعد آن بود که بمقتضای جواب ترکی
به ترکی پاسخ مراسله بهمان ضمایر و القاب از طرف هم چون
صدای کنبد بر گردد بیت درودم رسانی رسانم درود
بپایی ببپایم زگنبد فرود * لیکن اتماماً للحجت ازان مکاره چشم
پوشیده فقط برای انتباه حق فراموشان گمراه کوشیده شد
در ضمیر باد که در ملل اسلام قوم سادات بنی فاطمه علیها السلام از بهترین
اقوام مفخر الانام و ذوی المجد و الاکرام اند که بر دیگر سادات علویه و
ذوالانساب قریشیه تفاخر و امتیاز دارند چه جای مغول و افاغنه و جمیع
صنوف لشکر ها تو که ایمان خود ها را از رعایای سادات و بادو تبار را
آقای خود میدانند مخصوص قوم افاغنه که از تخصیص ارادت ترجیح بر صنفهای
دیگر دارند و مقابله سیدی بادشاه اقوام دیگر زبان حال را از غیرت بکلی
دور از نمک شناسی و خود را الغرور و حکمت د جاه سلطنت نمی ستایند و
فی زماننا هم بربان مهر پرتو ان وجود مسعود شاه جم جاه بادشاه

ایران در حفظ اواب نسبت قبله و کعبه سید نا و مولانا میر سید محمد مجتهد
است وای بر کسیکه از ثروت و سطوت ظاهری کام محروم و معذور
و در قومیت بخشش از اقنائی بوده باشد پس جناب کسی را چه
یارای لاف و گزاف و کدام شیرونی مقاومت با صحاب اشرف الاشراف
قومیت جناب انجه بست بفرط اعلان مستغنی الاظهار و حیثیت صوریه
و استطاعت معنویه و در فیض رسانی ابنای روزگار بر ضمیر منجلی نظیر
آشکار و حال دیگری هم که بعلاوه ائمه اطهار منتهی بجناب سید الابرار
علیه و علیهم الصلوة است افتاب اشتهار و ماهتاب ظاهر دولت قناعت
و توکل منت کش اصحاب دول و ارباب دغل هیچگونه نیست و نه کارهای
دنیر برکات همه یکسر جناب را مسلم مانده پس با اینهمه مراتب اگر پایندگی
سلسله اسلام قایم است دست نارسا از آستین جسارت
بارتکاب گریبان گیری خاکساران برآوردن و بد است خود گوی سبقت
از میدان ربودن و چشم غیرت پوشیده همه ها را بیک چشم دیدن
و عقاب نوس خیال بیهوده سرودی و بالش هنری آرمیدن بدیده
ارباب انصاف قبیح تر از آن فعلی نباشد اگر سرمایه میراث پدری

باعث پندار در آشفته سری بوده باشد کسی اگر از بضاعت
با تحت ملازمان مطلب و غرضی نیست چه پیرو کار و این سرمایه
برای مستغنیان بی پروا سبب رفع و ناز اعتبار لباس فرومایگان
که در پیش کهنه رابطه بمنصب قارونی رسیده اند و آخر کار
بمقابله موسی صفتان طور تجلی مراتب رخت هستی بقعر مذلت
و انفعال و حضیض نکبت و نکال کشیده اند * رباعی ای صاحب من
همسری آسان نبود هنگامه نان مایدهٔ جان نبود + بر سر کف
آبی که کند باد گذر موجی دارد ولیکه عمان نبود + بحرف و صوت
صیت بلند نامی رفیع نتوان ساخت و از رگ گلو میل گردن
سروری نباید افراخت از بلندی آواز آوازه بلند نشود و در بام
نامی کوس خودکامی صدا ندهد و از تحسین خویش آمد گویان
از خود راضی نباید بود و در روزگار حرف گنگ زبانان نباید نمود
و از کادکاو پوستینیان کهنه که مغز را از پوست نمیدانند
بهیچ حساب خود را از اولی الالباب نتوان شمرد و بواه واه تیره
درونان قهوه خانه که سفید از سیاه نشناسند لباس عالی دستگاهی

در شهرستان روشناسی نباید گسترده سامری گردیدن
کلیم کلاهان سر دوش شستر که ید بیضا از جیب دوات و آستین
قلم بر می آرند دلیل گوسالگی است و دجال شدن مسیح نفسان
قدسی انفاس که بیکدم در کالبد صد مرده هزار ساله جان میدمند
بر همان کوته منشی و خری اگر طرز تحریر آید مسبب و پاس ایمان
منظور باشد تکلیف* زه لسان خامه باید بود و الا بیداد بر مداد
و خامه و قرطاس نفرموده ابواب ملال بر روی جانبین باید گشود
بالفعل نظر بر اینکه پاسخ نامه چون جواب سلام واجب است و نیز
بلحاظ آنکه اگر مزاج وهاج بهمین سجیه رضیه عادی است مبادا که
از دیگری سر رشتش بطور تازه بروز یابد بر روی قلم آمد* بر رسولان
بلاغ باشد و بس* آینده اختیار بقبضهٔ اقتدار است فاعتبروا
یا اولی الابصار الله و بس پروای ندارم بهیچکس زیاده ابرام نرفت

رقعهٔ بیست و چهارم ۲۴

امروز که پانزدهم ماه ربیع الاول روز جمعه است مکتوب کلفت اسلوب
مشعر اشتکال مهجوری بیرستاد خلف العزیز القدر موسومه رسید

علی حسین خان موصول مطالعه شده بود حسرت زاید باغ و دماغ را
تا شگفتگی رسانید دنیا طرفه دار المحن است که نفسی برای متنفسی
آسایش نفس برآری نیست اگرچه این صدمه حقیقتاً و مجازاً باعث
سوهان جگر آن عم عزیز القدر لیکن نیز هم آنرا از خوبی طالع شوریده
خود رسیده اند که خود اگرچه بانواع مکروهات مبتلا است لیکن از فلک
بیمروت تا حال از صعوبات اخبار دوستان قریب و بعید محفوظ
بوده است الحال اسبابی دل فرسای چرخ سنگین دل بر نهجیکه
تعلق از مشاهده دیده بلاکشیده داشت و وارد اکتفا نکرده اخبار
متوحشه وحشت آثار مصیبت دوستان را سنگ سماع ساخت
دریغ از نوخیزی طفل متوفی و افسوس بر حال ملالت اشتمال ایشانست
که درین سن و سال که احصال چنین نعمت فرخنده مال در معرض
زوال است بیداد چرخ جفاکار بدینطور پامال ساخت از انجا که دوای
این درد بیدرمان جز از صبر نیست و علاج دل شکسته بمومیائی
شکیب اولی که ذریعه رضای مولی است او تعالی تلافی ایام
مافات به نعم البدل فرماید زیاده چه

رقعه بیست و پنجم

برخوردار سعادت اساس میر عباس حفظه الله تعالی حمد وافر بجناب توانا را

که زبان عالم را سپاس از ادای شکر انعام خویش بدعای صحت

عزیزان مصروف داشته در وسعت کاه دل که جولانگاه صد هزار خیالات

خیال چند در چند است سبحه صبر و تسلیم گماشته امر مطالب را که دریایی

مضامین بسیار در تلاطم دارد اجازت ترشح چند قطره مدعا نمیدهد

که عالم از نمیمه موسومه جناب مشفقی میر عرب صاحب واضح رای الفت اقتضا

خواهد شد بهر کیف رنجی که دارم از فراق یاران همدم است والا گوشه

نشینی تنهایی و صحرا نوردی عالم بی پروایی را از امتحان فلک چه غم است

گاهی یاد گلشن صحبت اصحاب محبت از اشک حسرت معموری خونابه

دیده الم کشیده می پردازد و گهی خار خیال مفارقت ارباب صحبت

بدامن جگر جراحت رسیده خلشی میسازد فرد یارب چه خجسته

بود محبت که من ازو یک قطره آب خوردم و دریا گریستم و از تغافلی

پای استقلال این بی سر و پا اضمحلال پذیر قرار دوستان و عزیزان را

از دولت بی زوال کامگار داراد اگر بعد بعد قلم فرسا نهاد شوا نباشد

منجر بر شست صحائف سرور افزای خاطر نگران باشند زیاده ابرام است

۲۶
رقعه بیست و ششم

غنچه اگر گوئی فاخته دل باختم دم سردی حسرت فراق ذریعه زبانه

آتشین ترانه مناقب عنادل سراپا اشتیاق یعنی رعنا شمشاد

لب جوی ریاض مروت و مردانگی گل چمنستان فتوت و فرزانگی

وصله الدالی با متیاه بسته بندی ثنا یی چمن پرور گلشن

ایجاد دشکوه که اگر شد باد فراموشی یاران غمگسار غنچه خاطر

هوا خواهان را افسرده مرجا یوسی ساخته یک امیدی فصل

نوازش استمالت دل پر داغ را از چمن گلگشت گلزار خیال هزاران

گلهای پژمرده هم دامان اعمال در دسته بندیها دستی نواخته بار صاحب

سلام مسنون با استشمام مشام سو استدیکی ابلاغ نموده

پرسش احوال مدعا برگ دیار تفصیل مضمون این بیت

مصرع حسب حال ع دل جای تو شد وگرنه پر خون کنمش

در دیده توئی وگرنه جیحون کنمش امید وصال تست جان را ورنه

از تن بهزار حیله بیرون کنمش + می افزاید دیگر اعتراز نیم

رونق افزائی جناب به آرایش رویش تحصیلداری ساخت
پرگنه سهسرام باعث ابتسام ازهار مراد جمهور رعایا و منشرح صدور ابرار
فرحت آثار هنگام اقدام شرف التیام خدام در اله آباد است باغبان
قدر نخل آرزوی آن تازه بهار به نوازش و منش را زیاده ازین ازدیاد
قدر و منزلت سرسبز و شاداب کناد و نغمهٔ تهنیت عندلیبان بیان
آزادگان استغنا را به پیرایهٔ اجابت گوش رغبت دهاد قادر داد خان
نامی شخصی که از دوستان یکی از رفیقان هم نفس این خاک نشین
بوده سرانه سنج مهر دستی مسمی علیشیر خان لسرشتی در زمرهٔ
تحصیلداری پرگنه سهسرام سابق منسلک بوده در عهد حکومت مشفقی
منشی علی رضا صاحب به رخصت چند ماه در خانه آمده از علالت در میعاد
رخصت حاضر شدن نتوانست و بجای او دیگری منصوب شد اکنون
عذر عارضه بر طرف و نوید تشریف آوری ملازمان به حکم روائی پرگنه مذکور
گوش رس او شده به صفای ضمیر اعطا اتحاد یکه زین پیش آهنگ
کاروان پیوستگی الخدمت داعی البرکت منضبط است به واسطه
تعارف و دوستی که درین ولا بالمشافه این مشت خس اند مستدعی

سفارشش درسجالی سرشته خواهد شد ازانجا که حسنات باقتضای
جوهر فطری مقتضی رحم بیچارگان کوی ناکامی است اگر مصداق
و اما السائل فلا تنهر ناخن الطاف سامی عقدهٔ کارش کشاید
دعای ازدیاد ثروت وجاه اولیاے گرامی ورد زبان او و باعث
منت پذیری این هیچکاره یاده گو متصور بیت اگر کار یک بی
سامان شود ز دریای لطفت چه نقصان شود

رقعهٔ بیست و ششم

بعد تقدیس قدوسی که پای اداره را تا بساط پس کوشهٔ بیکسی
رسانیده و این هیچکاره را بر جادهٔ قناعت مستقیم کرده است
و پس از سلام مسنون و تمنای مکنون خلاصه نگار مدعا است
مژدهٔ صحت و اعتدال عنصر لطیف از خط اسمی برادرم میرجان صاحب
دریافته طمانینت اندوز شدم و حال این سرگشتهٔ وادی حرمان
بدستور است هنوز از طرف فرخ آباد خبر گرفتن سوال بحضور
جناب لارڈ صاحب که بیش ازین مکنون خاطر شفیقان عطوفت نمود
نیافته ام اگر او تعالی آن نخل امید را ثمری دهد شام ناکامی را بسحر

خواہد بخشید اطلاع لب سامی خدمت کردہ خواہد شد و الا حالیکہ دارم

دارم و سپاس گزار پروردگارم گاہ گاہی از نوید عافیت طبع

الطف این مہجور گوشہ نشین را ہم مسرور فرمودہ باشند

زیادہ چہ تصدیعہ دہد

رقعہ بیست و ہشتم

میر صاحب مہربان عزیز از جان جمیل الخصائل دلاور دمان غمخوار

منہا ایشان سبحان حفظہ اللہ تعالیٰ عن شرور الدوران عنوان صحیفہ

بیان را انجا و سپاس واجب الوجود یکہ صبر را مونس گوشہ

نشینان کنج بیکسی ساختہ و حالت بیکسی را ابتحاجر فریادرسی

نورجشم ارایش دادہ بعد شرح تمنای وصال فرخندہ اشتمال کہ

جامع المتفرقین باشد سریع از منہ سیار در روہ مطلب نہادہ از انجا

ترک چرخ جفا کار از سالہا سال در کمین کین این اندہ گمین تیر

در کمان و بوقلمونی روزگار غدار باشش دستی نیرنگی تازہ شعلہ

افروز کاشانہ جان است ما در اتعطل سالہ اگردش سفر

برعایہ الہ آباد بعد الت بہشورہ و از بہشورہ بمحکمہ عدالت ضلع

الہ آباد اول بداغ مفارقت قدوم رسیده دارین غفر الله لها مبتلا گشت
و یک هفته و در فکر رسانیدن نعش مقدسه آن مغفوره در الہ آباد
حسب وصیت جناب محمد رضا مرحوم از عدم دستیاب شدن کهاران
و علاوه مسلمان که متحمل احتمال صندوق تابوت توانند شد انداخت
بعد خرابی که مبتلاش زیاده از دو ماه چند کس همراه رسیدند به هر روانگی
تابوت نعش آورده خود هم بمعیت جنازه جناب مبرور تا الہ آباد
سعادت اندوز گردیدن شد روز ورود الہ آباد که پانزدهم ذیقعده بود تا شام
تجهیز نعش مقدسه پرداخته بعد فارغ شدن در اول شب راه سپر گردید صبح
آن با منشای خبر صدور حکم مقدمه مشمول از صدر نثر و صاحب مجسٹریٹ ضلع
الہ آباد حاضر حضور حاکم اپیل عدالت شد همینکه حال حاضر شدم بر حاکم موصوف
حالی شد فی الفور طلب فرموده از حکم اصحاب صدر اعلان فرمودند که مقدمات
شما که باختلاف رای روانه صدر عدالت شده بودند در دو مقدمه
بحکم بریت شد و در مقدمه سوم به ثبوت جرم هزار روپیه جرمانه و میعاد
قید یکساله بر شما و پانصد روپیه جرمانه و قید یکسال بمیر قلندر بخش
حکم رسیده و در صورت عدم ادای زر جرمانه میعاد قید یک یک سال

برای هر دو کسان زیاده خواهد شد و از همان روز این ملا کشن در
محبس عدالت دیوانی مقید است اگرچه جور فلک بر جفاهای سابق
که بکثرت زیر بار بپاهای ایام معطل حالتی باقی نگذاشته بود اکتفا نکرده این
آفت بران افزود لیکن الحمد لله که زبان عجز بیان ثناگوی داور
حقیقی و قلب شکر پرداز منعم تحقیقی است و نظر بر سیئات اعمال
خود را سزاوار جزای شدید تر ازینها انگاشته نوعی مهلت خود را با
از رحمت نامتناهی جناب الهی میسازد و متوکل علی الله المستعان خود را
محکوم رضای قضا میداند و رنجی که باقتضای بشریت حاصل است از ندامت و ملامت
برادران و دوستان و اضطرار بعضی وابستگان درین افتاده است که هر یک را
بسنوح این سانحه از باعث این بد نصیب کدورتی حاصل است و راقم ازین جهت
به لجهٔ انفعال و خجالت واصل برادر صاحب مهربان عزیز از جان میر جان صاحب
نعل در آتش انداخته هر روز باستمالت دل بسمل تشریف می آرند و مشفقی میر
محبوب صاحب درین ایام بارش از چندی بدیدن این نادیدنی رونق افزای
الله آباد شده اند نور چشمان سید امیر علی و سید اکبر علی که بخصوص برادر صاحب
قبله منشی میر شرف علی صاحب حاضر بودند سید امیر علی حاضر باش حضور

صاحب کلکتر بهادر ضلع فرخ آباد بقائم مقامی عهدهٔ سشن ججی داری میر

میر اکبر علی در کچهری بورد حاضر می باشند از فرخ آباد رسیده اکثر بملاقات

این هیچکاره میرسند و برادران و بعضی عزیزان مهجور در اهالی ا[سبیت]

که باعث ترحم تماشائیان است برادر صاحب قبله میر مشرف علی انصاحب

تدبیرها در استخلاص این خاک نشین از سعی اعزهٔ روزگار بحضور صاحب گورنر

جنرل بهادر و صاحبان عدالت نظامت از امداد دست و قلم و اصراف زر خطیر

آزموده اند تا ثیرش بر اثر بخشش حقیقی است محبت صحیفه سامی متضمن تعزیت جناب

مرشد مغفور در عین تردد و بعزم سفر اله آباد رسیده بود فرصت تحریر

نیافتم خصوصاً در وقت روانگی خط مشفقی میر محب صاحب از روانگی خط جناب سامی ان

هم مطلع نشدم لهذا اکثر میر یار بخش در حضور تراخی افتاد اکنون که خط ادیم

میر جان صاحب روانه شد دو کلمه از ماجرای سرگذشت بر زبان قلم

رفت زیاده والسلام

رقعه بیست و نهم

جواب پرسش جگر غلطیده تمکسود پارهٔ الماس بخور رسن اواده سر اسکاه

سنبهل یاس سرخورده سعادت اساس میر عباس حفظه الله تعالی زیان

خاصه را اول بلباس مقصود برحق کرطلسم کده رنج و مصائب را بکلید
مصابرت قفل کشائی نموده و بر روی اصحاب تسلیم در های گنجینهٔ اجر
جمیل بمصداق کریمهٔ ان الله مع الصابرین کشوده آبروی قوت باقی
داده و پس ازان دفتر نسخ اشتیاق دیدار بیست آثار که وصل
المهجورین با سعد اوقات مختصر سازد کشاده بعد از تهیهٔ رافعیهٔ فتح خاطر
عزیز میکرداند محبت رساله سعادت مقاله با نسخ رقیمه یا بند دوام بلا
هبت و چهارم ذیحجه رسید وازکدورت طبع نازک که از سبب این سوخته
جان سموم جفای فلک عائد حال است آگاه نیابد چون آن برخوردار را
نسبت خاص از الفت و خلاص با این سرشت خاک است هر چه تعلق خاطر
برنگارند سزا و بجا است مگر چون این معترف الذنوب نظر بر قبائح
اقوال و افعال نکوهیده خویش خود را سزاوار ضیق النفس میداند در هر حال
شاکر خالق اکبر بوده شکر پردازی و اورد ادکر تقدیم میرساند
رحمت نامتناهی او تعالی شانه مکافات این دار المحن را تلافی غفران اخروی
سازد از انجا که بجز درد دوری عزیزان رنجی ندارم امید از جان که درد
ملال و اغبرا بر خاطر نیز آکنده خود را نه نهد هر گاه اقتضای مرحمت را ممکن

حقیقی خواهد بود از شکنجهٔ بلا خواهد رها شد بعضی بزرگان تدبیر تام در
استخلاص این سوره آفات فرموده اند مشیت ایزدی موفق نتایج
آن باد لازمهٔ محبت آنکه گاهی از حال گوشه نشینان کنج تنهائی
یاد فرما باشند مبالغ مرسله انجناب عزیز خرد برادر صاحب عزیز مهربان
میر جان صاحب رسید و برادر صاحب موصوف فکرها در آن باب فرموده اند
انشاء الله تعالی متفرق الفواد خواهد شد زیاده عمر باد

رقعه سیم ۳

نواب صاحب والا مناقب عالیمقدار زیب دهندهٔ سجاده تمکین و وقار رونق افزای
نظم سلطنت ابد پایدار تقویت بخشای هواخواهان بنیان شعار دام عنایاتهم
وحشتنامه بعد تحمید حضرت باری عز اسمه که مومنین را بنعم آفاقی
کونین سعادت سرمدی بخشیده در روز عاشورا ستم رسیده نظر بر مصائب جناب
اباعبدالله الحسین علیه السلام جدا الامان مصائب کشیده بدیده خلوص نیاز را
تشکیک محفل ایالت منزل ساخته عرضه میدهد انجاکه چرخ مشعبد کین آئین
مومنین و صد ایذای دلهای خسته است طرفه شعبده انگیخت که رشتهٔ
صبر و قرار در هم گسیخت تبیین اجمال آنکه فلان بنده زاده که بعمر چهار سالگی

نثار میشود و این سرا باد در دو دور اولاد ذکور فرد بود از عارضهٔ جیچک عشرهٔ
محرم الحرام ودیعت حیات بخازن قضا سپرده زیر قدم جناب حضرت علی اصغر
علیه التحیة والسلام فائز شد و عالمی در چشم مادرش تیره گردید و پنجم ماه مذکور
روز وقوع این حادثه از خط فرخ آباد باین محزون خبر رسید چه خبر از خود بیخبر
ساخت و کثرت اضطرار باستلاب حواس خمسه پرداخت اندوه فراق آن سیارهٔ
اوج بقا کم طرف فکر قیام مجلس عزای جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا که از [illegible]
[illegible] و دیر چه خانه مهیا نشد و اهتمام آن بسبب ورود مستمند در بیت السلطنت
لکهنو بوابستگی علائق اشتغاله عبادت از والدهٔ آن جان نثار مراقد صغر از دست
[illegible] بلا است متعلق گذاشته از انصرام مهام معمول مطمئن بود زیاده سبب اضطرار
خاطر افسرده گردید که اینها در آن صدمه از خود فراموش بوده باشند تقدیم
شرایط نیاز وغیره در برپا داشتن عزای امام مظلوم علیه السلام بچه نوع نشدنی
بوده [illegible] فوت چنین رسم سعادت التزام مطعونی نظر عوام و محرومی سعادت
از لوازم عزای امام همام علیه السلام سبب خجالت و انفعال برای دوام مقصود
است ازین فکرها ناگاه زیاده تر مضطرب شده بخیال آنکه اگر برای یک دو
شب هم خطرا نشد ز اهتمام مجلس مولای ثقلین نشود تلافی لیالی مافات ممکن

و الا داغ ندامت حسرت العمر زائل شدنی نیست چار و ناچار در آن اضطراب
احوال و ارتحال را در انجا گذاشته بدون تودیع جناب جلیل ذات گرامی
فرخ آباد شد مگر تا هم اطلاع روانگی را بگزارش میرزا [illegible] علیخان اهل
نمود که با التماس شان سمع مبارک رسیده باشد باری آن جد و جهد بکار آمد
که در اواخر شبهای عشره محرم به تفاخر باب اهتمام محفل عزای امام مظلوم
وحشت پرور دل مغموم شد که در اینجا شرایف قدم گذاری مجلسیان
نوعی تقدیم لوازم نیاز شب عاشر و عمل روز عاشوره و تقریب سوم و غیره
حسب معمول به تتمیم رسید اکنون شریک مصائب سانحه فکر فرسا با حسرت
گشته کاهی غربت سرا هر چند هوس آسایش دنیوی ندارد لیکن [illegible] بعد
حاضر باشی حضور حضرت قدر قدرت بعد عشره محرم مدار رشاد پرور پرسش
به بقای چند نفوس باقیمانده حیات مستعار در آن سرکار جلالت و [illegible]
پرور کار بود لهذا متکلف اوقات جامع الحسنات ملازمان است که اگر
همین عنایت عالی امیدی سریع الحصول منظور باشد بعد هفته عشره
عزم انصراف نموده خود را فایز خدمت وافی الافادت سازد و الا اسباب
و متوسلانی که در اینجا بعجلت روانگی انطرف گذاشته است طلبیده

قیام بندہ میر گنج کرب مذکور شد از راہ نوازش قدیمانہ مترتب صدور جواب

عریضہ بندہ است زیادہ بجز اینست وکامرانی زیادہ السرور باد

رقعہ سی و یکم

میر صاحب مشفق مکرم اخلاق مجسم زید اشفاقہ بعد تقدیس و تحمید بیان ف

الدّ موسلے کہ بہمین توفیقش چشم نمناک غم جناب سید الشہدا علیہ التحیۃ

والثنا چون کشتی نوح زورق نجات و مستغرق دریای شکر عزای مظلوم

دشت کربلا باعث حصول امن و امان از طوفان بلاخیز آفات است بعد بہ سلام

مسنون رہ بنکش انجمن اتحاد مونس ساختہ مکلف مطالعہ لامعہ است

و ملک بتغیر و تبدیل چرخ دوار مقامی را کہ بوجود مسعود ارباب ایمان از مجالس

مجالس عزای جناب سید الشہدا علیہ السلام در عشرہ محرم الحرام دار الامان

جہان بود و بکثرت اذکار ذاکرین کہ محل فضای خواطر مومنین از ارباب شک

ماتم امام ہمام صلوٰۃ اللہ علیہ باشمار ثواب جبریل در سرسبزی و شادابی رشک

نونہال روضہ رضوان می نمود اکنون بالعکس آن نہ ذکری از ذاکرین و نہ وجود

از مومنین و نہ مجلس از تعزیت امام مبین است چشمیکہ در سوالف ایام چنان دیدہ

باشد الحال چہ بیند و دلی کہ سابق بماتم شاہ شہیدان بخون جگر

علاحده باشد چه آسایش گزیند طرفه لطفی برروی کار رست
که بوابستگی رشته که جولانه پایی آزاد است پای فرار ازین جست که
لنگ و دور از اقامت از محرومی شرف شمول محافل تعزیت که بدون آن
از دو قطره دانه اشکی از تیغ جفای نیرنگ چرخ خونریز که برای همچو ما
گنهگاران به ازان وسیله نجاتی منظور نمی اید محروم خواهد ماند دل تنگ
سفے جای نشستن است ونی پای گریز ناچار استم که در بعض شبها
از لیالی عشره محرمه در شهر رسیده مفتخر اندوز مجلس جناب مولا
خود علیه الصلوة نیز شوم چون گوش رغبت انما مشتاق اصغای
اذکار مصائب شهدای کربلا علیهم التحیة والثنا و چشم تمنا لب تشنه
نذری دیگر است و رجحان این قسم ارباب ظاهر اند و لهذا نواب مستطاب
است اگرچه مجالس عزای مولای کونین وقف مومنین دیر از بعد
تعرض حجاب است لیکن تاهم برای بوریا نشینان کنج انزوا حاضر شدن
محافل اغنیا بدون تعارف باسبق محل حجاب   فرد   بلبل زادب
پا نه نهد در صف گلزار   تا گل بطلبکاری او لب نگشاید   هر چند بنا
قدیما بزرگان این تنگ خاندان از دودمان ذوی الاحتشام جناب

نواب مستغنی عن الالقاب مستغنی از استجازت و استمزاج است که هر یک نقد ازمنه خجسته لیهای ایام ماضیه آن کاشانه حشمت را خانه امید خود دانسته تکلف مغایرت ندارد لیکن چون بالذات کامی شرف اندوز حضوری نگشته بند اندکه این تقریب را به زبان فصاحت بیان سامی گذاشته مکلف است که از خلاصه مکنون این صاف دردن که مبرا از آلودگی عرائض دنیوی است بحضور جناب مفخر الله گذارش کرده بعد استمزاج براقم مذنب اطلاع فرمایند که اول بهره مند افاده حضور گردیده من بعد اگر اتفاق شود دراواخر شبهای عشره محترمه سعادت اندوز استماع ذکر آقای کونین و تفاخر باب ماتم آن امام دارین بلاحجاب ظاهری شده باشد زیاده والسلام خیر ختام

رقعه سی و دوم

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان میر رحیم علی صاحب سلمه عندلیب نالان شکیب گلزار تمنا متحرک نغمه سرائی حکایات یاد الطاف شریف گردیده و طائر اشتیاق را در نزهتکده خاطر نگران جلوه طاوسی بخشیده منقار طوطی ناطقه زبان خامه بشکر ریز مذاق مدعا مسا زد هدهد مژده رسان منتظران

اعنی نگارین تحفه فرحت توامان مجموعه غزل فارسی و هندی همین موسوم
رحمت افزای دل مضمحل شد غزالهٔ غزل فارسی که از مرغزار فکر رسای
سامی سر زده درستی الفاظ و چابکی معانی آماده حبیب و خرد
عادل ابیات غزل هندی که از لبستان سحر آفرین ذهن ذکای گرامی سر زده
همگی در شکرستان فصاحت غلغله انگیز تعالی شانه های مکالمه فرخ
بیانان را بمطارق گوشه نشینان قاف سخن سنجی و نکته دانی سایه
افکن فیض ملا را و در زمین فارسی احتمال است که غزل راقم هم در دیوان
یافته شود که شاید مطلعش این است بیت رحمش بدل نگارین نیست
دل در کف اختیار من نیست ور در اینجا نباشد از اینجا تلاش دیده
ارسال داشته خواهد شد زیاده چه

رقعهٔ سی و سوم

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان سلمه الله تعالی جوهر خیال را آیینه دار
گوهر جمال قمر تمثال گردانیده و مصقله اشتیاق جلای جلوه دید
معاینه روحانی را به رتبه فروغ مشاهده جسمانی رسانیده سطح
سنجل صفحه را بریحانه شواهد مدعا سپاس زده است تشاکل موانست

آنچه استاد ازل گفت همان می گوییم بعضی ز طارف بر سیر چمن علویه

ثبت است که سنگ سماع سامعان خواهد شد زیاده در اسلام مستجمل

ضمیر خورشید نظیر از گرد کدورت مصفا باد

رقعه سی و چهارم ۳۴

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان میر رحم علی صاحب سلمه شعله جواله

شوق نافوق را آب تسلّی نشنی امید وصال منطفی ساخته زبان خامه را زبان

خبر مدعا مسیا زد صحیفه رنگین سعد عنبرهای نو شکفته که از بار رفته بهین برات

چهره افروز عالم شهود شده بود رفع پریشانی نائره انتظار لمعه و روز افکنده

بیت نامه از یار جگر سوز رسید شام غم را شب نوروز رسید چو حافظ

زهی آتشکده سینه بر داغ داغهای گلزار خلیل در ساحل امید

رشحات مصدوقه قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و تماشای نخلها

رنگینش دلهای بی سیاران و لاله زار چمن جنت و نیز ساحل صلات انبساط

ترویج دریچهای جنات النعیم اشعه بوارق نظمش بسان شعلهای مسلسل

مربوط با فراخی معانی و شگفته خوشتر بهار نه مدهشا درخشیدن اینکه هم دیدن آنها میسر

مستغنی از دلگرم اشتعالک محبوب ... الهی ... [illegible]

ازگل‌ها رستی چون تخیل چراغان عالم نور و اشعار آبدارش برای ظلمت
خانهٔ قلوب مشتاقان سرمایه تجلای طور الغرض مطالعهٔ تناسب سراپا متناسب
هر لفظش خاشاک افسردگی را در کانون دل با اشتعال نوائر درد بر سینه که خجسته شاهد
شاهد هر حرفش بمفوراب و تاب از کرم تابی چهره فروزان خاطر جگر سوختگان
را باغ باغ خجسته این دل برشسته هم سواد دو غزل از دود جگر سوخته بر مرتب
پرداخته و پروانگی جناب شمع گوشهٔ بساط محفل انس ساخته که یکی از آن
تتبع نصفت ذات سامی رود و می چشم براه گلریزی فکر طبع گرامی است
غزل اولین زمین نو ایجاد نیفشه هم ردیف در همان قوافی و غزل ثانی
گلریز شعلهٔ تجرد و قاعده اتفاقی است امید که شعاع آفتاب طبع رسای سامی هم رخ
برتابد و چهره شاهد غزل دوم هم بفر تابش راقم جلوه درخشانی یابد مصباح
طریق یکتائی و یکتادلی پرتو انداز ضمائر حاجتمندان باد

رقعهٔ سی و پنجم

صحیفه بسجل ضمیر قمر نظیر وصله الله الی ما تمناه که آئینه دل اشتیاق منزل را
عکس پذیر شوارق قلوب صفوت اسلوب پرتو نمایان کوثر مصادقت و صفا
زدودهای مرآت ضمیر صافی تخمیر گردانیده سطایع صفایح مدعا را مستعد اظهار

خامه براعت توضیح میدید رنگین صحیفه انتحا دلطیفه که از آبداری بدیع فضای
بین السطورش چشمه تنویر مهر منیر را بیضه در شکست و در اقتباس
انوار لآلی متلالی مضامین فصاحت معمورش تشنه ذو القرنین آب زلال بیان
نسبت پرتو وصول افکنده لسان جام جهان نمای جمشید یا مانند جلوه صباحت
گل خورشید تماشاگاه نظر گردید اگرچه نظر بر همین که تلدیست کارگذاران
کچهری کلکتری با وصف آب در جگر داشتن که اگر خواهند آب بی افشار خورند
آب در دیده نداشته اند تا گل زخم غنچه مبهم امروز را امروز بر سینه صبح فردا
دیگر مسکینزانند خاطر فاترم در آب و آتش بود لیکن چون اظهار لالا بالکوبند
که تازه از معموره اله آباد رسیده اند بر چهره افروزی شاهد مقصود بانشسته
خانه حصول ما مول و قصد مراجعت سامی عنقریب به هنگام محمول بود زنگ زدای
کدورت خاطر شد که بارے تمثال تمنای آن یکتای عالم بی مثالی جلوه ادای
تشخص مراد و دستخوان شکستن سامی در تحصیل این کار آتش آب گشته لیکن
شانه این سروش صحت فروش را مانند صبح صادق فروغ صدق افشان داده
آب بر آئینه میزند در صورت تصدیق این نوید فرحت جاوید بیاض ظلمت کده
بلده اله آباد بودن آب در دهان سودن است اگر مصلحت وقت رخ نماید

ازان حیث که قدم بر دارند و تشریف آوری سلامی ارزانی و شمال

جانبان را از پی پیروی کار دارند زیاده در سلام اینه افضال فضل متعال جمیع

مطلوب مطالب صوری و معنوی باد

رقعهٔ سی و ششم بدو ستعالی درجه

سطوع طالع الجبل شهامت و جلالت ینبوع مربیع الجمل فخامت و ایالت

وسع الله اخلاقه عذرای مبین لسان قلم را بحلیه بادی الکلم سلام که

از راه دی مستزاد به سبالام صلی الله علیه وآله وسلم بهشت محلی ساخته لب اظهار را

بحرف مطلب سیاز دعوائق وصول حقایق آنایق را باین شایق شقایق

گلدسته حقایق سبعی معلوم نمیشود اگر استغنا و تغافل است تجویز بوجهی ندیده

شده باشد اشتباه این لازم بود که در صورت صحت بدرستی باعراض کردن

عدم وقوعش بصراحت بر احباب خود را معترا و صاف و ذکر باشکار دلتنگ نمایم

مهام سرکاری کما ینبغی است از وسعت اخلاق مرداد و بیرون سهنه را

شاد باد و السلام

رقعهٔ سی و هفتم

نور چشم سعادت نشان سرمایه حیات این ناتوان حفظه الله تعالی بعد از

واقعه در صبح باد مکتوب مرسله در عین حسرت اطمینان و تسکین از هجران
وصول رقائم ان طرف بتاریخ چهارم ربیع الثانی ممدوح آلمایش احدالزمان
فرحت حصول امر ضمیمه شوق ادای خدمت ساخت ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است
چون زمانه در خلت اگرچه فرصت بود برای دو سه روز در علاج عسر فرصت حرج اوقات
عزیز بالنوای مهمات ضروری الانصرام چند ان احتیاج نداشت حال اینجا الان کما
کان تصور سازند فقط زیاده عمر باد

رقعهٔ سی و هشتم

مسیحا نفسا سلمه نامه عیسی دم معجز نما کوی کشیدنی نفحه جان نواز در رقاب
وصول ومید چه نما کو که از بدو نشو نمود وجود فیضان خاص جاری و
انتفاع انواع انبساط در تنگنای خلقت عناصر طاری بساری گشت زار شوق
گزار چیدند و میزند محفوظا و خواطر را عنان انکام در ره تبر صد نفع نمایان محفوظ و در اغاز
نشو نما سبزی برکنایش و سایه نضارت نگاه نظاره نماد و در نحیکی تا نیر
دلپذیر هیش بسط انقباض دلها در بهارستان صحبت حریفان ظریف صغیر بنبسطین
در بواطن خوشبختانی حسرت اکثر مناقیر نغمه سنج بلبل و در هوای انتشار
خزان بخشم ظریفان لطیف سفل سوختند خامش جاده شهسوار تعلیمت گل

بوی فرحت الودش جستار رسان روح و ورود عنبر آمودش مخیج رباح
مقبوح اگر بسایند غبار سوده اش بر آسا تر الناس مزیل کسافت دماغ
و اگر پاره از ان در برگ پان تناول کنند لب و دهان بستعمل شنگ افزای
رنگینی باغ در خلوت احباب بهین جلیس و در جلوت اصحاب خوشتر جلیس
انیس نقالی شانه‌هاین یادآوری ذات مستغنی عن الصفات سامی را
از نیرنگی چرخ حقه باز مصون داراد

رقعهٔ سی و نهم

مهر صاحب مظهر لطف و کرم حمید الخصائل جمیل الشیم مجموعهٔ دانش و بینش
گوهر یکتای بحر آفرینش حرسه الله عن شرور الدهور الی یوم النشور بعد استحاف سلام
مسنون و استدعای مواصلت فرحت مشحون بوضوح ضمیر مودت تخمیر
مقرون باد اگرچه خلوص مودت قلبی محتاج مراسم عرفیه نیست که بر سبیل استمرار
تحریک یادآوری و یاددهی احدی من الجانبین لازم باشد نیز که هرگاه نقش
مودت و ولا مرتسم صفحهٔ ضمیر است یاد شفیقان در همه اوقات انیس و همدم
جان باکمال باقتضای خلاق عهم در جمیع حالات هم جلیس فاما مراسم تبلیغ
مکاتیب هم مقرر کردهٔ بزرگان اسلاف خالی از فواید مراد نیست که ورود

صحائف شرایف احباب هم مفرحی است که در حالتیکه وصول نفحات رسیده بدل و
و دماغ میرساند و بی اختیار برانگیخته انبساط مشام جان را معطر سازد
خصوص هرگاه تقریبی تحریک آن التزام گیرد که یادآوری تقریب و ذریعه
بسط بساط انشراح و محرک تقریب وسیله اینهمه انفراح گردید
که از جهت آن حصول این تفرج بظهور آمد تبیین این مقال آنکه میر وصی
علیصاحب یکی از یکتای جلالی که با راقم سوابق الفت دارند کرام مقدمه زوجه
میر سید علی مرحوم تجارتی شان در محکمه معدلت سامی دائر است نظر با
زبان ایشان احقاق حق را امیدوار و حقیقت حقیقی در حجاب غیب را
استتار که عالم الغیب را جز آن آگاهی باقی الحال حاکم محکمة المعاینه مقدمه مرقومه
و تحقق مراتبات از حاضر باشان فریقین اطلاع کماهی کرد میر وصی علیصاحب
بحال ارتباط راقم مذنب که بخدمت شریف تحقق دارد متکلف خط فقیر
بنام نامی شدند و این مهجور سفارش با اطلاق گذاشت مگر کتابت بستگی وسیله
موجب انشراح یادآوری خود انگاشت تا آنکه قلم برداشت و حرفی چند از حقائق حال خود
نگاشت و راستی قیمه بود و بمطالعه لامعه باعث مشکوری حاصل شد نشست
از نظر تصفیت اثر گرامی تشخیص مقدمه مرجوعه پیرایه صدق در شته باشد خود و

از پیشگاه انصاف خلعت امتیاز خواهد پوشید و الا از زلال مصفا از منابع
نصفت و عدالت خود بخود خواهد جوشید زیاده والسلام

رقعۂ چہلم

بخدمت شیخ مومن علی صاحب صدر امین ضلع کول شیخ صاحب شفیق
مکرم اخلاق مجسم حافظ اتحاد مخلص صداقت توام زبدة الطائفه محیط ناپیدا کنار
اخلاص و مودت را ابلاغ سلام و تحیه زینت بخشیده لنگر کش سواحل مدعا است
اگرچه یاد الطاف سامی جلوه آرای کاشانه دل محبت منزل بوده خاطر الفت
ماثر را مسرور میدارد لیکن چون از عرصه دراز سواد عنبرین نامه مسرت دیده
نگران نگشته لهذا چشم ظاهر هم مشتاق شواهد رقوم فرحت لزوم نمایق انیق
است بالفعل امریکه ذریعه تحریک قلم محبت رقم بیا ینح اخلاص نامه اینطرف باشد
آنست که مقدمه دعوی اولاد علی و محسن علی مدعیان که بنام وصی علی کماشتهٔ راه کا
مسماة قمر النساء زوجهٔ میر سید علی مدعا علیها و از محکمه نصفت سامی بود و
انجامش تراضی طرفین با دخال راضی نامه منتهی شده مقدمه از تنازع ملتوی ماند
چون مدعا علیها مذکوره موازی هشت بیگه ده بسوه اراضی معه نصف چاه بدست سید
هادی علی بعوض دو صد روپیه بیع کرده زرثمن وصول کرده بعد آن خبری تکمیل کنانید

محکمهٔ معدلت سامی تصفیهٔ حقوق بعمل آمده محل سخن آرای ارباب اغوا
باقی نماند و ظهور این معنی باندک توجه و تحریک قلم حکم سامی که در احقاق حقداران
جاری خواهد شد و رسیدن حق بحقداران و انسداد باب فساد مغویان
و موجب آسایش هر یک از حقداران و حفظ زیر باری میرهادی علی از استغاثه
بمحکمهٔ دیگر داخل جمیل سوای تشدید ابواب فتنه و باعث مشکوری مخلص بے ریا
خواهد بود فقط

رقعهٔ جمیل و یکم به امیر الکلاب حسین خانصاحب

میرزا صاحب جمیل الشیم جلیل المفاخر وحید العصر عدیم المعاصر زید احتشامہ
تحف تحیت و سلام را که زیب و زین مجالس سلام است عنوان کلام گردانیده
در دریچ خمول حسرت بفراموشی ملازمان که حسب فحوای این دو مصرع
بیت
گہ گریہ گہی نالہ گہی آه حزینم
از یاد که رفتم من بیدل که ندیمم
مسخر بودم سپاس یاد آوری را بفرحت کده بقصد الملاقات رسانیده
طوطی زبان خامه را شکر ریز شکر الطاف بیسار زد مطالب کامرانی در جناب
حاربست شاد مانی افزا منیقه عطوفت و شیقه متضمن بر اعتذار دیر رسی قافله کرام
بلحوق ثنیدن خاطر عاطر از عروض عوارض نسبت به بعض ارکان اعیان

وشد و بیرون کرده ظلمت پریشان بگلگشت دوده پیر کنات تحصیلدار آن
گلبانگ وصول بگوش نگران انداخت و مرارت شکایت را مبدل
بشهد حلاوت کام جان نشست فرد زهر شکایتم بلب شکر شکن
میشود گر بلب آشنا کنی خنده عذرخواه را هر چند فرحت حصول اتفاقا
صورت سرور گردید لیکن از انجا که فرحت را بارنج سر انجام کار است
چون گل که ضمیمه آتش خار است بوضوح ملالت از صحه و استکان این حشمت
خصوص شکایت فرموده‌اند که از علت که عبارت از نونهال سعید
الفعال حبیب عصمت مال است کلال و ملال عائد حال و به لسان طلب مستدعی
صحت و اعتدال از حضرت شافی ذوی الافضال و امید وصال از ست
تعالی شانه بیکر را شفای عاجل کرامت فرموده خیر سایه بیت
سرمایه جناب سلامت داشته کامران مقاصد از حسبنا زدوده چون
باب ملالت هم منتج به بشاشت است امید از بشیر قدم پیدا ام که گلشن
سبز وش بهجت نو بهت صحت و سویت آن جگر عزیز از سامع افروز شوم
حال این گوشه نشین آنکه چون ربط موافقت و مرافقت با ذات مستغنی
عن الصفات از نقوش صفحه الواح ابدیه است لازم شد که فقیر نیز بشیرا گشت

همدردی مساهمت نماید نصرت بخش الکه منشی سید امیر علیخان بعد
معاودت سفر دوره بشهر العارضه زکام کسلمند شده از تعب کشتی
لواحق این مرض ابتدا ابدا درد سر و اعضا شکنی و بخار و غیره از نزول
مواد نزله اول بدرد گوش چپ انجامید اگرچه این سیل طوفان بلا مانده آخر
با مکاسب معالجات و غیره نجات یافته اکنون ثقالت گوش و طنین دوامی
گرفتار ماند که صدای طنین الی هذا الیوم استقرار دارد و بعد ازان معرکه همان
عارضه نور چشم عزیز از جان سید احمد حسین خان در آمده از عرصه هفته عشره
ببارش درد گوش جانب چپ بدان درجه گرفتار شدند که رشته خواب و خور
تمام خانه و خانمان را این ستمکش حوادث زمان از هم گسیخت و سرکار ادویه
مجوزه طبیب و متجرب با قدم مجاوده اثر نه نهاده تا تاریخ بحد ده هم نوبت فصد بسر
رسید و با نحلال فاقه چند روزه نا شبق و احتمال بار ورد طلال بی تابانه در عین فصد
نوبت بغشی کشید اکنون بیش از هفت هشت روز ریم از گوش جاری است
و خطا رفت که بتوری بروز کرده بود که باستعمال الکباب و غیره منفجر شد اکنون که
دران شدت تخفیف است شفابخش حقیقی رحم فرماید و کیفیت عزیزان دیگر
که عیان العین اند در انقلاب این موسم بامراض مختلفه کسلها دارند بتجربه

لهذا دستیابی آن منظور است چون با سیٹھ صاحب ملاقات ظاهری نبود و شاید
از آن مقصد بر الطاف هم نیابد لیکن با صاحب والا حشم بیشتر هم چشمی جهت ملاقات
مخلص هم است و از آن مشفق هم رسم تعارف بوده باشد که وسعت اخلاق
صاحب بهادر موصوف مقتضی اشفاق نسبت بکسر فاذی اعتماد است لهذا خطی
بنام نامی سیٹھ صاحب باستجازت مکان مذکور مطلوب کرایه طلبی شده مصحوب الیه
جواهر لعل اول بخدمت سامی ارسال یافته که بذریعه آن مشفق اطلاع بصاحب
بهادر گردید بکفالت حسن تقریر صاحب بهادر معزی الیه مکاتبه مذکوره
بمطالعه ساطعه سیٹھ صاحب درآمده جواب با صواب حاصل شود از انجا که وجود مسعود
گرامی را بهتر از ذات خود میدانم لهذا تصدیع اوقات شریف نمودم که خود بخدمت
صاحب بهادر تشریف برده حقیقت خط مذکور حالی خاطر شریف صاحب بهادر
نموده باستجواب با صواب سعی بلیغ فرمایند که بتوجه گرامی از طلبانی خفت درجات
این مکانات قبا مکاه سابق بوده ترشحات حاصل شود در خط سیٹھ صاحب
که سیٹھ صحیح است اسرار بمطالعه خود هم در آورده کوائف آن مغشوش خاطر باید داشت
که در رقم طلبی قدر استطاعت در ادای کرایه حاضر است که درین مکانات هم
قریب هفت روپیه کرایه داده میشود اگر بدولت سرای سامی نعم البدل بتوجه

سبب می‌شود عین الطاف است زیاده والسلام

رقعهٔ چهل و سوم

حافظ مراسم اتحاد گوشه‌نشینان دشت صحرا با سبد ارشعفه خاطران
بی سر و پا زاد لطفه بعد اتحاف سلام مسنون بوضوح ضمیر الطاف مشحون
مقرون باد ورود مسعود علایق مشتد نیمه الخلایق ان فایق دقایق حقایق
حدیقه شتو میر گلستان رمسرها بجلای دیدهٔ انتظار گردید بست سپاس گذاری
مضمحلان وحشت کدهٔ تنهایی از رتبه لطف خاص الی الکل سامی از فرط اشتیاق بیکاری
حضور می‌گذارند و چون پیچیده و در باب حفظ اغذیه نا موافق از بیشتر تاکید بعمل آمده بود
اکنون حسب الارقام مودت انجام تاکید مزید تاکید افزود و امری که از طرف دوستان
در میان افتاده با عشق بر یک برادر گرامی سر ادق عصمت گرامی مسموع خاطر عاطر
شده در حقیقت موجب انفعال اینجانب باشد و بال نکال است نه موجب
خاطر بی‌ملال که بهیچ تقریب با این قلت و خواری که نه مکانی قابل قیام
و نه دل ملال کش را یک نفس آرام و نه لوازم تقریب مذکور سر انجام و نه اجتماع
عزیزان و برادران از خاص و عام است گاهی اتفاق نشده با بزرگان خود
از سر این کار بیسر و کار بوده خبری از این و آن ندارند و خود را

از وابستگی چنین امور مبرا استبصار دیگر چون اقتضای سن عاجزه
حسب معمول مروجه بمقتضی این تقریب شد قوم اناث که بیخبر از حال دیگری
بوده در هر حال مانند حفظ رسوم عرفیه خویش اند محرک این امور شدند
و بطور شگون چیزی بعمل آوردند از انجاکه رای ما مردم را در مشرب
این قوم دخل نیست غیر از سکوت چاره ندیده انها را بطور شان گذاشتم
و نبود از مداخلت امر و نهی مناسب و غیر مناسب بهر دو برداشتم چنانکه از جور فلک
رسا سر جمعیتم بهم باد رفت همچنان دل وحشی هم از شیوه رسم پابندان
سلسله مراسم صوری آزاد است اطلاعاً گزارش رفت

رقعه چهل و چهارم ۴۴

لخت جگر صد پاره غم خوار این خانمان آواره حفظه الله تعالی بعد حمد قادر یکه
قدرت کامله اش کشتگان تیغ حرمان را چراغ افروز شاهراه
و رحمت بالغه اش برای بیکسان منهل یاس صلای کریمه لا تقنطوا
من رحمة الله است ادعیه وافیه را وظیفه لیل و نهار ساخته مدعا مسطور اینکه
خبر بیماری فرحت مقاله از مقام فرخ آباد در جوف مکرمت صحیفه های نسیم
مدظلها شرف وصول آورده از هدایت جمعیتی که با این توده خاک کسادگی [illegible]

نمودارند او قاتلی ان جان جهان را العیت و اعتدال داشته در عمر
و اقبال برکت دهاد فقیر سجا اللکه روز را شب و شب را شب میگذارد
اقتضای ان ندارد که احدی از عزیزان و دوستان بپرسی ها بر سر ترام
قدم گذارد بیت بیکسانیم گذاری بسر ما کند مگر از گریه کسی بگذرد
از سر ما + حال کلکته در همانجا واضح شده باشد هرگاه دستیاری
اعزه انجا با من تدبیر کوتاه است دیگر عزیزان غریب البلد را چاره
جوئی انهمه کدام راه اکنون لازم که یک چند دست از من بدیست و پا
شسته از تو بد صحت خود و سرو ش کامرانیها از همین توجه جناب
مولوی خلیل الدین خانصاحب بر روی کار بوده باشد مطمئن خاطر نشسته
باشند و بدین دل کوچکان اتش درون افسد بعد اقدام ضرور
که اتش اگرچه سر ما عزیز است لیکن تابش آن از دور پسندیده
ارباب تمیز است بیت خرد چو صفیر ز شگاف قفس ما
بیرون که چرخی بنجهد از نفس ما + فقیر بهر حال یکجا باد احباب دکوه
شکر رب الارباب دو دمی مجلمین صبر برآدل شتاب و تقی بعالم
اضطراب خوش میگذارد و تجربه نیج مهاجرت ها که البته بوقت تصور

عزیزان و دوستان نشتر رگ جان و کارد استخوان میشود غمی از بنا
بلا و حدس شده از بیکار بیار و خیالی ارزش بار بیار بیجا بند ارد او تعالی از بهمن
تفضل و اکرام پای دلم را بر جاده استقلال دوام و پخته ام را و اسنه
درمن توسل خمسه آل عبا و جناب ائمه علیهم السلام دارد زیاده دعا

رقعه چهل و پنجم

نور چشم سعادت نشان عزیز بهتر از جان حفظه الله تعالی دام زمان را
معروف دعای کامرانی و حصول مواصلت جسمانی رخته مطلب نگارش است
دیروز منور آدم آن برخوردار بنزد خانصاحب و الا شان ظفر الله خانصاحب
معه مکتوب بنام اسمی آن برخوردار رسید لفافه وا کرده مقصد ملاحظه کردم
از اکثر فقرات غامض که بکمال زور قلم یاقوت رقم نوشته بود مطلب خالص
بذهن ناقص نرسید لیکن بضرورت ملفوف فیمه جهت مطالعه آن برخوردار
فرستاده شده از حال ملاقات محمله بو رڈ و ظهر اخلاق و عمومی خانصاحب
و اراده تشریف بری طرف بانده خواه مناسب بودن قیام یک چند در
الهآباد دفتر تشریف آوری مسٹر سمارس صاحب بهادر در دوره اینمرتبه
در الهآباد بتحقیق رسیده باشد اطلاع سازند زیاده چه

رقعه چهل و ششم

همشیره صاحبه مشفقه مکرمه الطاف نشان سلمها الله تعالی بعد سلام
سنت سنیه حضرت خیر الانام علیه التحیه و السلام مکشوف ضمیر عاطفت
پذیر باد که بدریافت خبر وحشت اثر ارتحال عزیز سراپا تمیز میرزا ابو علی
انواع رنج و الم بر روی خاطر کشود و حسرتهای گوناگون که عاید حال است
بیان آن محال اول نوجوانی آن مرحوم بمصداق آنکه فرد گر بنوزده
ساله بمیرد عجبی نیست این ماتم سخت است که گویند جوان مرد
دوم تصور بیکسی نور چشم حسینی بیگم که درین سن و سال بمصیبت تنهائی
مبتلا شد سموم ملالت خاطر نازک آن صاحبه عرض بخیالات چند در
کثرت رنج و کدورت نوبت بوحشت میرساند مگر ازینجا که در کارگاه
قضا و قدر انسان ضعیف البنیان را بجز صبر چاره نیست چار و ناچار
بمصابرت بر در آمده از نتیجه رضیه الکرام آنکه راضی برضای خالق
اکبر بوده روح آن ره نورد عالم بقا را بالفاتحه شاد کرده بسلامتی باقی
ماندگان از حضرت حی قدیر مسالت سازند زیاده ابرام نرفت

رقعه چهل و هفتم

قبله و کعبه بندگان مدظله العالی   بعد حمد داور یکه بسر شتگان وادی جهالت و نادانی را لبشارت هدایت رهنمون گردیده و تیره شبان عالم ایام از فروغ شمع وجود انبیاء و اوصیاء علیهم التحیة والثنا از عنایت بعثتش بنور صبح صادق رسیده دلیل از تقدیم لوازم انقیاد که کاتب ازل بر صفحه جبین عجز آگین فدویان خط حکم ان کشیده بیک خامه بکنار خشامد در حسنت گذارش بدبیان دو دیده که عنایت نامهٔ والا متضمن بر استفسار حال تعمیر مزار مقدس جناب میر صاحب قبله مرحوم و جناب مرشده دارین نور الله مرجعهما و ارشاد اینکه بطور دیگر مناسب بنسبت شرف ورود فرموده تا فخر افزای فرق نیاز گردید بنده را از اختلاف اوضاع مزار با جال و از تقفیت نیست که در تعمیر مزار کدام اختلاف در مذاهب اهل سنت و جماعت و اثنا عشریه نیست مگر طوریکه ممنوع شرعی است از ان البته احتیاط است چنانچه از برادر صاحب مهربان عزیز از جان میر جان صاحب سلمهم هم گفته بود که بوضع مزار مقدس جناب دیوان صاحب و قبله مرحوم و مغفور چبوتره مسطح درست کرده باید داد و اگر در همین معامله هم فرقی و اختلافی پیدا شد در باره مزار شریف حضرت میر صاحب قبله مرحوم که بخوبی حال مشرب

جناب ممدوح مفید است چگونه بوضع دیگر می گفت چون بیشتر بزرگان این
خاندان عالیشان را پیرو مذهب جناب دیوانصاحب قبله میدانند لهذا احب
هر دو مزار را بطور مرقد اقدس دیوانصاحب گفته بود اگر امری بدانست انجناب
بالعکس مرقد شریف دیوانصاحب مبرور بوده باشد ارشاد فرمایند
که از سید عابد صاحب عند الملاقات درباب مزار حضرت میر صاحب قبله مغفور
شنید بلکه امتناع شرعی دران نخواهد بود فهمانیده خواهد شد بنده بهر
صورت مطیع جناب است زیاده حد ادب

رقعه چهل و ششم

بجناب برادر صاحب قبله و کعبه دام ظله بعد تسلیم منور ذره بیمقدار که
بعد کثافت طبعی جوهری ندارد از فیضان آفتاب تربیت و شرف
اعتبار بخشی مس وجود مشت خاک کارکه عیار زیرکی جلی
گوهری ندارد بهمین طلا سازی اکسیر نظر رحمت مجبور فطری را شفیع
داده کیمیای خود ساخته بعرض میرساند دو کلمه رسید بیاضی صاحب
معظم بیشتر بدست کهاران حامل سواری جناب موصوفه که مشغول
روانگی بودند دوم ذیقعده سمت ارسال پذیرفت اکنون بجواب

شرفنامه که مصحوب جناب معظمی الیها معه قطعه هنڈوی دو صد نود و شش
روپیه حسب الرقیم ملازمان ورود یافته بود بعد ادای سپاس جناب
کارساز حقیقی و شکوری دل و زبان از شست تقدیر و حصول
طمانیت از نوید صحت طبع مقدس حضور می پردازد که اول خدمتی از روز
ولادت مملوک مشترک جناب مقدس مرشده مغفوره بود بعد ارتحال
جناب مرحومه ممدوحه خاص الملک ورثه جناب معظمی الیها نور الله مرقدهما
مانند دیگر شعبه و طبقه که اکنون افسر فرق همه ها ذات مستغنی الصفات
آنحضرت است گردیده در صورت مصارف تدفین و فاتحه و غیره جناب
ممدوحه غفر الله لها در تنها و تدبیر اخراجات یکی مراد و اطعام اعزه بلده
الهآباد در بلده مذکور آنچه ممکن شد بضاعت موجوده مختصر بصدق
العبد و ما فی یده فلمولاه بعمل آمد در صورت آنچه بمصرف رسید صرف
اخراجات گوئین شد و آنچه باقی ماند مملوک خداوندان است لیکن باوصف
موجود بودن جزوی از بضاعت غلام بی استطاعت هنوز ماخوذ و مواخذه
طلب محاسبه است باز کسی که از امانت دیگر که حالا بکار رفتنی آید در حوصله
طاقت این بی طاقت گران و دشوار است که تا حال آنچه خرچ شده از مال جناب شد درهم

شدنی است از آن خواهد شد دوم آنکه چون تقاریب فاتحه وغیره
تا بچهلم سعه بیست و سه حجره های اخری و اتمام طیاری چادر سبز چهار نشیمنه
و شامیانه سبز در اینجا خرید اجناس طعام برای اطعام اعزه الهاباد
و تعمیر مراقد جناب مرشده مبروره و حضرت میر صاحب قبله مغفور در اله آباد
قریب باختتام رسید که اکنون بجز رسیدن نعش مطهره صاحب دیگر
باقی نمانده درین نوع هم بسبب اختتام جمیع مصارف ضروری داشتن
زر مرسله حضور خالی از جناب نعش نبود و نیست پس اگر از راه غلام
نوازی سعادت این اخراجات را که حقیقةً برای آن قبله و مجاز از جناب
اعتبار نظر عوام برای این پامال جفای ایام است و ابستهٔ غلام مستهام
و رشته شود بعید از غلامنوازی و غربت بخشی نیست لهذا نظر بر ترحم
حضور دو صد روپیه مصارف رسانیدن نعش مقدسه جناب ممدوحه
غفران مآب و ارسال حضور داشته که در اینجا امانت داشتن بیکار و
در اینجا متعلق با اخراجات بسیار خواهد شد و چون جناب همشیره قبل
از حصول عنایت نامه روانه کمپ فتحگده شده بودند زر موسومه از
جناب ممدوحه نیز در اینجا داشتن بیفایده بود که فاصله کمپ مذکور از مقام

بوره قریب شده است از ینطرف بذریعه هنڈوی علیحده ارسال فرمایند
زیاده حد ادب

افادهٔ پنجم

در ذکر چند عرایض که بصاحبان انگریز و امرایان جلیل الشان تحریر پذیرفته

عریضهٔ اول

حضور صاحب کلان بهادر از جانب میرزا حسن رضا خان صاحب لعد القاب
مستدعی رفته کمترین از بدو شعور پرورش یافته نمک خوان احسان سرکار
کمپنی انگریز بهادر بوده در آغاز سن تمیز بتحصیلداری بلند شهر ضلع
مرادآباد و بعد حسن سرانجام علاقه متعلقه بتحصیلداری پرگنه هاترس
ضلع کول مدت سی سال بسر آورده از چند سال بتحصیلداری پرگنه
بالگرام ضلع فرخ آباد منصوب بود نواب منتظم الدوله بهادر مرحوم وقت
تشریف آوری لکهنو که قصد انتظام این ملک بطور انگریزی داشتند
بخیال کارگزاری دهم بسبب قرابتهای گوناگون که نسبت بفدوی بود
کمترین را با جازت استفهامی طلب فرمودند چون از تقاضای ادابه

بزرگانه جناب ممدوح مطلقی انحراف نبود چنانچه روناچار از عهدهٔ تحصیلداری

پرگنهٔ بالکرام مستعفی شده دیر دانه منظوری استعفا از حضور صاحب کلکتر

بهادر حاصل کرده وارد اینجا باشند نواب مرحوم فی الفور روز نظامت

چکله خیرآباد بطور امانی تجویز فرموده که تشریف را منصوب ساختند قریب دو ماه

اتفاق قیام انجا نشده شخص تحصیل را بکمال دیانت و امانت رو براه آورده بود

که نواب مغفور متوجه عالم باقی شدند و در وقت انتظام نواب مرحوم وقعهٔ برهم گشت

و چکله مذکور بمستاجری بهاء الدوله بهادر دبیر خاست فدوی از علاقه مزبور

بعمل آمده دو ماه و چند روز در اهتمام وزارت ظهیر الدوله بهادر اتفاق گوشه

نشینی غریبانه ماند من بعد که فراش قضا بساط حاجات ظهیر الدوله بهادر آنهم

در نوردید و منصب جلیلهٔ وزارت با جناب نواب منور الدوله بهادر متعلق گردید

داروغگی اخبار ملکی بطور امانی برای فدوی از بارگاه خسروانی قرار یافت

سه ششماه عهدهٔ مذکور بطور امانی بلا تلوث اخبار نویسان و هیچگونه رقومات

مستاجر فقائم ماند و از اخبار نویسان اقرارنامجات حلفیه در باب عدم اخذ رشوت

از عاملان و تحصیلداران و هرچه نویسی اخبار صحیحه بلا پاسداری احدی از انجا

دیگره و حفاظت دامن طمع از تلوث ارتشا داخل دفتر سرکار شد بعد ششماه

در عهده بست بعضی از حاسدان بنا بر آن توفیر اخبار ملکی از وجوهات ندر و نیاز
برکات متعلقه اخبار و چهارم فیصله قضایای مرجوعه نظامت بنظر اقدس
والا اعلی خلد الله ملکه گذشت و از پیشگاه خسروی حکم شد که اگر حسن رضا خان
یعنی کمشنر ذمه داری پنجاه هزار روپیه بابت این رقم قبول سازد در صورت
مقبولی او بشخص جدید نمی تواند شد و هنگام انکارش تجویز دیگری خواهد شد
چون فدوی را اگر تعمیل حکم والا شعار جان نثاری بوده تا که قرینه اخبار ملکی
مطلوب امانی بود اهتمام بلیغ در آن باب بنوعی کرد که بفضل الهی نالش احدی
از ناظمان و تحصیلداران و زمینداران بکمشنر نرسید و الحال که چنین حکم شد
در وصل وجوه رسوم مقرره سرکار قصد تقدیم حکم قضا شیم نموده بتصور
حصول اختیار عزل و نصب اخبار نویسان و هرکاره های خیانت شعار در جواز نسبت
پنجاه هزار روپیه و دخل کرد سه ماه و دوازده روز عهده مذکور وابسته
ذات حضور ماند و با وجود آنکه بند و بست ممالک محروسه کامل نشده بود که علاقه
قریب چهار ده لک روپیه برای بند و بست از تعیین اخبار نویسان در جوار نسبت
دهندگان باقی بود لیکن بهر طور که توانست بنابر حفاظت سخن در خوش
معاملگی فدوی از فرخنده دوام صاحبان عشیره اقساط سرکار را تا اواخر

ماه بماه وقسط بقسط داخل خزانهٔ عامره نمود زیاده حد ادب

عریضهٔ دوم

بعرض والا میرساند درینمقام فرخنده فرجام از تحریر سامی صاحب
قبله سید علی حسین خانصاحب نوید سطوع کوکب حشمت و اقبال یعنی
ولادت باسعادت صاحبزادهٔ بلند اقبال مشکوی عظمت و اجلال
سامع افروز شد از انجاکه توسل یکی از اراکین خانه ذریعه امیدگاهی
کهین و مهین خاندان بوده هریک خود را ممتاز بوابستگی دامن توسل
انگاشته فرحت و سرور خاوندان را موجب ابتهاج موفور خود ها میداند
مصروف دعای دوام دولت است لهذا فرحت تازه و تقویت بی اندازه
عاید حال دل بجمعیت اشتمال گردید برای نذر تهنیت این تقریب [illegible]
هدیهٔ قیاسی که برآن نوباوهٔ حدیقهٔ امانی و امال [illegible] دامی این فدوی
ارادت اشتمال باشد بهتر از سال تاریخ ولادت قطعهٔ تاریخ از فدوی [illegible]
[illegible] نارسا که در کمال جوش خود [illegible] موزونی [illegible]
لهذا ابلاغ حضور پرنور داشته که نتیجه ادراک سخن سال [illegible]
و اجلال که خلاق کائنات زمانهٔ نویسدش [illegible] جناب صاحب [illegible]

ملحق سازد و در مرادات و احیان باشد و ملطفه این تهنیت او منیره گوهر
عالم دعا گویان بوده چون برای ازمان عالی مبارک و مسعود و بهجت آن انجم برج
سعادت و یگانه گوهر باعث رشد و بهبود گرداناد   رباعی   گردون
همراه و بخت فیروزت باد   خورشید فلک بنده دل سوزت باد   هر روز
خوشتر ز هر روزت باد   در هفته سه عید و چار نوروزت باد
قطعه تاریخ   چون نور وجود طفل مسعود   شمع حرم ظهور گردید
کاشانه والدین مولود   بگرفت ز نور فروغ جاوید   بوده است
سفیر مستمندی در فکر برای سال تولید   تا شد بنمود هاتف گفت
از روی حساب چراغ امید   سنه ۱۲۶۹   بقیه روی طرب بجا بحمله است

عریضه سوم

بعرض پرده داران عصمت و جلالت جناب عالیه متعالیه میرسانند
از آنجا که این متوسله محض به وابستگی در این دولت عالیه گوشه گزین
این معموره بوده از مدت دراز با وصف بودن یک شهر محروم از لقای حضور
ملازمت است و اکنون استیلای آرزوی فیض حضوری جوشش زن
دل عقیدت منزل لهذا العجز متوسلانه مترصد و مستدعی اجازت باریابی

وارشاد نعین روز حاضر باشی است که هر روز منزر شده حاضر در دولت
گردیده مشرف حاشیه نشینی محفل عصمت و عظمت منزل شود و واجب

بود بعرض رسانید

عریضهٔ چهارم

بعز عرض پردگیان سرادق عصمت و طهارت مکشیان تفاخر
قرب هودج وزارت و امارت جناب عالیه متعالیه میرساند عاجزه مدتی از مدت
دراز تمنای زیارت عتبات عرش درجات مولای کونین حضرت
ابی عبد الله الحسین علیه السلام مرتسم صفحهٔ ضمیر عقیدت تخمیر داشته
در صدد بهم رسانی زاد راحله از فروخت اثاث البیت موجوده و
استمداد بعضی بزرگان و عزیزان بود که بدون آن طی شدن
مراحل سفر خشکی و دریا برای فرو گشت اثاث دشوار است مصروف
ماند هرگاه باعانت عزیزان دار شیای موجوده سرمایه که متکفل رسیدن
منزل مقصود گردد فراهم شده همان زمان جناب نواب مستطاب را
بسبب قرب محرم الحرام و انصرام لوازم تعزیه داری چیزی درکار
بود بعد سه ماه از ارشاد فیض بنیاد جناب وزارت مآب مبلغ

پنجهزار روپیه نقد بخزانهٔ عامره رسانیده شد که معرفت کارپردازان
سرکار ذوی الاقتدار صرف تقریب تعزیت غرهٔ محرم الحرام شد
و بعضی از وارثان این گوشه نشین که بمشاهرهٔ هفتاد روپیه ماهواری
مستمال شده بودند مصروف تقدیم خدمات و حاضرباشی دربار بودند
بعد از آن در هر ماه و هر سال از عرصهٔ قریب یازده سال با امید حصول
زر موعوده سلسلهٔ انتظار جولانهٔ پای رفتار است نه زاد راه بهم رسید که فائز
منزل مقصود شود و نه یاس قطعی از ناسرانجامی توشهٔ توکل حاصل شد
که بر گردش بخت ناساز جاده نورد طریق مصابرت گردد اکنون که
از کبر سن پیمانهٔ عمر لبریز و ضعف قوا و اعضا پیغام رسان اجل
مقرر است و یک تمنای زیارت عتبهٔ عرش مرتبه روضهٔ مقدس آقای کونین
سر بجوش تا بجائیکه ممکن باشد مشت استخوان خود را بدرگاه آقای خود
رسانیده وقت رسیدن وعدهٔ سفر اخروی اعضای جسم را مجزای اندرون
شمول آن خاک پاک تحت قدوم شفیع المذنبین علیه السلام سازد از آنجا که
سبیل حصول این سعادت سوای دستگیری حضور که چاره ساز بیچارگان است
از هیچ جا متصور نیست لهذا بعد توکل بخدا پناه باستانهٔ حضور عالیه آوردم

امیدوار است که اعانتی که شایان عاجز نوازی و سادات پروری
باشد از پیشگاه حضور عالیه جلوهٔ ظهور یابد که بدولت حضور پیراستان
ملایک پاسبان مولای مومنین علیه التحیة والثنا رسیده در
مقدس دعا از دیاد حشمت جناب عالیه نماید بیت. چو عاجز رهانند
دانم ترا درین عاجزی چون نخوانم ترا + زیاده حد ادب
تا ابد اعانت لم یزلی معین توفیقات حسنات زاکیات باد

عریضه پنجم

قبل ازین بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه ۱۲۵۹ هجری قطعه عریضه با
بشارت تازه بعد نزول دایره دولت در بیت السلطنت لکهنو
بر سبیل ڈاک ابلاغ حضور داشته بعد از ان از تحریر
انجا سامع افروز شد که قامت رعنای جناب والا خلعت زیبای
عهدهٔ وزارت جلیله متعلقه قدیم از پیشگاه مکرمت حضرت ظل سبحانی
خلیفة الرحمانی خلد الله ملکه زیب جاودانی یافت از وقتی که این
سامع نواز شده است پیرهن پیرهن بر خود بالیده و جبهه
بسجدات شکر الله بر زمین طاعت حضرت مجیب الدعوات مالیده

ر... انفاس دعاهای سحری را اثری در نخل آمال بار امر
بخشند فال ... شانه خجسته و همایون و بدل مکرمت و تفقدات
خسروانی نسبت بحال حضور روز افزون و رتق و فتق مهمات
باستدعال کامل مشحون گناه کمترین بعد تقدیم آداب تهنیت و مبارکباد
... حرفی چند معمولی چند ربعیهٔ عرضی بدا ابلاغ حضور داشته اند از راه
... نوازی امیدوار است که بشرف اجابت تفاخر فرق نیاز
در ... ای از مان افزوده شود زیاده حد ادب

تمت بالخیر

لله الحمد که نسخه بذا العهد حکومت جناب معلی القاب نواب الاحطاب
انریبل جیمس طامسن صاحب لفتنت گورنر بهادر خلد الله ملکه و اقباله
حسب فرمایش عبد الرحیم خان محرر محکمه کمشنری اکره ترتیب و تکمیل
یافته بمطبع اسعد الاخبار اکبراباد زیور طبع پوشید

سنه ۱۸۵۲ ع

تصحیح اغلاط انشای سریع الافاده

نمبر صفحه	سطر	غلط	صحیح	فروگذاشت	نمبر صفحه	سطر	غلط	صحیح	فروگذاشت
۲	۸	ادنی	ادانی	ا					که علامت تعظیم در مذکر و مونث یکساں است وازکر بنا بر زیادہ از دو کساں اناث
۹	۱۰	خورص	خوارص						
۱۲	۱۵	سلطان	سلطان						
۱۵	۱	ازغاف	ازقاف تاقاف	تاقاف	۶۹	۷	متانت		لفظ متانت زائد
۱۹	۳	قل لها	وقل لها	د	۷۱	۸	خوش اینکه	صد اینکه خوش اینکه	لفظ صد اینکه فروگذاشت شده
	۱۱	در القاب	که در القاب	که	۷۲	۱۲	بحجز	به حجز	
۲۶	۱۵	سعادت		لفظ سعادت زائد		۱۵	رستم	ستم	ر زائد است
۲۸	۱۳	به سامع	سامع				خونخواری	خونخوار	
۴۰	۱۳	عیونک	عیونشا		۷۶	۷	مصلی	مطلبی	
۴۱	۱۰			سپاز از مودہ کار		۱۰			مرحوم است که
	۷	هیب	هیب		۷۷	۳	انت	آن	
	۷	بارقه	بارقه دم	دم	۷۹	۱۱	کرفیض	از فیض	
۰	۸	قتال	عرصه قتال	عرصه	۸۲	۶	اقالیم	اقالیم دیگر	دیگر
۴۳	۱۵			مانند تسلیم و سلام	۸۶	۵	برای بنده	برای اینده	
۴۸	۲			گر	۸۹	۱۵	دافرین	به آفرین	
۵۷	۱		عیار معیار	معیار	۹۱	۵	اسم باشد	اسم نباشد	
	۱۵	صورت کشی	صورت گری			۶	الی الرغم	علی الرغم	
۵۸	۱۰	اس	ازین		۹۲	۸	خانه شماها	شماها بود	
۵۹	۱			رقعه ام مخاطب		۱۵	وال است		این لفظ زائد است
۶۰	۲	تا به سعادت	با سعادت		۹۳	۳	چنان	خیالی	
۶۲	۳			از قوم اناث برنگارش	۹۶	۱۲	وافره	وافر	
				حفظها الله تو سید	۹۹	۶	اسباب	ز اسباب	

نمبر صفحہ	سطر	غلط	صحیح	فروگذاشت
۱۰۰	۹	ہستند	نیستند	
۱۰۷	۱			[illegible]
۱۰۸	۱۰	گردید	گردیدہ	
۱۱۳	۲	در جلوہ گاہ	از جلوہ گاہ	
۱۱۵	۴	دوری	درد دوری	
۱۱۶	۱۵	کمال	سوال	
۱۱۸	۳	سلوک	وسلوک	
۱۲۰	۸	ما بتاب ظاہر	با سباب ظاہر	
۱۲۲	۱۲	یا اولی الاابصار	یا اولی الابصار	
۱۲۳	۱	بود	دود	
۱۲۶	۴	ازدباد	بہ از دباد	
۱۳۰	۷	سپارد	سپشمارد	
۱۳۵	۶	باسد	این پابند	
۱۳۶	۱	شد	باشد	

نمبر صفحہ	سطر	غلط	صحیح	فروگذاشت
۱۳۶	۱۰	تزویر	تدویر	
۱۴۰	۸	عدار	عذار عذرا	
	۹	غزل	سواد غزل	
۱۴۲	۶	تصنت	تصنیف	
۱۴۳	۱۳	صحت	بہجت	
۱۴۴	۳	نصل	فتشال	
۱۵۶	۱۲	تقنطو	لا تقنطو	
۱۵۷	۱	دو وارشد	دو وار بند جرا	
۱۵۷	۷	ان ہمہ	ان اہم	
۱۵۹	۵	انواع	ابواب	
۱۶۱	۱۰	بجد کرفت	بکب فت	لفظ صدر زائد است

تمام شد